مرده خواران لنین گراد

• آناتول دارُف

• ترجمهٔ: ذبیح اله منصوری



لنین‌گراد شهر حماسه و مقاومت در زمستان سالهای ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ میلادی شهر ظلمات بود چون هرگز نوری بر آن نتابید.

هجوم ارتش آلمان به شهرهای روسیه و محاصره همه جانبهٔ لنین‌گراد بسان محاصرهٔ اقتصادی از سوی امپریالیسم جهانخوار آمریکا و هجوم وحشیانهٔ حکومت بعثی عراق به شهرهای این مرز و بوم ، تاریخ مبارزات خلقهای آزاد علیه استعمارگران جهان و قدرتهای بزرگ را پی می‌گیرد ، بی بند و باری و شکستهای اقتصادی دنیای سرمایه داری برای تغذیهٔ تراستها وکارتلهای صنعتی و نظامی احتیاج به بند کشیدن ملتها و استثمار نیروی کار کارگران و غارت معادن و مخازن سرزمینهای تازه از بند رسته را دارد روزی در الجزایر ، روزی در کوبا ، روزی در ویتنام و بالاخره روزی هم در ایران. درکتاب "مرده خواران لنین گراد" با روحیه مقاوم و حماسه آفرین خلقها آشنا می‌شویم.

مؤسسه چاپ و انتشارات علمی
بنیانگذار: محمدعلی علمی

ریال

آناتول دارف

مرده‌خواران لنین گراد

ترجمه : ذبیح‌الله منصوری

● مرده خواران لنین گراد.

● نوشته : آناتول دارف.

● ترجمه : ذبیح‌الله منصوری.

● چاپ : احمدی

● ناشر : مؤسسه چاپ و انتشارات عبدالرحیم علمی.

بازار بین‌الحرمین . شماره ۸۹ تلفن: ۵۲۹۷۶۸

" در بعضی از افسانه ها صحبت از شهری شده که در آنجا تاریکی مطلق حکمفرما بود، و هرگز روشن نشد و آن را شهر ظلمات خواندند ."

ازمتن کتـــاب

لنین گراد شهر حماسه و مقاومت در زمستان سالهای ۱۹۴۱و ۱۹۴۲ میلادی شهر ظلمات بود چون هرگز نوری بر آن نتابید.

هجوم ارتش آلمان به شهرهای روسیه‌و محاصره همه جانبهٔ لنین‌گراد بـسان محاصرهٔ اقتصادی از سوی امپریالیسم جهانخوار امریکا و هجوم‌وحشیانهٔ حکومت بعثی عراق به شهرهای این مرز و بوم ، تاریخ‌مبارزات‌خلقهای‌آزاد علیه‌استعمارگران‌جهان‌و قدرتهای بزرگ را پـی‌می‌گیرد. بی‌بنـدوباری و شکستهای اقتصادی دنیای سرمایه‌داری‌برای‌تغذیهٔ‌تراستها و کارتلهای صنعتی ونظامی احتیاج به بند کشیدن ملتها و استثمار نیروی کار کارگران و غارت معادن و مخازن سر زمینهای تازه از بند رسته‌را دارد روزی در الجزایر ، روزی در کوبا، روزی در ویتنام و بالاخره روزی هم در ایران.

درکتاب" مرده خواران‌لنین‌گراد " با روحیهٔ مقاوم و حماسه آفرین خلقها آشنا می‌شویم ، انسانهایی که برای تداوم مبارزه حتی با خوردن گوشت مردگان نزدیکان و فرزندان‌خود زنده ماندند و مبارزه کردند .

در متن کتاب می‌خوانیم .

" یک روز هنگامی که از خیابان می‌گذشتم دو مرد ژولیده را دیدم که کنار هم نشسته‌اند و هر یک کاردی به دست گرفته مشغول قطع پای دیگری می‌باشند زیرا پای هر دوی آنها مبتــلا به سرمازدگی شده بود و چون می دانستند که نباید امیدوار به استفاده از جراح و دارو باشند باکارد پای منجمد شدهٔ یکدیگر را قطع می‌کردند که بتوانند چند روز دیگر زنده باشند . . . "

آری چند روز دیگر ، فقط چند روز دیگر زنده باشند که مبارزه کنند و نگذارند دشمن به خاک آنها و خانهٔ آنها تجاوز کند .

در طول تاریخ همیشه مبارزات خلقهای زیر بار ستم سرمایه ــ داری منجر به بپاخاستن و درهم نوردیدن آمال غیر انسانی و دد منشانهٔ این استثمارگران و غارتگران شده است .

کتاب " مرده خواران لنین‌گراد "که توسط آناتول دارف روسی و به ترجمهٔ دانشمند بزرگوار ذبیح‌الله منصوری به فارسی برگردانده شده یکی از بارزترین و با ارزشترین اسناد تاریخی هجوم وحشیانهٔ سرمایه داران است که سرانجام با شکستی مفتضحانه از دست ملتهای آزاد ، پـوزه این جهانخواران به خاک مالیده می‌شود .

مقدمه

قبل از اینکه جنگ آلمان و شوروی شروع شود تصور نمیکردیم که ممکن است کشور اتحاد جماهیر شوروی یا روسیه قدیمی مورد حمله قرار بگیرد.

یک روز وقتی صبح از خواب برخاستیم، شنیدیم که گوینده رادیو مسکو میگوید اینجا رادیو مسکو است، اینجا رادیو مسکو است، اکنون رفیق (مولوتوف) پیام خود را برای شما بیان میکند.

بعد (مولوتوف) شروع به ایراد نطق کرد و ما با شگفتی هر چه تمامتر از زبان وی شنیدیم که روسیه مورد حمله آلمان قرار گرفته است.

وقتی من شنیدم که آلمان به روسیه حمله کرده مبهوت بودم که چرا این حمله صورت گرفته و آیا دولت آلمان تصور میکند که میتواند روسیه را از پا در آورد؟

قبل از اینکه مولوتوف شروع به ایراد نطق کند ما جوانها خود را آماده کرده بودیم که با تمسخر، نطق اورا مورد تفسیر قرار بدهیم.

ما میدانستیم که هر نطق که از طرف یکی از رجال رسمی شوروی ایراد شود فقط برای تبلیغات است و نطقها از لحاظ موضوع یکنواخت میباشد. و یا مربوط است به نقشه پنجساله و یا این که مربوط به تصفیه حزبی و غیر حزبی میباشد و یا این که راجع به تصمیماتی است که در کمیته مرکزی حزب کمونیست گرفته اند. ولی در آن روز همین که مولوتوف

خبر داد که دولت آلمان باتحاد جماهیر شوروی حمله‌ور گردیده ما که خودرا برای مسخره کردن ناطق آماده کرده بودیم سکوت نموده و بدقت گوش دادیم .

تاآن روز ما بدفعات اززبان رجال شوروی شنیده بودیم که دول سرمایه داری‌خودرا برای حمله باتحاد جماهیر شوروی آماده میکنند ولی آن حرف را باور نمیکردیم .

درآن‌روزبعدازاینکه‌خبرآغازجنگ از دهان مولوتوف بگوشمان رسیدفهمیدیم‌که این مرتبه ، خبر مزبور واقعیت دارد و جنگ واقعی (نه تبلیغی) شروع شده است .

ما ازیک‌جمله‌از نطق مولوتوف متاثر شدیم و آن جمله این‌بود که‌نیروی‌آلمان‌مغلوب‌نشدنی‌نیست ، برای این که یک نیروی شکست ناپذیر ، وجود نداشته است و ندارد .

ما از اینجهت متاثرشدیم‌که در روسیه هیچکس فکر نمیکرد که نیروی آلمان شکست ناپذیر باشد و آنچه مولوتوف گفت یک تعبیر زائدو یا بیمورد و از روی ناشیگری بود . ناشی گری زمامداران ما در آغازجنگ ، منحصربآن‌جمله‌از نطق مولوتوف نبود ، بلکه‌آثار دیگری هم از ناشیگری آنها بچشم میخورد . مثلا " یک آگهی مصور چاپ کرده به دیوارهای (لنین‌گراد) و دیوارهای سایر شهرهای روسیه چسبانیده بودند و آگهی مزبور یک پسر بچه‌را نشان میداد که به تصاویری که برای مجسم کردن سکنه کره مریخ رسم میکنند شباهت داشت ، چشمهای آن پسر طوری بودکه انسان بهر طرف که‌میرفت میدید پسر مشغول نظاره اوست و با انگشت بسویش اشاره میکند وزیرعکس‌ازربان آن‌پسرخطاب‌بشخصی که آن‌عکس‌رامینگریست چنین نوشته‌بودند .

ای‌مادرسگ‌تو برای دفاع‌از وطن چه‌کرده‌ای؟

کسانی که‌بروسیه‌مسافرت‌کرده‌اندویازبان‌روسی میدانند ، اطلاع دارند دشنام (مادرسگ) تکیه‌کلام عده‌ای‌ازبچه‌های‌بازاری‌روسیه‌بودکه تربیت صحیح نداشتند و این دو کلمه در زبان آنها دشنام بشمارنمی‌آمد ، بلکه‌بطوری‌که‌گفتیم تکیه‌کلام محسوب می‌شد . ولی من‌نمی دانم‌که کدام مبتکر با ذوق‌این دشنام وآن عکس‌را برای تحریک غیرت وطن‌پرستی روسهاپیشنهادکردوکدام نقاش‌آن‌تصویر را کشید ؟ دراولین روزهای جنگ هر کس که از خیابان های لنین‌گراد عبور میکرد و آن تصویر را میدید و جمله‌ای که زیرش نوشته‌بودند میخواند، حیرت می‌نمود .

من دوستی‌جوان‌بنام (دیمیتری) داشتم که‌همشاگردیم محسوب می‌شدواولین‌بارکه‌من‌آگهی‌مزبور را دیدم باتفاق او از خیابان عبور میکردم . دیمیتری‌باتعجب‌وخشم‌آگهی‌مزبوررا نگریست و خطاب بآن تصویرودرواقع خطاب‌بکسانی‌که‌آن‌تصویر را چاپ کرده بودند گفت : برای‌چه‌دشنام میدهی‌وتوهین میکنی ؟من چکاره بوده‌ام‌که‌بتوانم‌کاری برای‌دفاع‌ازمیهن‌بکنم‌وقدمی‌در این راه بردارم ؟ تو که مدت بیست وپنج‌سال‌زمامدار بودی و در تمام آن مدت نیمی از بودجه مملکت‌را صرف‌وسائل دفاعی‌نمودی، باید امروز بگوئی که برای دفاع وطن چه کرده‌ای نه من که نه قدرت و مسئولیت داشتم ، ونه پول و اعتبار .

دیگر از تصاویر تبلیغی که بدیوار های لنین گراد چسبانیده بودند ، شکل‌یکدسته‌سواره‌نظام بودکه‌شمشیرهاراازنیام بیرون آورده هورامیکشیدندودرراس‌آنها مارشال (بودینی) معروف‌افسرسواره‌نظام ارتش‌سرخ ،که‌باسبیل‌های‌کلفت و از بناگوش‌در رفته‌ای‌که‌داشت‌اسب می‌تاخت .

ساکنان لنین‌گراد نسبت به عکسهای مزبور بی اعتناء بودند، برای این که آنها را کودکانه و زائد می‌دانستند و فکر میکردند که زمامداران روسیه، شاید بمناسبت این که بعضی از آنها اهل خود روسیه نیستند، هنوز بروحیه ملت ما پی نبرده‌اند و نمی‌دانند که ملت روسیه برای این که از وطن خود دفاع کند احتیاج به تبلیغ ندارد و بطریق اولی ساکنان لنین‌گراد برای فداکاری در راه وطن محتاج به توصیه و تبلیغ نیستند.

باید بگوییم که ساکنان لنین گراد، خود را نسبت به اهالی شهرهای دیگر روسیه، حتی مسکو، برتر میدانستند. زیرا لنین‌گراد تا قبل از انقلاب اکتبر، به‌اسم (پطرزبورغ) و (پطروگراد) پایتخت روسیه بود و در سال ۱۹۴۱ میلادی که دولت آلمان به روسیه حمله کرد، چهار میلیون جمعیت داشت.

در لنین‌گراد بهر طرف که نظر می‌انداختید آثار سلاطین و ملکه‌های سابق روسیه را می‌دیدید و در کلیسای (قازان) واقع در لنین‌گراد صدها پرچم از ارتشهای آلمان و سوئد و لهستان و ترکیه و فرانسه و اتریش که همه درکشور روسیه شکست‌خورده بودند مشاهده می‌شد.

یکی از ذخایر کلیسای (قازان) در روسیه عبارت بوداز کلید بعضی از شهرهای اروپا که درادوار مختلف از طرف ارتش روسیه مفتوح شده‌بود، مثل کلید شهرهای ورشو، وین، بوداپست، برلن، پاریس و غیره.

فصل اول

وقتی جنگ شروع شدوارتش آلمان آهنگ لنین گرادراکردوساکنان شهردانستندکموطن و شهرشان در معرض خطر قرار گرفته، در صدد برآمدندکه‌ازآن دفاع کنند . ملت روسیه برخلاف ملل اروپای غربی اهل جنجال نیست وهنگامی که اقدامی مفید و لوبزرگترین فداکاری باشد میکند و برای معرفی آن،جنجال نمی نماید .

ملت روسیه هنگام دفاع از لنین گراد بزرگترین و طولانی ترین فداکاری راکه امکان داشته باشد کرد و تا کنون هیچ شرح حال رسمی راجع باین فداکاری از طرف حکومت شوروی منتشر نشده است.

مردم شهرما (لنین گراد) علاوه بر این که به تبعیت از وظیفه میهن پرستی تصمیم گرفته بودندکه‌از شهر خود دفاع کنند ، می خواستند ثابت نمایند که لیاقت دارند که شهر آنها پایتخت روسیه (جمهوری روسیه) و کشور اتحاد جماهیر شوروی باشد ، و ما هرگـز حکومت خودمان‌را نبخشیده‌ایم که‌چرا پایتخت روسیه را از لنین‌گراد (پایتخت قدیم روسیه) به مسکومنتقل کرد .

من یقین دارم که درجنگ جهانی دوم اگر آلمانیها موفق می شدندکه‌مسکو پایتخت شوروی را تصرف نمایند ، محال بودکه موفق باشغال لنین‌گراد شوند ، مگر اینکه تا آخرین زن و مرد آن‌شهر

به هلاکت رسیده باشند.

بعد از اینکه جنگ شروع شد، من که دانشجو بودم به سبب اینکه امتحان مدرسه ما باتمام رسیده بود توانستم که وارد جنگ شوم.

در آغاز حمله آلمان به لنین‌گراد، فرمانده دفاع شهر ما (وروشیلوف) بود واو به ما گفت که اکنون به سرباز احتیاج نداریم، بلکه نیازمند کسانی هستیم که اطراف شهر سنگر حفر کنند و اولین سنگر بایستی تا شهر فاصلهٔ زیادی داشته باشد، و پس از آن هم سنگرهای دیگر در چند خط، یکی بعد از دیگری حفر شود.

ما برای حفر سنگر و ایجاد موانع ضد تانک شروع بکار کردیم وقتی می‌گویم ما، یعنی چهارمیلیون نفرساکنان شهر به غیر از کارگرانی که‌درکارخانه‌هاکارمی‌کردند (۱) . و به غیر از مردان و زنان فرتوت و کودکان.

قاضی دادگستری‌بوددادستان عدلیه‌ووکیل‌مدافع واستاد دانشگاه وزن‌های‌هنر پیشه تماشاخانه‌های لنین‌گراد که بعضی از آنها در آن تاریخ‌در یک شب دو هزار روبل دستمزد می‌گرفتند و خلاصه هر مرد وزن، از برجسته‌ترین رئیس یک اداره دولتی گرفته تا یک مستخدم یک مؤسسه، هربامداد با بیل‌وکلنگ و دیلم و مته مکانیکی برای‌حفر سنگر از شهر خارج می‌شدند و تا شب‌در صحرا کار می‌کردند.

در شوروی، ساعت‌کار روزانه‌یک‌کارگر هشت ساعت بود، ولی ما روزی‌هفده‌ساعت‌کارمی‌کردیم (۲) .زنهای‌زیبای‌هنرپیشه با دست

---

۱ ــ لنین‌گراد درگذشته‌یک شهرصنعتی بودامروزهم یک‌شهرصنعتی‌است.
۲ ــ در فصل تابستان‌در لنین‌گراد روزها خیلی بلند است.

هائی لطیف که پنداری فقط برای این بوجود آمده‌اند که دستمال حریر را بدست بگیرند و یا درب شیشه عطر را بگشایند، کلنگ بر زمین میزدند و یا با بیل خاک برمی‌داشتند.

زنهای مذکور بعد از نیم ساعت کار در سنگر، به طوری خسته می‌شدند که کلنگ و بیل را رها می‌نمودند و می‌نشستند، درمواقع عادی گیسوان طلائی آنها با شامپوهای عالی شسته می‌شد و با شانه‌های عاج شانه می‌خورد و عطرهای گرانبها را بگیسوان خود می‌زدند، ولی دربیابان و درون سنگر آنقدر خاک بر سرو صورت آنها می‌نشست که صورتشان شناخته نمی‌شد و در نخستین روز حفر سنگر دست تمام آنها پینه بست و در روزهای بعد، تابش آفتاب و وزش باد دست‌های هنرپیشگان راکه درگذشته چون برگ گل نرم بود مجروح نمود و پشت دستشان شکافت و من دیدم که دستهای بعضی از بانوان که تا آن روز کارهای اداری و دفتری داشتند طوری مجروح شد که انسان تصور می‌نمود با چاقو مجروح گردیده است. ولی کسی بآن زخمها اعتنا نمی‌کرد و فداکردن زیبائی و لطافت پوست بدن در راه میهن، یک فداکاری عادی به شمار می‌آمد.

درآنموقع درلنین‌گراد آذوقه بقدر کافی وجود داشت و هنوز گرسنگی شروع نشده بود و مردم بارزش خواربار پی‌نبرده بودند.

دولت اتحاد جماهیر شوروی دستور داده بودکه در مقابل آلمانیها همه چیز را از بین ببرید، بطوری که قوای آلمان بهر نقطه که میرسد نه آذوقه بدست بیاورد و نه سوخت. این دستور در حومه لنین گراد به موقع اجراء گذاشته شد. اطراف لنین‌گراد مزارع، سیب زمینی وسیع وجود داشت و در آن فصل سیب زمینی تقریبا " رسیده بود.

اگر مسئولین امور لنین‌گراد یک عده صد یا دویست هزار نفری ازسکنه‌شهررا مامورمیکردندکه محصول سیب زمینی را از مزارع اطراف شهرجمع آوری‌نمایندوبشهر منتقل‌کنند و در انبارها جا بدهند، آن قحطی هولناک و آدمخواری در لنین‌گراد شروع نمیشد. ولی مصادر امورشهرفکرآذوقه‌ماه‌های‌آینده‌چهارمیلیون‌نفرجمعیت‌شهر رانکردند ودستوردادندسیب‌زمینی‌هانابود شود وقتی زمامداران ما که مردانی سال‌خورده‌ویاجاافتاده‌بودندو تجربه داشتند در فکر تامین خواربار شهرنباشند، ماکه جوان بودیم و تجربه نداشتیم نمی‌توانستیم مآل اندیشی‌کنیم و درفکر تامین آتیه باشیم و طبق دستوری که بما داده بودند سیب زمینی‌ها را از بین می‌بردیم.

کسی‌که‌می‌شنودچهارمیلیون جمعیت‌لنین‌گراد غیر از کارگران کارخانه‌ها که وسایل‌جنگ‌را تولیدمیکردند و کودکان‌وسالخوردگان درسنگر ها مشغول کار بودند و مواضع ضد تانک بوجودمی‌آوردند حیرت می‌نمایدکه‌معاش‌این عده چگونه تامین می‌شده، زیرا هر کس برای این که بزندگی ادامه بدهد میباید کاری را به‌انجام برساند تا این که بتواند مزد بگیرد و وقتی چهار میلیون ساکنان یک شهر بزرگ، هر بامداد از شهر خارج شدند و برای حفر سنگر به صحرا رفتندوغروب مراجعت‌کردندنمیتوانندبکاری دیگر که بستگی به معاش آنهاداردبرسند. ولی‌لنین‌گراد از این جهت مستثنی بود و در آن شهرموسسات‌وصنایع خصوصی‌وجود نداشت و هیچ کس از یک موسسه و کارخانه‌خصوصی مزد دریافت نمیکرد تا اینکه بر اثر کار نکردن از دریافت مزد محروم گردد.

در شوروی تمام موسسات و کارخانه‌ها بدولت تعلق داشت و داردوهمه‌ازدولت مزد میگرفتند و میگیرندودولت‌هم‌کمافی‌السابق

مزد آنها را میپرداخت و لذا معاش آنان مختل نمی‌گردید.

یکی از چیزهائی که در آن ایام برای دفاع از لنین گراد به وجود آمد خندقی بود که ساکنان شهر اطراف آن حفر کردند. من تصور نمیکنم که درهیچ دوره از اعصار تاریخ برای دفاع از یک شهر، خندقی حفرکرده باشند که از حیث عرض و عمق به خندق لنین‌گراد برسدو تجربه ثابت کرد که حفر آن خندق برای دفاع از لنین گراد کاری‌بود مفیدو موثر، زیرا بعد از اینکه آلمانی ها، از تمام سنگرها و مواضع گذشتند، بآن خندق رسیدند نتوانستند از آن خنـــدق بگذرند و مدت سه سال مقابل خندق مذکور متوقف شدندتا اینکه ارتش‌سرخ‌آنها را عقب نشانید، لیکن در آن خندق بجای آب، خون جاری شد و در کف آن خندق عظیم حتی یک مشت خاک نیست که با خون عده‌ای از مهاجمین و مدافعین عجین نشده باشد.

محلی که من در آن جا سنگر حفر میکردم نزدیک قریه‌ای بود موسوم به (ریباتزکویه). این قریه بعدا" براثر جنگ از بین رفت ولی درآن موقع که ما سنگر حفر میکردیم یک قریه‌آباد بود. شماره کارگران‌داوطلب‌درسنگربقدری‌زیاد بود که ما بهم چسبیده بودیم.

دراولین روزهای جفر سنگر، وضع ما از لحاظ وسائل بهداشت بد بود، زیرا تجربه نداشتیم و نمیدانستیم وقتی عده‌زیادی در یک منطقه‌صحرائی مشغول بکار میشوند برای تامین وسائل بهداشت چه بایدبکنند. ولی پس از آن‌مشاورین نظامی که با ما بودند گفتند که باید (فویه) حفرنمائیم وبرای رفع احتیاجات بآنجا برویم. (فویه) کلمه‌ایست‌که مانند بسیاری‌از کلمات دیگر اززبان فرانسوی وارد زبان روسی‌گردیده‌ومثل‌آنهابومی‌شده است. در هر منطقه از میدان جنگ برای‌سربازان یک (فویه) حفر میکنند، ولی ما دو فویه حفر نمودیــم

یکی برای مردهاو دیگری جهت زنها و از آن پس وضع بهداشت ما هنگام حفر سنگر خوب شد.

ما برای اینکه از کار باز نمانیم شبها به لنین‌گراد که از دور دود دودکش‌کارخانه‌های‌آن‌را میدیدیم نمیرفتیم، بلکه در کلبه‌هائی که خود ساخته بودیم بسر میبردیم. وضع زندگی ما شبیه به زندگی سربازان در سنگر شده بود، با این تفاوت که سلاح نداشتیم. هنگام روز، مردهاو زنها با هم کار میکردند و کلنگ میزدند و خاک و سنگ راحمل مینمودند. ولی وقتی کار تعطیل میشد زنها از مردها کناره میگرفتند و به کلبه‌های خود میرفتند.

در روزهای اول دشمن مزاحم ما نشد ولی در آغاز ماه ژوئیه هواپیماهای‌جنگی‌آلمان‌که‌بال‌های سیاه رنگ داشتند و زیر بال آنها علامت صلیب نقش بسته بود بالای سنگرهائی که‌ما حفر مینمودیم نمایان‌شدند. هردفعه‌که‌هواپیماهای‌مذکورنمایان میشدند ما در همان سنگرها که حفر کرده بودیم میخوابیدیم و توپهای ضد هوائی ما که نزدیک قریه (ریباتزکویه) موضع گرفته بودند شلیک می‌کردند. من وسایرکارگران‌داوطلب‌که‌درآن موقع در سنگر کار میکردند کوچکترین اطلاعی از تاکتیک مبارزهٔ‌آتشبار ضد هوایی‌با هواپیما نداشتیم‌و نمیدانستیم که‌شلیک‌توپهای‌ضدهوائی‌بیشتر برای دورکردن‌هواپیماها میباشد نه‌سقوط آنها، مانمیدانستیم که‌ازاین‌جهت‌به‌طرف‌هواپیماهای مهاجم شلیک‌می‌کنندکه‌آنها‌مجبورشونداوج‌بگیرند. و نتوانند بدقت نشانه‌گیری‌نمایندو بمب‌های‌خود را روی هدف بیندازند. ما چون ازاین‌موضوع اطلاع نداشتیم توپچی‌های جوان خودمان را که بطرف هواپیماهای خصم شلیک میکردند مسخره مینمودیم، ولی‌چون آن مسخره‌گیها‌جنبه‌شوخی‌داشت‌کسی‌خشمگین‌نمی‌شدو‌توپچی‌های‌ما

میخندیدندوروحیه‌زنهاومردها خوب بودبرای اینکه ما هنوز متحمل شکنجه جنگ و محاصره نشده بودیم و نمیدانستیم که در پائیز و زمستان آینده گرفتار چه مسائلی خواهیم شد.

از روز سوم ماه ژوئیه حمله نیروی هوائی آلمان علیه ما که در سنگرمجاور قریه (ریباتزکویه) مشغول کار بودیم شدت گرفت‌و در روز سوم‌ژوئیه من‌برای اولین مرتبه هواپیمای‌بمب‌افکن آلمانی بنـــام (اشتوکا) را دیدم و متوجه شدم که هواپیمای مزبور چگونه بمب را پرتاب میکند.

در آن‌روزوقتی‌هواپیما های دشمن نمایان شدندوتوپهای ضد هوائی ما بصدا در آمدند، ما مثل روزهای‌قبل در سنگر دراز کشیدیم ولـی چشم‌هامتوجه‌آسمان‌بود. دسته‌ای‌ازهواپیماهای‌شکاری‌ما در آسمان با هواپیماهای آلمانی نبرد می‌کردند ، ولی نمیتوانستند هواپیماهای دشمن‌را دور کنند. یک‌مرتبه‌یکی‌ازهواپیماهای آلمانی‌بالای‌سنگر ما فرود آمد .آن‌هواپیماآنقدرنزدیک‌شدکه‌پروانه‌وبالهای‌سیاه‌آن تمـام افق‌دیدارمرااشغال‌کرد، بطوری که من دیگر جز پروانه و بال‌های آن هواپیماهیچ‌چیزنمیدیدم. صدای موتور آن هواپیمای سیاه رنگ (که بعدفهمیدم‌اشتوکا میباشد) طوری گوش مرا پر کرده بود که نه صدای شلیک‌توپهای‌ضدهوائی را می‌شنیدم و نه صدای پرواز هواپیما های دیگررا .آنگاه‌دیدم که یک شیئی سیاه رنگ از هواپیمای مذکور جدا شدوفرودآمدو من چشم برهم گذاشتم‌ولحظه‌ای‌دیگربمب‌مزبورمنفجر گردید. بمبی‌که‌ازهواپیمای (اشتوکا) جدا شد، درون سنگر ما افتاد و بعد از انفجار چهار نفر را قطعه قطعه کرد و مقداری خاک روی‌من که دوراز کانون انفجار بودم ریخت. در آن روز من توانستم نمونه چیزهائی‌راکه‌بعدازآن‌خواهم‌دید مشاهده کنم و بفهمم که جنگ فقط

این نیست‌که انسان در روزهای بلند تابستان از صبح تا شام کار بکند و شب در یکی از کلبه‌ها بخوابد.

عصر همان روز دسته‌ای دیگر از هواپیما های آلمانی نمایان شدند ولی توپچی های ما توانستند که یکی از هواپیماهای (اشتوکا) را موقعی که در امتداد یک خط قائم فرود میآمد تا اینکه بمب خود را در سنگر بیندازد، سرنگون نمایند. در آن روز بعد از اینکه هواپیما های دشمن رفتند، دختران جوان روسی که در سنگر کار میکردند خارج شدند و بطرف توپچی هائی که توانسته بودند یک هواپیمای (اشتوکا) را ساقط نمایند دویدند و برای قدردانی و حق شناسی آنها را بوسیدند.

از روز سوم ماه ژوئیه به‌بعد. کار حفر سنگر که تا آنروز برای ما خطر جانی نداشت کاری خطرناک شد، زیرا روزی نبود که چند مرتبه هواپیماهای آلمانی بما حمله‌ور نشوند و یک عده از زن‌ها و مردها را در سنگرها به قتل نرسانند. در همان ایام یک دسته از هواپیماهای آلمان به یک قطار راه‌آهن که از لنین‌گراد خارج میشد و حامل کودکان بود حمله کردند و هواپیماهای (اشتوکا) تا ارتفاع بیست متری قطار فرود آمدند و بمب‌ها را رها کردند. کودکان مزبور اطفالی بودند که بمناسبت جنگ، از لنین‌گراد بجای دیگر فرستاده میشدند تا این که دور از میدان جنگ باشند و بعد از انفجار بمب‌ها همه به قتل رسیدند و سوختند.

در تمام مدتی که ما مشغول حفر سنگر بودیم آلمانیها فقط سنگرها و خندق شهر را هدف بمب های خود میساختند و به لنین‌گراد حمله‌ور نمی‌شدند، درصورتیکه برای آنها ورود بشهر اشکال نداشت و هواپیماهای شکاری ما نمیتوانستند که از ورود هواپیماهای آلمان به شهر جلوگیری نمایند. ما در آن موقع نمیدانستیم که برای چه دولت آلمان سنگر

و خندق شهر را بمباران میکند، ولی از بمباران هدف‌های نظامی لنین‌گراد و دردرجه‌اول کارخانه‌هائی که مصنوعات جنگی تولید میکردندخودداری می‌نماید. بعدازخاتمه جنگ علت این موضوع روشن شدو آن این بودکه‌دولت آلمان قصد داشت شهرلنین‌گرادرا بدون اینکه ویران گردد تصرف نمایدوتمام کارخانه‌های آنرا متصرف شود. آلمانیها برای تصرف شهرلنین‌گراد ضرب الاجل تعیین کرده بودندوطبق برنامه آنهاشهرشمالی روسیه میبایدحداکثر تاپانزدهم ماه اکتبر (۱۹۴۱) بتصرف قوای آلمان درآید. این بودکه از بمباران شهر خود داری میکردند تا اینکه غنیمت جنگی آنها معیوب نشود. به‌ویژه آنکه میدانستند که تمام ذخیره طلای دولت اتحاد جماهیر شوروی در شهر لنین گراد میباشد و باتصرف آن شهر، ذخیره طلای دولت شوروی رانیز بچنگ میآورند (۱).

سنگری‌که‌ما مجاورقریه (ریبا تزکویه) حفر میکردیم تمام شد و برای‌ایجاد موانع ضدتانک به‌عقب سنگرمزبور منتقل شدیم و در همان حال‌دسته‌ای دیگرازکارگران داوطلب که شماره آنها نزدیک به‌هشتصد هزار نفر بود خندق بزرگ لنین گراد را حفر میکردند. در بین شهرهای روسیه، جز لنین‌گراد من شهری را تا آن تاریخ ندیده بودم که خندق داشته باشد، ولی در کتابها میخواندم که در گذشته شهرها و قلاع نظامی برای جلوگیری از ورود دشمن، دارای خندق بوده‌اند. خندق‌هائی که‌درگذشته‌حفرمیکردند بطوری‌که‌من در کتابها

---

۱ ــ نویسنده‌این سرگذشت‌راجع به انباشته شدن ذخیره طلای دولت شوروی در لنین‌گراد فقط همین‌یک‌جمله‌را می‌گویدو می‌گذرد و توضیح نمیدهدکه‌چرا دولت شوروی طلاهای خود را به لنین‌گراد منتقل کرد و آیا تا پایان جنگ طلاهای دولت شوروی در آنجا بود یا خیر ــ م.

خوانده‌ام عبارت‌بوداز مغاکی‌که‌اکثرا بشکل‌یک دایره‌اطراف شهر یا یک قلعه بوجود میآوردند و بعضی اوقات آن را پر از آب می‌نمودند . ولی‌خندق لنین‌گراد که گفتم در جلوگیری از ورود ارتش آلمان به‌شهر خیلی موثر واقع گردید نه مدوربود ، نه بیضوی ، نه‌مربع و نه مستطیل .آن خندق‌را به‌شکل‌یک‌کمربندا ما شبیه به خط منکسر ، اطراف شهر بوجود آورده‌وهنگام حفرآن‌از تمام موانع طبیعی جهت‌جلوگیری ازورود دشمن استفاده کرده‌بودند .وقتی‌بیک تپه‌میرسیدند آن تپه را پشت خندق (در شهر) میانداختند تا اینکه بتوانند از آنجا بر مهاجمین مشرف باشندو همچنین هر بیشه و مانع طبیعی دیگر را در شهر قرار میدادند .

کنار خندق‌سه ردیف مواضع آتشبار بوجود آوردند که اگر یک یا دو ردیف منهدم شد ، توپچی هائی که در مواضع دیگرهستند دفاع‌نمایندونگذارندکه‌دشمن‌ازخندق بگذرد هیچ نقطه از خندق وساحل‌مقابل‌نبودکه از تقاطع شلیک توپها و مسلسل‌ها مصون باشد وآن‌راطوری‌حفرکردندکه دشمن بهر نقطه از ساحل مقابل یا خندق قدم مینهاد گرفتار شلیک متقاطع توپها و مسلسل‌ها و تفنگ‌های مدافعین میگردید .

در بعضی از قسمتهای خندق شعله انداز نصب کرده بودند و شعله‌اندازها‌با‌فشارخیلی‌زیاد شعله‌ای بطول سی متر را بسوی دشمن پرتاب مینمودند و حرارت آتش بقدری بودکه سربازان دشمن را در دم میسوزانید .

دولت روسیه نقشه دفاع از لنین گراد را قبل از اینکه آلمان مبادرت بحمله‌کند طرح کرده‌بود ،زیرا دولت شوروی پیش بینی میکرد که ممکن است دولت آلمان مبادرت به‌حمله نماید . بطوری که بعد از

جنگ جهانی دوم آشکار شد دولت شوروی نقشه دفاع از اتحاد جماهیر شوروی را در سال (۱۹۳۸) میلادی و سه سال قبل از این که آلمان بروسیه حمله کند طرح کرد و همان موقع که دولت آلمان، کشور چکسلواکی را درفشار قرارداد و قسمتی از خاک آن موسوم بمنطقه سودت را مطالبه کرد و بعد منجر به اشغال تمام چکسلواکی از طرف آلمان شد. دولت اتحاد جماهیر شوروی نقشه دفاع از کشور، از جمله نقشه دفاع از لنین‌گراد را طرح نمود.

برای حفر سنگرها و بویژه برای حفر خندق لنین گراد از ماشین‌های بزرگ حفاری و خاک‌برداری که در شهر بود استفاده کردند و یکی از کارخانه های لنین گراد با شتاب انواع جدیدی از ماشین‌های حفاری و خاک‌برداری را ساخت و تحویل داد و ماشین‌های مذکور طوری کار راتسهیل کرد که اکثر کارگران داوطلب که مشغول حفر خندق بودند فقط خاک‌ها را برمیداشتند و بعقب منتقل می‌نمودند و باهمان خاکها درعقب یک دیوارستبر بارتفاع چهار متر بوجود آوردند که تانک نمیتوانست از آن عبور نماید و بالای دیوار هم مواضعی برای نصب آتشبار بوجود آوردند.

وقتی کار حفر سنگرها و ایجاد موانع ضد تانک باتمام رسید تمام کسانی که مشغول حفر سنگر و ایجاد موانع ضد تانک بودند از جمله من بخندق منتقل شدیم و در آنجا شروع بکار کردیم. در آن موقع تقریبا دومیلیون کارگر زن و مرد در خندق کار میکردند و یا مشغول ساختن دیواری که بدان اشاره شد بودند و برای اینکه کوچکترین وقفه‌ای حاصل نشود کارگران را بدو دسته تقسیم مینمودند و هر دسته دوازده ساعت کار میکردند.

بدین ترتیب روز و شب کارگران داوطلب بحفر خندق و

ساختن دیــوار اشتغال داشتند. من نمیدانم که چند نفر از زن‌ها و مردهائی‌که‌مشغول‌حفرخندق‌و ساختن دیواربودند براثر انفجار بمب آلمانی‌ها به‌قتل رسیدند، زیرا من فقط از وضع منطقه‌ای که در آن کار میکردم، مطلع بودم‌واز مناطق دیگر اطلاع نداشتم، ولی درآن‌منطقه هر روز بطور متوسط از یکصد تا دویست نفر از کارگران براثرانفجار بمــب‌های هواپیماهای دشمن کشته میشدند و عده‌ای کثیر مجــروح میگردیدند.

ما هنگامی‌که درخندق کار می‌کردیم برای هواپیماهای آلمان یکهدف ایده‌آلی محسوب میشدیم، برای‌اینکه وقتی دو میلیون کارگر دریک منطقه محدود و معین متمرکز شوند و هواپیماهای بمب‌افکن‌قصد داشته باشند آنها را معدوم نمایند، با هر بمب میتوانند عده‌ای را نابود کنندوهریک‌ازبمب‌های‌آنان‌ناگزیرعده‌ای‌رامقتول‌ومجروح‌میکند. متاسفانه نیروی هوائی ما نمی‌توانست که جلوی بمباران‌هواپیماهای آلمان‌را بگیرد. درآن موقع دولت شوروی اعلامیه هائی صادر میکرد حاکی‌ازاینکه‌تاامروزحتی‌یک‌هواپیمای‌آلمانی‌وارد آسمان لنین گراد نشده است. این گفته واقعیت داشت و حتی یک هواپیمای آلمــان (غیر از هواپیماهای اکتشافی) تا آن تاریخ وارد آسمان لنین‌گراد نشده‌بودند، ولی‌نه‌بمناسبت اینکه نیروی هوائی شوروی جلوی آنها را میگرفتند، بلکه از این جهت که خود آلمانیها نمیخواستند کــه لنین‌گرادرابمباران‌کنند. درعوض‌کارگرانی‌که‌درخندق‌کارمیکردندقتل عام شدندوقبل‌ازاین‌که‌قوای‌مهاجم بحومه‌لنین‌گرادنزدیک‌شودخون، قسمتی از خاک‌های خندق لنین‌گراد را ارغوانی کرده بود. چون آلمانیها بسرعت‌میرسیدند‌مانمیتوانستیم که‌قبل‌ازرسیدن‌آلمانیها خندق راباتمام برسانیم، یعنی‌تمام‌شهر را با خندق احاطه کنیم. اما موفق

شدیم که‌دردوطرف شهر ، خندق بوجود آوریم و راه عبور آلمانیها رامسدودنمائیم . یک‌طرف‌شهرهم دریا بود و احتیاج بخندق نداشت وکارگران‌داوطلب‌توانستند که طرف مشرق شهر هم که بعد آلمانیها ازآنجاسربدر آوردند خندق حفرنمایند و با حفر آن قسمت‌ازخندق مزبور ، خندق شهر یعنی بزرگترین خندقی که درتاریخ دنیا برای حفاظت یک شهر حفر گردیده است باتمام رسید .

قوای‌مدافع‌لنین‌گراددرخندق‌آب نینداختند و این دو علت داشت ،اول‌اینکه پرکردن خندقی مانند خندق لنین گراد که شصت متر عرض آن بود (در بعضی از جاها عرض خندق را بهشتاد متر رسانیدند) ،کاری بسیار دشواربودونمیتوانستندکه در ظرف چندروز آن‌خندق‌راپرازآب‌کنند . آب رودخانه (نوا) که ازلنین‌گراد میگذرد سوارخندق‌نمیشدوازدریاهم نمیتوانستند که‌خندق مزبور را پر کنند وناچاربودندکه‌بوسیله‌آب‌شهر (آب لوله‌کشی) خندق راپر نمایند .

پرکردن‌خندق‌با آب‌شهر ، مدتی ساکنان لنین‌گراد را از آب محروم می‌نمودو ممکن‌بوددرآن‌فصل تابستان امراض عفونی و ساری تولیدگردد . و چون بمناسبت تابستان آب خندق تبخیر میگردید می‌بایددائم به‌خندق‌آب برسانند . علت دوم که مانع از این شد که فرماندهی‌دفاع‌شهرآن‌خندق‌راپرازآب‌کند ،این بودکه معلوم گردید که‌یک‌ارتش‌مهاجم‌ازیک‌خندق پر از آب سهل‌تر از یک خندق بی‌آب عبورمینماید و می‌تواند بوسیله قایق تانک‌ها و توپها و سایر اسلحه خودراازخندق‌بگذراند ،ولی‌عبور از یک خندق خشک برایش خیلی مشکل است . ارتش‌آلمان برای عبور از رودها پیوسته مقداری قایق داشت و با آن قایق‌ها می‌توانست از خندق بگذرد و خود را بشهر برساند .

و نیز می‌توانست برای اینکه زودتر از خندق لنین‌گراد بگذرد. تمام قایق‌هائی را که در سواحل مجاور لنین‌گراد بود بخندق منتقل نماید.

عبور قوای آلمان از خندق لنین گراد اگر آب می‌داشت سهل‌تر ازعبور از یک خندق کوچک ولی بی‌آب بود، زیرا خندق لنین گراد با شصت متر عرض و در بعضی از نقاط هشتاد متر و پانزده متر عمق یک کانال بزرگ محسوب می‌شد و حتی کشتی‌های بیست هزار تنی می‌توانستند از آن عبور نمایند. اما وقتی که بی‌آب میماند قوای مهاجم بمناسبت عرض وسیع و عمق زیاد خندق قادر به عبور از آن نمیگردید.

دیوارهای خندق نسبت به کف آن یک ستون عمودی را تشکیل میداد و یک گربه نمیتوانست از آن دیوار بالا بیاید تا چه رسد بانسان و تانک. ممکن بود که ارتش آلمان در صدد بر آید که دیوار خندق را از دو طرف سراشیب کند تا تانک ها بتوانند از یک طرف وارد خندق گردند و از طرف دیگر خارج شوند ولی مدافعین که با انواع اسلحه، مجهز بودند بآلمانیها مجال سراشیب کردن دیوار خندق را نمی‌دادند. علاوه بر دو علت فوق بعد از اینکه محاصره لنین گراد طولانی شد، و فصل زمستان فرا رسید، معلوم گردید که بی‌آب گذاشتن خندق شهرکاری عقلائی بوده است. چون اگر خندق را پر از آب می‌کردند در آن فصل زمستان که درجه برودت به پنجاه درجه زیر صفر نیز رسید، آب خندق منجمد میشد و قوای موتوریزه آلمان می‌توانست از روی یخ عبور کند و خود را بشهر برساند و چون خندق آب نداشت این خطر پیش نیامد.

من نمیدانم اول کسی که پیشنهاد کرد لنین گراد یک چنان خندقی را حفر کند که بود؟ ولی هرکه بود یک خدمت حیاتی به لنین گراد و روسیه

کردوارتش آلمان بعدازاینکه‌درتمام اروپافاتح شدوقتی با آن خندق رسید بـــدون پیشروی بـــاز ایستاد و برخلاف نقشه آنها هجوم آلمانیها متوقف گردیدوبااین‌که‌درسایر قسمتهای روسیه پیشرفت نمود و حتی به‌رود (ولگا) نیزرسیدوبه‌شهرقدیم (تزاریت‌زین)که‌بعدا "استالین‌گراد خوانـــده شد پانهاد با این‌وجود نتوانست وارد لنین‌گراد گردد.

بسیاراتفاق‌می‌افتادکه ضمن حفاری اسکلت اموات از زیر خاک بیرون می‌آمد و رفقای ما میگفتند که پطر کبیر شهر پطر زبـــورغ (لنین‌گراد) راروی‌اسکلت‌کارگرانی که هنگام ساختن شهر مردند بنا نهاد و بعد از اینکه حمله عمومی آلمانیها شروع شد ما نیز خواهیم مرد ومرتبه دیگر شهر را روی اسکلت‌های ما بنا خواهند کرد.

یکی از آثار غیر منتظره جنگ این شد که روسای اتحادیه‌های مذهبی یا کسانی که دعوی میکردند که رئیس یک اتحادیه مذهبی هستند جان‌گرفتندو اعلامیه‌هائی را با دست روی کاغذ خط دار که شاگردان مدارس‌مورداستفاده‌قرار میدهند نوشتند و از لای پنجره‌ها یادرها، درون‌خانه‌هاانداختند. مضمون‌این‌اعلامیه‌ها از حدود دویا سه موضوع خارج نمیشد. یکی اینکه روز رستاخیز فرا رسیده و حضرت مسیح بالای کوه‌های قفقازیه به حرکت در آمده و برای پذیرفتن آن حضرت خودراآماده‌کنیدویا بدرگاه خداوند رو بیاورید و توبه کنید شایدخداوند ازگناهان شما صرف نظر نماید و شما را بعد از آمرزش بدنیای دیگر منتقل کند.

اتحادیه‌ها یا افرادی که این اعلامیه‌ها را می‌نوشتند آن قدر فقیربودندکه‌نه کاغذ مارک دار داشتند و نه ماشین تحریر. گاهی هم اعلامیه‌ای‌باامضای (پوپکوف) رئیس‌شورای‌شهرلنین‌گراد (شهردار) منتشرمی‌شدودرآن‌به‌ساکنان شهر توصیه مینمود که نسبت به پیروزی

نهائی امیدواری داشته باشند.

خیار و گوجه فرنگی و سیب‌زمینی و نان و قند و چای هر قدر میخواستیم موجود بود و فقط از حیث گوشت مردم قدری در مضیقه بودند، معهذا کسانی که میخواستند پول خرج کنند، میتوانستند ششلیک‌هائی بخورندکه هر سیخ آن سیصد تا چهارصد گرم گوشت داشته باشد. دربعضی از رستوران‌ها که گوشت ششلیک کم بود در عوض هرقدر که مشتری میخواست برایش گوجه فرنگی و فلفل فرنگی (بی‌بار) کباب میکردند.

تا پایان ماه ژوئیه من در لنین گراد نه احساس گرسنگی کردم و نه احساس کمبود خواربار و تصور میکنم که دیگران هم مثل من بودند.

در آغاز ماه اوت (۱۹۴۱) گوشت در لنین گراد نایاب شد و بعد از آن جیره نان تقلیل یافت، اما انواع حبوبات بخصوص لوبیا و عدس و هم چنین سیب زمینی فراوان بود و ما باز احساس گرسنگی نمی‌کردیم. از نیمه ماه اوت (۱۹۴۱) حبوبات هم رو به کاهش نهاد، بطوری که در آخر ماه اوت نه سیب زمینی یافت می‌شد، نه گوجه فرنگی، نه لوبیا و عدس.

پروفسور (پوش خونوف) از استادان دانشکده ما که باوجود سالخوردگی در سنگر یا خندق با ما بیل میزد و خاک بر میداشت در آخرین روزهای ماه اوت وقتی دیگ پر از عدس پخته را از روی اجاق فرود میآوردیم تا ناهار بخوریم بما می‌گفت بچه‌ها قدر این عدس‌ها را بدانید چون من حس میکنم آخرین عدس‌هائی می‌باشد که میخوریم. آنگاه عدس هم تمام شد و چون جیره نان که بما میرسید ما را سیر نمیکرد. و عدس و لوبیا هم وجود نداشت که بپزیم و بخوریم در صدد پختن نخود برآمدیم، متاسفانه نخودی که نصیب ما گردید از نوع نخودهائی

بودکه‌پخته‌نمی‌شدوپروفسور (پوش خونوف) که بمناسبت سالخوردگی دندان نداشت، نمی‌توانست آن نخودها را بخورد . یکـــی از محصلین پیشنهادکرد خوب است که مقداری از نخود را برای استاد بشکل نخودچی تهیه نمائیم و همین کار را کردیم و برای او قدری نخودچی تهیه نمودیم و نخودچی را کوبیدیم و مبدل به آرد کردیم و استاد ما با لذت آرد مزبور را می‌خورد .

اولین مرتبه‌که من احساس گرسنگی کردم در آغاز ماه سپتامبر بود . بمن‌گفتندکه‌دریکی از خیابان‌های لنین‌گراد بازاری است که‌در آنجا همه چیز حتی گوشت گاو را میفروشند و اگر بآنجا مراجعه کنی می‌توانی‌هرچه‌میل‌داری‌خریداری کنی . من بآنجا رفتم و براهنمائی یکی ازدلال‌های‌بازاربایک‌فروشنده‌خواربارتماس گرفتم و او گفت من حاضرم که نان و گوشت و قند و چای و قهوه و ودکا رابشما بفروشم ، مشروط براین‌که‌شما پول طلا بمن بدهید و اگر پول طلا ندارید برای من‌جواهربیاورید . گفتم من جوانی هستم محصل و چگونه میتوانم برای‌شماپول‌طلایاجواهربیاورم ،وانگهی‌مگر پول عادی یعنی اسکناس شوروی چه عیبی‌دارد که شما از مردم طلاو جواهر مطالبه میکنید . سوداگرمزبورکه‌ازلهجه‌اش‌فهمیدم روسی نیست‌گفت‌عیب‌اسکناس‌های روسی این است که از بین‌میرودو به‌سرنوشت (منات) تزاری‌دچار خواهد شد .

درجنگ‌اول‌جهانی‌مردم‌تصور میکردند که (منات) تزاری هر گز دچارتنزل‌نخواهدشدووضعی پیش نخواهد آمد که قیمت را از دست بدهد . ولی‌بعد (منات) مزبور طوری تنزل کرد که کوچکترین اسکناس آن پانصد هزار (منات) گردید .

درآنروزمن‌برای‌اولین‌مرتبه‌متوجه‌گردیدم که اعتماد سوداگران

نسبت به اسکناس (روبل) روسیه متزلزل گردیده و فکر میکنند که ممکن است قیمت اسکناس از بین برود .

پروفسور (پوش خونوف) وقتی شنید که در بازار سیاه پول اسکناس روسی‌راقبول‌نمیکنندگفت‌من بعد از این زنده نخواهم ماند وخواهم‌مرد ،ولی بشما اطمینان میدهم که اوضاع بهر شکل که باشد ، روسیه‌فاتح‌خواهدگردید . تاریخ‌روسیه مانند جریان رودخانه (ولگا) وسایررودخانه‌های‌روسی‌آرام است‌و وقایع حیرت‌انگیز در آن وجود نداردولی هیچ چیز نمیتواند که بر شکیبائی و استقامت ملت روسیه غلبه نماید .

با آغاز ماه سپتامبر و گرسنگی حمله بزرگ آلمانیها علیـــــه لنین‌گراد شروع‌شد . برجسته‌ترین لشگرهای آلمان از طرف مغرب‌به لنین‌گراد حمله ور شدند .

آنهاتوانستندباقوای‌موتوریزه‌وزره‌پوش‌خوداز تمام سنگرهائی که‌ما حفرکرده‌بودیم‌عبور نمایند ،ولی وقتی مقابل خندق لنین‌گراد رسیدند ،آتشبارهای‌روسی پیشرفت نیروی آلمان را متوقف کردند . ابتداآلمانیها درصدد برآمدند که پل بسازند و بوسیله‌پل از خندق لنین‌گرادعبورکنند ،ولی‌تمام پل‌سازهائی‌که‌خودرا بخندق‌رسانیدند بدست‌مابه‌قتل‌رسیدند .ازلاشه‌اموات‌آلمانی‌که در خندق لنین گراد افتاده بود ،بوئی بسیار متعفــن بمشام میرسیدوآنها نمیتوانستنـد برای‌برداشتن‌جنازه‌های‌رفقای خود از خندق اقدام نمایند . بعد از اینکه‌از ساختن‌پل‌مایوس‌شدند خواستند که جدار عمودی خندق را ویران‌نمایندوآنراسراشیب‌کنندتا بتوانندقوای موتوریزه خویش را از آنجابگذرانند ،ولی‌یکمرتبه‌دیگرتوپهای‌ما بکار افتاد و تمام آنهائی را که مشغول ویران کردن جدار بودند محو کرد .

در حالیکه آلمانیها از طرف مغرب حمله میکردند ما در طرف مشرق مشغول تکمیل خندق بودیم و بعد از اینکه خندق بطور کامل حفر گردید خیال مدافعین لنین‌گراد آسوده شد و دانستند که دیگر دشمن نخواهد توانست که آنها را غافلگیر کند. آلمانیها بدفعات در صدد بر آمدند که از خندق بزرگ شهر عبور کنند و لنین گراد را تصرف نمایند ولی هر بار با مقاومت شدید مدافعین برخورد کردند و حمله آنها با تلفات سنگین درهم شکست. وقتی دریافتند که نمیتوانند از خندق لنین‌گراد عبور نمایند در صدد بر آمدند که از راه هوا در پشت خندق نیرو پیاده نمایند و مدافعین را غافلگیر کنند. اولین مرتبه که آلمان از راه هوا در پشت خندق نیرو پیاده کرد در روز دوم سپتامبر بود و یک لشگر چتر باز آلمانی از راه هوا درون محوطه دفاعی لنین‌گراد پیاده شد، ولی ما تا آخرین سرباز آلمانی را که در پشت خندق پیاده شده بود کشتیم. آلمانیها چون تاآن موقع چند مرتبه‌از راه هوا در پشت جبهه‌نیرو پیاده کرده و او را غافلگیر نموده بودند تصور میکردند که لنین گراد هم مثل جاهای دیگر است و میتوان روسی‌ها را بوسیله آدم‌های مقوائی و پلاستیکی که با چتر از هوا بزمین میآیند گول زد و قوای دفاعی آنها را متفرق کرد. ولی مدافعین لنین‌گراد گول نمی‌خوردند و صبر کردند تا چتر بازها نزدیک زمین رسیدند و آنوقت آنها را به تفنگ و مسلسل بستند. آن عده از چتر بازان هم که بزمین رسیدند بزودی نابود شدند.

واقعه روز دوم ماه سپتامبر که در طی آن یک لشگر چتر باز زبده بدست مدافعین لنین‌گراد از بین رفت برای فرماندهی آلمان مایه عبرت شد و دیگر جرئت نکرد که یک واحد بزرگ از قوای چتر باز یا سرباز های هوائی خود را به پشت خندق بفرستد و وارد محوطه

شهرکند . در روز های بعد و هم‌چنین در ماهها و سالهای محاصره لنین‌گرادگاهی فرماندهی نیروی آلمان برای آزمایش واحدهای کوچک از چتر بازان و پیاده نظام ، خود را وارد شهر میکرد و آنها نیز بزودی از بین میرفتند .

حقیقت این است که در جنگ لهستان (ماه سپتامبر سال ۱۹۳۹ میلادی) و در جنگ فرانسه (ماههای مه و ژوئن سال ۱۹۴۰ میلادی و در جنگ جزیره‌کرت سال ۱۹۴۱ میلادی) قوای چتر باز و سربازان هوائی آلمان از غافل گیری استفاده کردند و توانستند که بدان وسیله قوه مقاومت و دفاع حریف را از بین ببرند .ولي مدافعين لنين گراد برای پذیرفتن قوای آلمان آماده بودند و غافلگیر نشدند و مانورهای چتر بازان و سربازان هوائي دشمن در روسی‌ها موثر واقع نگردید .

بعدازاینکه آلمانیها فهمیدند که نمیتوانند شهر را بوسیله حمله مستقیم ویا پیاده کردن نیرو از راه هوا در پشت خندق تصرف نمایند درصدد محاصره شهر برآمدند تااینکه بوسیله گرسنگی مردم لنین گراد راازپادرآورند .بااینکه شهر محاصره شد ما تا بیست و پنجم سپتامبر سال ۱۹۴۱ میلادی ایستگاه راه‌آهن موسوم به (مگا) را در دست داشتیم و از آنجا از راه هوا با مسکو و سایر قسمت‌های روسیه مربوط بودیم .ولی روز بیست و پنجم سپتامبر دولت آلمان با یک حمله شدید ایستگاه راه‌آهن (مگا)را از ما گرفت و کسانی که مدافع ایستگاه مزبور بودند تا آخرین نفر به قتل رسیدند . از آن پس محاصره لنین‌گراد کامل گردید و دیگر ما نمیتوانستیم از خارج ازمحوطه شهر یعنی پشت خندق ، نه یک دانه گندم دریافت کنیم ، نه یک گرم قند و چای و گوشت و چیزهای دیگر . وقتی محاصره لنین‌گراد کامل شد و مسلم گردید که‌از خارج شهر چیزی بآنجا نخواهد رسید سه تن از روسای شهر در صدد

برآمدند، بدانندکه‌درشهرچقدرآذوقه وجود دارد. یکی از این سه تن (وروشیلوف) فرمانده دفاع لنین‌گراد بود که درجه مارشالی داشت. دیگری (پوبکوف) شهر دار لنین‌گراد بودو سومی بنام (ژدانف) که در سال ۱۹۴۸ میلادی در سن پنجاه و چهار سالگی فوت کرد. او رئیس کمیته محلی حزب کمونیست یعنی رئیس حزب کمونیست در لنین‌گراد و هم مشاور نظامی بود. این سه نفر بعد از رسیدگی به‌سیلوها دریافتندکه‌درشهرلنین‌گرادکه‌چهارمیلیون جمعیت داردمن‌حیث‌المجموع شش‌هزارتن‌غله‌موجوداست. یعنی اگربهریک‌از ساکنان‌لنین‌گراد بطور متوسط‌روزی نیم کیلو نان بدهند، شش هزار تن‌غله‌باتوجه‌باین‌که‌میزان‌نان‌بیش‌ازغله‌است‌و هر یک کیلوغله یک کیلووهشتصدگرم‌وگاهی‌دوکیلو نان میدهد، برای مصرف دوازده روز مردم‌کافی‌است. اگرغیرازشش هزار تن غله، آذوقه‌ای دیگر در شهر یافت‌میشدبازوضع مردم‌خطرناک نبود. اما جزغله که مقداری از آن گندم‌ومقداری‌جوی‌سیاه‌محسوب‌میشد، آذوقه‌ای دیگر در شهر وجود نداشت. شایدکسانی در خانه‌های‌خود قدری حبوبات یا قند و چای داشتند، ولی آن‌رانمیتوانستندجزوذخیره‌خواربارشهر بشماربیاورند وخواربارلنین‌گرادهمان‌شش‌هزارتن‌غله بشمار میآمد. از طرفی وضع جنگ‌درسایرجبهه‌های روسیه مثل‌جبهه‌مسکوو جنوب کشور خیلی بد بودو آلمانیها درآن قسمت‌ها با سرعت پیشرفت میکردند. عده‌ای عقیده داشتندکه‌دولت‌آلمان قبل‌از زمستان، مسکو پایتخت روسیه راخواهدگرفت‌ودرجنوب‌کشورخودرابه‌قفقازیه‌وولگا خواهد رسانید. بعضی‌معتقدبودندکه‌مسکوهرطورباشدمقاومت‌خواهدکردولی نخواهد توانست که برای نجات دادن لنین‌گراد از محاصره اقدام نماید. آنهائیکه خوش‌بین‌بودنداظهارمیداشتندکه‌دولت‌شوروی‌دربهارسال

آینده بعد از اینکه یخ‌ها ذوب شد و برودت از بین رفت، برای نجات لنین‌گراد اقدام خواهد کرد و چون بهار لنین‌گراد از ماه مه شروع میگردد، شهر (پطر کبیر) که بعد باسم لنین‌گراد خوانده شد باید مدت ۹ ماه با شش هزار تن غله خود رانگاه دارد، تا این که از طرف دولت شوروی اقدامی برای شکافتن حلقه محاصره بشود. اگر در ظرف ۹ ماه فقط می‌خواستند روزی نیم کیلو گرم نان بهر یک از ساکنان لنین‌گراد بدهند، میبایدپانصد و چهل هزار تن غله در سیلوها داشته باشند.

شاید کسانیکه در زندگی نان کم میخورند فکر کنند که روزی نیم کیلو گرم نان برای هر یک نفر، با توجه باین که برخی از ساکنان شهر، شیرخوار و خردسال بودند زیاد است، ولی باید توجه نمایند که وقتی به انبارهای لنین‌گراد رسیدگی کردند، معلوم شدکه جز غله چیزی در انبارها باقی نمانده و دولت فقط میتواند جیره نان به مردم بدهد و قادر به دادن قند و چای و حبوباب و روغن و کره و چیزهای دیگر نیست. آنهائیکه در روز نیم کیلو نان را زیاد میدانند برای این است که بیش از یک یا دو کیلو گوشت و چربی و قند و حبوبات و میوه تازه تناول می‌نمایند و این‌گونه اشخاص محتاج خوردن نان نیستند و ممکن است که در تمام سال از خوردن نان خودداری نمایند، کما اینکه عده‌ای از آنها برای این‌که فربه نشوند نان نمیخورند. ولی ما ساکنان لنین‌گراد از ماه سپتامبر ببعد، جز نان غذای دیگری نداشتیم و لذا روزی نیم کیلو نان اگر بما میرسید حداقل خواربار بود که مانع از مرگ ما براثر گرسنگی میشد. اما دولت که حساب میکرد تا ۹ ماه دیگر آذوقه بشهر نخواهد رسید، نمیتوانست بهر یک نفر روزی نیم کیلو نان بدهد.

اولیای امور لنین‌گراد در مورد خواربار مردم شهر طوری سهل‌انگاری کردند و خود را لاابالی نشان دادند که شگفت‌انگیز است.

اگر یک‌کدخدای قریه، از تیپ کدخدایان قدیم و روستائی روسیه را با همان اطلاعات محدود و خرافات روستائیان فرمانده لنین‌گراد می‌کردند، اومی‌فهمیدیک شهر بزرگ مثل لنین‌گراد که‌چهارمیلیون جمعیت‌دارد، ازقرارهر یک میلیون نفر هزار تن خواربارو‌جمعا هرروز نیازمندچهارهزارتن‌خواربارمیباشد. اگرجیره ساکنان راجیره قحطی درنظربگیرندوبرای‌هر یک میلیون نفر، در روز، پانصد تن خواربار منظورکنند، بازشهری به عظمت لنین‌گراد در هر روز، احتیاج به دو هزار تن خواربار دارد و روزهائی که لنین‌گراد در محاصره نبود میتوانستند مقدار زیادی آذوقه بشهر بیاورند و در سیلوی بزرگ لنین‌گرادجای‌دهند. همان‌سیب‌زمینی و لوبیا و نخود و عدس حومه لنین گراد اگر بدقت جمع آوری میشد و بانبارها منتقل می‌گردید و خواربارراطبق‌کوپن‌جیره‌بندی‌بین‌مردم تقسیم مینمودند جلوی مرگ سه‌میلیون‌وششصدهزارتن از مردم شهر را میگرفت. زیرا سه میلیون وششصد هزار نفر از ساکنان لنین‌گراد از سرما و گرسنگی و امراض که آنهم ناشي از گرسنگی و سرما و فقدان وسائل‌بهداشت بود مردند.
همانطورکه‌ازآغازتاریخ‌دنیاتاامروزدرهیچ‌نقطه‌ازجهان سابقه نداشته که ازچهارمیلیون ساکنان یک شهر سه میلیون و نیم ازآنها از سرما وگرسنگی‌بمیرند، درجهان‌سابقه‌نداشته‌که اولیای‌امور یک شهر بزرگ که درمعرض‌خطر حمله است، مثل مصادر امور لنین‌گراد نسبت به سرنوشت مردم ازحیث خواربار وآب و وسائل بهداشت بی‌اعتناء باشند، و با یک بیفکری کودکانه همه را بدست مقدرات بسپارند.

حکومت لنین‌گراد بعد از این که میزان خواربار موجود در شهررابرآوردکرد، جیره‌نان‌هرنفررا یکصد و پنجاه گرم در روزتعیین نمود. وقتی ما شنیدیم که‌جیره‌هر نفر در روز یکصد و پنجاه گرم نان

است خیلی مضطرب نشدیم ، چون بخود امیدواری میدادیم که شاید بتوان کمی نان را با چیزهای دیگر جبران کرد . ولی بزودی معلوم شد که در شهر هیچ چیز یافت نمیشود و مردم چاره‌ای ندارند جز این که با یکصد و پنجاه گرم نان بسازند . تا وقتی که مردم امیدوار بودند که بتوانند غیر از نان چیزی برای خوردن بدست بیاورند وحشت نداشتند ، ولی وقتی متوجه شدند که غیر از روزی یکصد و پنجاه گرم نان چیزی برای خوردن وجود ندارد دچار وحشت و بخصوص دچار گرسنگی تسکین ناپذیر شدند . حتی پیر مردانی که قبل از جنگ از فربهی و فشار خون نالان بودند و یگانه علاج فربهی و فشار خون را گرسنگی میدانستند و ازخوردن غذا امساک میکردند دچار گرسنگی علاج ناپذیر شدند .

در آن موقع ما نمیدانستیم که یکصد و پنجاه گرم نان به یکصد گرم و هفتاد و پنج گرم و آنگاه به پنجاه گرم خواهد رسید . چون حکومت لنین‌گراد مردم را از میزان موجودی خواربار مستحضر نمیکرد . ولی رفته رفته در شهر شایع شد که میزان جیره نان را کم خواهند کرد ، زیرا حکومت نمیتواند هر روز ، بهر نفر یکصد و پنجاه گرم نان بدهد . من تصور میکنم که این شایعه از طرف خانواده کسانی که دست در کار داشتند و از میزان موجودی خواربار مطلع بودند شایع گردید . باین ترتیب که مردان آن خانواده‌ها که در ادارات دولتی کار میکردند و از میزان غله در سیلوها مستحضر بودند خانواده خود را مطلع کردند و آنان نیز بدیگران گفتند و شایعه مربوط بتقلیل سهمیه نان در شهر پیچید . هرکس که این شایعه را می شنید خود را موظف میدانست که در اندک مدتی بدیگران نیز بگوید تا اینکه شریکی برای اندوه پیدا کند . ازجمله خود من ، بهرکس که میرسیدم آن شایعه را می گفتم و کسی نبود که آن شایعه را

باور نکند برای اینکه زمینه از هرحیث برای باورکردن شایعه آمادگی داشت دو روز بعد از شایعه مزبور جیره نان بشبانه روزی یکصد گرم تقلیل یافت و اولیای امور برای اینکه روحیه مردم را برای قبول مضیقه‌ای بیشتر آماده کنند ، گفتند که ممکن است در آینده جیره نان از این هم کمتر شود . آنوقت وحشت بزرگ و گرسنگی تسکین ناپذیر مردم شروع شد . انتشار خبر تقلیل جیره نان به روزی یکصد گرم و اینکه ممکن است از آن میزان هم کاسته شود مواجه با زمانی گردید که اولین ابرهای پائیزی آسمان لنین‌گراد را سیاه کرد و یکروز که مردم چشم گشودند شهر را از مه فصل زمستان سیاه دیدند . روزی که خبر مربوط بتقلیل جیره نان از طرف دولت منتشر گردید هنوز روزنامه‌های لنین‌گراد منتشر می‌شد . (۱) وچون برق جریان داشت ، رادیو نیز کار میکرد و مردم می‌توانستند که خبر کاهش جیره نان را از رادیو بشنوند و در روزنامه ها نیز بخوانند . مسئله کاهش جیره نان لطمه بزرگی بروحیه مردم زد و احساس گرسنگی را غیر قابل تحمل کرد . من تصور نمیکنم تا آن روز در لنین‌گراد کسی مبادرت بخوردن جانوران اهلی یعنی سگها کرده بود . ولی وقتی جیره نان بیکصد گرم در شبانه روز رسید خوردن سگها آغاز شد .

آن روزها در زندگی کسی که آن ایام را دیده ، از جمله من فراموش شدنی نیست من از لحظه‌ای که چشم می‌گشودم فقط در فکر خوردن بودم و غیر از خیال خوردن هیچ فکر از مخیله‌ام نمیگذشت .

---

۱ ــ روزنامه‌های لنین‌گراد بسبب کمبودهای زمان جنگ منحصر به دو روزنامه بود که آنها هم در قطعی کوچک باندازه یک دستمال جیبی منتشر می‌شد .

بخاطر می‌آوردم که در قدیم وقتی نزد پدر و مادر خود بسر میبردم درموقع صرف‌شام ،آنها یک قطعه گوشت بزرگ با مقدارزیادی سیب‌زمینی‌ولوبیای‌سبزدربشقاب من‌می‌گذاشتند و میگفتند (آناتول) بخور .ولی‌من‌قدری‌ازگوشت را می‌خوردم و یکی دو عدد لوبیای سبز دردهان‌میگذاشتم‌وآنگاه‌بشقاب‌غذارا از خود دور میکردم و میگفتم نمی‌خورم و مادرم پیوسته از کمی اشتهای من نزد همسایه‌ها شکایت میکردومیگفت‌این‌پسرغذا نمیخورد و میترسم از نخوردن غذا گرفتار ضعف بنیه و مرض سل شود .

درآن‌موقع که‌در لنین‌گراد دچار گرسنگی شدم بیادغذاهائی که‌مادرم می‌پخت‌ومن‌با اکراه آنها را از خود دور میکردم افتادم و از حماقت خود حیرت کردم که چگونه‌آن اغذیه لذیذ را از خود دور مینمودم .من‌درعالم‌خیال‌غذاهائی‌راکه‌مادرم می‌پخت طرف خطاب قرارمیدادم‌و میگفتم . ای اغذیه‌مطبوع و خوش رنگ ، من بشما قول میدهم که‌اگریک‌مرتبهٔ دیگر نصیب من بشوید نسبت‌بشما بی‌اعتنائی نخواهم‌کرد و بجبران‌این گرسنگی‌ها ، شما را خواهم خورد . گاهی بخودمیگفتم که‌اگر روزی لنین‌گراد از محاصره بیرون بیاید و من هم زنده‌باشم ،درهرشبانه‌روز ده وعده غذای‌کامل خواهم خورد و هرگز نخواهم گفت که من سیر هستم .

تاروزی‌که برق در کابل‌ها وسیم ها جریان داشت و رادیو کار میکردوروزنامه منتشر میشد ، مردم‌وقتی بهم میرسیدند راجع باخبار جنگ‌بحث می‌کردندو گاهی یک‌متخصص استراتژی و تاکتیک از تیپ کارشناسانی‌که‌در موقع جنگ در اکثر میخانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها هستند اخبارجنگ‌رابرای‌شنوندگان‌موردبحث‌قرارمیداد و مثل یک کارشناس نظامی عالیرتبه که لااقل در ده جنگ فرماندهی درجه‌اول را

داشته ، عیوب نقشه‌های شوروی یا آلمان را ذکر مینمود و میگفت در فلان مورد فرماندهی قوای شوروی اشتباه کرده و بجای اینکه از جناح راست حمله‌کند از جناح چپ حمله کرد ، یا بجای اینکه از جناح چپ عقب نشینی نماید از جناح راست عقب نشینی نمود . هرکس که پای صحبت‌کارشناسان‌نظامی میخانه‌هاوقهوه‌خانه‌ها در موقع جنگ نشسته باشدمیداندکه‌آنهاباچه‌اطمینان‌صحبت‌میکنندوچگونه‌نقشه بزرگترین سرداران‌جنگی‌راتخطئه‌مینمایند . طوری آنها به استراتژی و تاکتیک خوداعتماددارندکه‌سرداران‌بزرگ‌جنگی‌که‌دارای‌سرویس‌های‌اطلاعات و جاسوسی وسیع هستند آن اندازه باطلاعات نظامی خود مطمئن نمیباشند . یکی‌ازکارشناسان‌زبردست‌جنگ‌که‌ایراد های بزرگ به نقشه سرداران‌جنگی‌میگرفت‌یک‌سلمانی بود که من بدکان او میرفتم و موی سررااصلاح‌میکردم . او یک نقشه روسیه را بدیوار دکان خود آویخته بود که بتواند از روی نقشه صحبت کند و میگفت من اگر بجای فلان ژنرال‌بودم در فلان میدان جنگ طور دیگری رفتار مینمودم و اینک نه‌فقط‌آلمانیهاازروسیه‌رفته‌بودندبلکه‌تابرلن‌آنها را تعقیب میکردم وپایتخت‌آلمان‌راتصرف‌مینمودم و برای همیشه به میلیتاریسم آلمان خاتمه میدادم . ولی یک روز من از همان استاد سلمانی شنیدم که میگفت ، این‌جنگ‌برای دولت آلمان مثل جنگ بین‌المللی اول تمام نمیشود ، بلکه رجال دولت آلمان در پایان این جنگ همه به قتل میرسند یا اسیر میشوند .

استادسلمانی‌این‌حرف‌را در سال ۱۹۴۱ میلادی برزبان آورده بودوعمرش‌کفاف‌نداد‌که زنده بماند و مشاهده کند که پیش بینی او جامه عمل پوشید ، زیرا آن مرد هم‌مثل میلیونها نفر از ساکنان لنین‌گراد ازگرسنگی و سرما و یا مرض جان تسلیم کرد . اگر هم زنده

میماند من‌باو دسترسی نداشتم تا اینکه‌از وی بپرسم چگونه چهار سال قبل‌از خاتمه جنگ، عاقبت کارسران دولت آلمان را پیش بینی کرد زیرا بعداز اینکه لنین‌گراد از محاصره بیرون آمد من و عده‌ای دیگر را از آن شهر خارج کردند . (۱)

اما چند روز بعداز اینکه جیره نان روزی یکصد گرم شد و اطلاع دادند که بازاز آن جیره میکاهند ، دیگر کارشناسان نظامی حال و رمق نداشتند که‌راجع بوقایع نظامی بحث کنند و پس از آن جریان برق قطع شدوروزنامه‌هاهم ازانتشاربازماندند و دیگر خبری از جبهه های دیگرروسیه‌بمانرسید . اگر ما از جبهه های دیگر روسیه اطلاع داشتیم ومیدانستیم که‌وضع دنیای‌خارج چگونه است ، شاید حالت وحشیگری‌و سبعیت‌که‌بدان‌اشاره میکنم در ما بوجود نمی‌آمد . انسان ولو گرسنه باشداگرازوضع خود وکشورهای دیگرمستحضر شود در روحیه‌اش موثر واقع میشود . مثلا " اگرما برق داشتیم و می‌توانستیم از اخبار رادیو استفاده‌کنیم می‌فهمیدیم که از وقتی که آلمان به روسیه حمله کرده ، دولت‌انگلستان‌تصمیم گرفته‌ازراه‌شمال‌اروپا به روسیه آذوقه و اسلحه ومهمات‌وماشین‌آلات‌برساندو آنچه‌از انگلستان‌بروسیه‌میرسد در بندر (مورمانسک) واقع در شمال وطن ما تحویل روسی‌ها میشود .

مااگرازاین‌خبرمستحضرمی‌شدیم و میدانستیم که اولین کاروان بزرگ‌کشتی‌های‌انگلیسی‌ازشمال اروپاگذشته و به بندر (مورمانسک) رسیده‌است نسبت به آینده خودمان امیدواری حاصل میکردیم . در آغازحمله‌بروسیه‌ما شنیده‌بودیم‌که‌انگلستان‌بوطن ما کمک خواهد کرد ولی‌تبلیغات رسمی دولت شوروی طوری ذهن ما را نسبت بـــه‌دول

۱ــشرح این واقعه در فصول آینده ذکر خواهد شد .

سرمایه‌داری‌مشوب‌کرده‌بودکه ما انتظار نداشتیم که دولت انگلستان بوعده خود عمل‌کند و بروسیه کمک‌نماید .

درجنگ‌اول‌جهانی‌گرچه دول فرانسه و انگلستان بروسیه کمک کردندولی‌درآن‌موقع روسیه دارای حکومت امپراطوری و سرمایه‌داری بود ، نه حکومت سوسیالیستی .

کسانی که بین‌ما تجربه داشتند میگفتند منظور انگلیسی‌ها از وعده‌ای‌که‌بروسیه‌برای کمک داده اند دفع‌الوقت کردن‌است‌وانتظار همانطورکه‌فرانسه‌را در ظرف چند هفته از پا در آورد ، روسیه را نیز درظرف‌چندهفته از پا درمی‌آوردو بعد می‌گویندکه مافرصت نکردیم بشماکمک‌کنیم ، زیراتاخواستیم آذوقه و وسائل جنگ را بسته بندی و بارکشتی‌هانمائیم‌جنگ تمام شد . زیرا آن‌ها تصور میکنند که روسیه هم مثل‌فرانسه‌است‌که‌در ظرف شش هفته از پا در آید ، غافل از اینکه روسیه هرگز از پا در نخواهدآمد .

معمرین‌وارباب‌تجربه‌مااین‌طوراظهارنظر میکردند و ما که جوان بودیم‌بواسطه نداشتن تجربه و با توجه باینکه گوشمان از خدعه و ریاکاری دول سرمایه‌داری‌پر شده بود طوردیگری فکر نمیکردیم .

اما اگر می‌فهمیدیم که‌دولت انگلستان بوعده وفا کــــــرده و کاروان های دریائی بریتانیا وارد بندر (مور مانسک) میشوند و محمولات‌خودرادرآنجا تحویل میدهند امیدواری حاصل میکردیم .

یکی‌دیگرازوقایعی که‌مااز آن‌مطلع نشدیم ، مسئله داخل شدن دولت‌امریکا در جنگ بود . دولت امریکا در ماه دسامبر سال ۱۹۴۱ میلادی براثر حمله‌دولت ژاپن به بندر (پیرل‌هاربور) واقع در اقیانوس‌آرام‌و غرق‌کشتی‌های جنگی آمریکا در آن بندر وارد جنــگ شد .

مامیدانستیم که‌درجنگ‌اول‌جهانی ورود امریکا بمیدان جنگ، پیروزی متفقین‌را تسریع کرد. در آن موقع نیز اگر از ورود امریکا به جنگ‌مطلع می‌شدیم، می‌فهمیدیم که‌چون‌دولت‌امریکا علیه دول ژاپن وآلمان‌وارد جنگ گردیده لاجرم متحد نظامی دولت شوروی خواهد شدوکمک‌امریکا خیلی‌موثرخواهد بود و چون دول‌امریکا و انگلستان دارای‌قوی‌ترین نیروهای دریائی جهان هستند ممکن است که در تابستان‌آینده‌ازراه‌دریا (۱) باکشتی‌های‌جنگی، خودرا به لنین‌گراد برسانند و آن شهر را از محاصره نجات بدهند.

امروز که من مردی جا افتاده هستم و از اوضاع دنیای خارج (دنیای‌خارج‌ازروسیه) بیشتر اطلاع حاصل کرده‌ام میدانم که در آن موقع دول‌امریکا و انگلستان با این که دارای یک نیروی دریائی قوی بودند نمیتوانستند ناوهای‌جنگی خودرا‌وارد دریای بالتیک نمایند و لنین‌گراد را از محاصره نجات بدهند، زیرا لنین‌گراد کنار دریای بالتیک و در مشرق آن قرار گرفته است.

امادرآن‌وقت هرگاه خبر ورود امریکا بجنگ، بگوش ما میرسید امیدواری‌در قلب همه بوجود می‌آمد و روحیه محصورین لنین گراد را تقویت میکرد.

وقتی جیره نان بروزی هفتاد و پنج گرم رسید لنین گراد در تاریکی فرو رفت و سرمای مهیب زمستان ۱۹۴۱ شروع شد. قبل از اینکه‌سرمای‌هولناک‌شروع‌شود، ساکنان شهر هر چه درخت در داخل و خارج‌شهربودانداخته‌و بمصرف رسانیدند. بطوری که بعد از آغاز سرمای‌شدید‌زمستان سوخت برای گرم کردن خانه‌ها وجود نداشت.

۱ــ دریای بالتیک واقع در شمال اروپا.

تا روزی که مردم میتوانستند برای گرم کردن خانه چوب تهیه کنند ، گرسنگی قتل عام نمیکرد ، ولی بعد از اینکه سوخت نایاب شد و مردم حتی پنجره اطاقهای زائد خانه را سوزانیدند و تمام اشیاء چوبی خانه را بمصرف گرم کردن رسانیدند ، قتل عام گرسنگی و سرما شروع شد .

دربعضی از افسانه‌ها صحبت از شهری شده که در آنجا تاریکی مطلق حکمفرماست و هرگز روشن نمیشود و آن را شهر ظلمات خوانده‌اند . لنین‌گراد در زمستان سال‌های (۱۹۴۱و۱۹۴۲) میلادی شهر ظلمات بود ، چون هر گز نور بشهر نمی‌تابید .

قبل از اینکه تمام وسائل روشنائی از بین برود خیابانهای لنین‌گراد به‌مناسبت جنگ شب‌ها خاموش‌بود ، ولی درداخل منازل مردم چراغ داشتند و در آغاز جنگ هم زیاد محتاج برق برای روشنائی نبودند . چون جنگ روسیه در فصل تابستان شروع شد و در تابستان روزهای لنین‌گراد خیلی بلند است و همینطور شبها کوتاه میباشد ، مردم زیاد احتیاج بروشنائی ندارند . ولی در فصل زمستان شب‌ها بلند و روزها کوتاه میشود و در زمستان سال‌های (۱۹۴۱-۱۹۴۲) در سراسر خانه‌های لنین‌گراد تاریکی مطلق حکم‌فرما بود . در سراسر شب مردم گرفتار تاریکی مطلق بودند و بعد از اینکه روز میدمید مه غلیظ خلیج فنلاند (۱) شهر را تیره میکرد .

آنهائی که توانائی داشتند که از منازل خارج شوند بیرون می‌رفتند ، تا اینکه بتوانند جیره‌نان خود را که هر بیست و چهار ساعت یک‌بار داده میشد دریافت نمایند . کسانی که توانائی خروج از منزل

---

۱ ــ خلیج فنلاند که لنین‌گراد کنار آن واقع شده از خلیج‌های دریای بالتیک است ــ م

را نداشتند همانجا میماندند تا اینکه بمیرند.

تمام دکان‌ها و ادارات دولتی تعطیل بود، چون گرسنگی مجال نمیداد که کسی بتواند مشغول بکاری شود و مغزها استعداد کارکردن نداشت.

دانشکده‌ما هم مثل موسسات دیگر تعطیل شده بود و من بعد از خروج از منزل کاری نداشتم، جز اینکه بروم و جیره نان خود را دریافت نمایم. وقتی از منزل خارج میشدم تقریبا" فرقی با (روبنسون) ملاح معروف انگلیسی که بر اثر طوفان بیک جزیره خالی از سکنه افتاد و مدت بیست سال به‌تنهائی در آن جزیره بسر برد، نداشتم و مثل آن مرد، در آن جزیره خود را در شهر لنین‌گراد تنها می‌یافتم، زیرا هیچ نوع اطلاعی از هیچ قسمت روسیه‌و دنیا نداشتم و کسی علاقمند نبود که‌بداند من زنده هستم یا مرده، و من هم علاقه نداشتم که بدانم دیگران زنده یا مرده‌اند.

هرکس در لنین‌گراد برای خود زندگی میکرد و میکوشید کاری بکند که‌از سرما و گرسنگی نمیرد. وقتی از منزل بیرون می‌آمدم و در خیابان‌های لنین‌گراد قدم می‌نهادم مثل این بودکه در جاده‌ای واقع در قطب شمال حرکت میکنم و کسی در آن جاده وجود ندارد. من میدیدم کسانی در خیابان گام بر میدارند و میروند و می‌آیند، ولی آنها را انسان نمیدانستم و خود هم برای آنها انسان نبودم.

آدمیت یعنی اینکه‌اگر دیگری در شرف مرگ بود ما قدری باو کمک کنیم که‌حال نزع‌را بروی‌آسان نمائیم. یک روزموقعی که من از خیابان عبور میکردم یک‌نفر گفت. رفیق‌داروف، رفیق‌داروف. (داروف) نام من‌است و تارو برگردانیدم که ببینم آن شخص کیست افتاد و مرد و من‌با اینکه‌اسم خودرا از دهانش شنیدم آنقدر همت و توانائی نداشتم

که‌بدانم مردی که موقع مرگ اسم مرا برزبان آورده و در آن لحظه بیادمن بوده و یا مرا دیده‌کیست ؟

زمانی بودکه برای آخرین کلمات مرد یا زنی که در بستر مرگ افتاده و در حال نزع بود خیلی اهمیت‌قائل بودند و بعضی از آن کلمات‌رابراوراق‌زرمی‌نوشتندوبرای‌نسل‌های‌آینده‌بیادگارمیگذاشتند، ولی‌درآن ایام که مردم‌لنین‌گراد از گرسنگی می‌مردند گوش دادن و بخاطرسپردن‌آخرین‌کلمات یک‌نفر که در حال نزع است بکلی از مد افتاده بود .

من فکر میکنم هر کس‌که‌ازخانه بیرون می‌آمد و از جمله خود من ، انتظار داشت‌و حتی آرزومند بود که بمیرد و دیگر قدم به خانه نگذارد . چون درخارج‌از خانه ، باز چشم او به‌کسانی میافتاد که راه میروند تا اینکه یکصد قدم بالاتر بزمین بیافتند و زندگی را بدرود بگویند ،ولی درخانه‌سرد و تاریک و بدون آتش حتی ازمشاهده این منظره هم که قدری نماینده فعالیت حیاتی بود محروم میماند .

خیابان‌های‌لنین‌گراد در زمستان سال‌های (۱۹۴۱–۱۹۴۲) به خصوص در ماههای دسامبر ۱۹۴۱ و ژانویه ۱۹۴۲ میلادی با اموات مفروش‌شده‌بود . در پانزده روز اول ماه ژانویه ۱۹۴۲ میلادی هرروز بیست‌وپنج‌هزارنفر و در پانزده روز دوم آن ماه هرروز سی‌هزار نفر درلنین‌گرادازگرسنگی‌و سرماو امراض ساری میمردند . اجساد آن‌سی هزار نفر که امروز در خارج از خانه‌ها و در خیابانها می‌مردند روی زمین‌میماندوفرداالاشه‌های‌سی‌هزار نفر دیگربآنها منضم میشد و روز بعد لاشه‌های‌سی‌هزارمرده‌جدیدضمیمه‌امواتی‌که‌روی‌زمین‌مانده‌بودند میگردید . اموات چون لکه‌های سیاه روی زمین میماند تا اینکه برف بیاید و روی‌آنها‌را بپوشاند و آنوقت روی برف جدید طبقه‌ای دیگر

از لاشه‌های اموات مثل سنگفرش بوجودمیآمد .

کسی در فکر نبود که لاشه‌ها را از خیابانهای شهر جمع‌آوری نمایدوبخارج ازشهر ببرد و دفن کند زیرا کسی توانائی نداشت که لاشه‌ها را حمل نماید .

هیچ‌کس فکر نمیکرد که بعد از اینکه فصل برودت و یخ بندان گذشت ،وجودصدها هزار لاشه در خیابان‌های لنین‌گراد که طبقه طبقه‌بالای‌هم قرارگرفته‌وبعد از ذوب برف و یخ یک انبوه را تشکیل خواهدداد برای ساکنان شهر مستلزم ایجاد چه امراض و بلاهائی میباشد ،زیراکسی‌امیدوارنبودکه‌تاخاتمه‌فصل‌یخ بندان زنده بماند .

سرما در شهر لنین‌گراد مناظری سهمگین بوجود می‌آورد . یکروزهنگامی‌که‌ازخیابان میگذشتم دومرد ریشو و ژولیده را دیدم که کنارهم نشسته‌اندوهریک‌کاردی‌بدست گرفته ، مشغول قطع پای‌دیگری میباشندزیراپای‌هردوی‌آنها مبتلابسرمازدگی شده‌بودوچون میدانستند که‌نبایدامیدواربه‌استفاده از جراح و دارو باشند با کارد پای منجمد شده‌یکدیگررا قطع میکردند که بتوانند چند روز دیگر زنده بمانند و برودت‌شدیدهواو انجماد پا مانع از این بودکه‌احساس‌دردکنند ویا اینکه‌درد قطع پا را بامید اینکه زنده بمانند تحمل مینمودند . اما اکثرکسانی‌که‌مبتلا بانجماد دست‌هاو پاها می‌شدند ، از قطع دست و پا خودداری میکردند چون میدانستند که قطع اعضای منجمد شده بدن ، آنها را ازمرگ نخواهد رهانید .

یکی ازجاهائی که‌چون قتلگاه بشمار می‌آمد مقابل نانوائی بود وکسانی‌که‌درردیف‌میایستادندتااین‌که نوبتشان برسد و نان دریافت کنندبمناسبت‌اینکه مجبور بودند چند ساعت مقابل دکان در معرض برودت‌توقف‌نمایند بزمین میافتادند و زندگی را بدرود میگفتند .

آنهائی که مقابل دکان نانوائی بر زمین میافتادند و میمردند همانجا می‌ماندند و دیگران روز بعد لاشه آنها را لگد میکردند و در صف میایستادند.

یکروز که مثل روزهای دیگر، ساکنان شهر، در هوای تیره و سرمای منجمد کننده از منازل خارج شدند که بطرف نانوائی بروند وجیره نان خود را دریافت نمایند، تعدادی هواپیماهای آلمانی از آسمان لنین‌گراد عبور نمودند. چون هوا ابر آلود بود ما هواپیماهای آلمانی را نمیدیدیم، ولی صدای ملخ آنها را می‌شناختیم و میتوانستیم از روی صدا هواپیماهای دوست و دشمن را تمیز بدهیم.

هنگامی که هواپیماهای آلمانی از فراز شهر عبور میکردند نان‌های سفید از آسمان نازل شد و روی برف افتاد و مردم بطرف نانها شتاب کردند و هر کس که یک نان بدست می‌آورد بدهان میبرد و با لذت میخورد. ولی تمام کسانی که از آن نانها خورده بودند مسموم شدند و با دردهای غیر قابل تحمل جان سپردند و معلوم شد که آن نانها آلوده به زهر بوده است.

گوئی گرسنگی و سرما و بیماری ساری برای قتل عام ساکنان شهر کافی نبود که آلمانیها نان زهر آلود را نیز بر آن افزودند.

وسایل انتشار اخبار در لنین‌گراد فقط شایعات عمومی بود و مردم بوسیله شایعه از فرو ریختن نان سفید و مسموم کننده از طرف آلمانیها مستحضر شدند.

در روزهای بعد آلمانیها علاوه بر نان سفید، مقداری قرص‌های شیرینی و آب نبات از آسمان فرو ریختند و با اینکه مردم شنیده بودند که عده‌ای از خوردن نان آسمانی مسموم شده‌اند باز جهت جمع آوری نان‌ها و شیرینی‌ها حرص میزدند و دسته اخیر هم بدسته اولیه ملحق

گردیدند و مردند.

من نمیدانم چه‌شدکه‌دشمن این روش را ترک کرد و دیگر اغذیه زهرآلوداز آسمان بزمین نفرستاد. در آن موقع هنوز حکومت آلمان نازی‌مثل سالهای‌بعد بیرحم نشده بود و شاید در سازمان آن حکومت کسانی بفکر افتادند که فرو ریختن اغذیه زهر آلود در لنین گراد برخلاف‌اصول‌جنگ‌وجوانمردی‌است‌وادامه‌آن روش را ممنوع کردند. من‌تصورنمیکنم که خودداری آلمانیها از بکار بردن اغذیه‌زهر آلود ناشی‌ازخواست‌صلیب‌سرخ‌بین‌المللی‌بوده، زیرادرآن‌موقع خود دولت اتحادجماهیرشوروی‌ازوضع لنین‌گراداطلاع‌نداشت‌تا چه رسدبه‌صلیب سرخ‌بین‌المللی‌تا این‌که‌نزد دولت آلمان اقدام کند و وی را از ادامه این‌کاربازبدارد. این است که عقیده دارم خود آلمانیها دریافتند که‌روش‌مذکور منافی با اصول اخلاق و جوانمردی است و دیگر اغذیه زهر آلود را به ساکنان لنین‌گراد هدیه نکردند.

یک بار گفتم که‌درفصل‌زمستان شهر لنین‌گراد سرد میشود و با اینکه‌کناردریا قرار گرفته (و شهرهای کنار دریا بالنسبه گرم است) بازدرزمستان‌هوائی‌منجمدکننده‌دارد. علت این که مجاورت دریای بالتیک‌ازبرودت‌شهرلنین‌گراد نمی‌کاهد دو چیز است، یکی نزدیکی به‌منطقه‌قطبی‌ووجوددشت‌های بزرگ در پیرامون لنین‌گراد و دیگری این‌که‌درمشرق دریای (بالتیک) بر خلاف بعضی از دریاها جریان آب گرم وجود ندارد که از شدت برودت در فصل زمستان بکاهد. جریان‌های‌آب‌گرم درتعدیل‌هوای‌سردزمستان اثر دارد و معروف‌ترین جریان آب گرم جریان (گلف استروم) میباشد که مثل یک رودخانه عریض‌وگرم ازکنار بریتانیا و ایرلند میگذرد و مانع از این میشود که در فصل زمستان میزان برودت در آن دو جزیره افزایش یابد. یک

چنین جریان آب گرم در مشرق دریای بالتیک نیست و لذا برودت زمستان لنین‌گراد را چیزی تعدیل نمینماید. ولی برودت زمستان سالهای ۱۹۴۱و۱۹۴۲ میلادی درتاریخ‌شصت، هفتادسال‌اخیرلنین‌گراد (تاآن‌روز) حادثه‌ای است بی‌نظیر و سالخوردگان بیاد نداشتند که میزان‌برودت‌به‌پنجاه‌درجه‌زیر صفر برسدو اگر توجه شود که در خود قطب شمال در فصل زمستان میزان برودت کمتر از این سرمامیباشد خواهیم فهمیدکه پنجاه درجه برودت چه سرمای مهیبی‌میباشد. در برودت پنجاه درجه زیر صفر نمیتوان هوای آزاد را تنفس کرد، برای اینکه اگر هواقبل‌ازرسیدن‌به‌ریه بوسیله شال‌گردن ضخیم یاچیز دیگر گرم شودسبب‌انجمادحجرات‌ریه‌میشود. برودت پنجاه درجه زیر صفر بقدری‌شدید است که نمیتوان‌مدت ده دقیقه در هوای آزاد بسر برد مگربادارابودن‌لباس‌های پوستی مخصوص از آن نوع البسه‌ای‌که‌قبایل موسوم‌به (اسکیمو) و (لاپون) که در شمال اروپا بسر میبرند میپوشند.

دربرودت‌پنجاه‌درجه‌زیرصفرجیوه منجمد میشود و الکل حالت میعان‌راازدست‌میدهدوغلظت‌پیدا میکندو اگر دست را در آن برودت مدت‌ده‌دقیقه در هوای آزاد قرار بدهیم و بعد بوسیله کارد دست را ازآرنج‌قطع نمائیم احساس‌درد نخواهیم کرد. در برودت پنجاه درجه زیرصفرهیچ‌انسانی‌نمی‌تواندرهوای‌آزادزنده‌بماند مگر با دارا بودن وسائل‌مخصوص و فقط سگهاوگوزن‌ها و خرس‌ها و سایر جانوران قطبی قادر به تحمل این‌برودت هستند. کسی که سرمای لنین‌گراد را در زمستان‌سالهای ۱۹۴۱و۱۹۴۲ میلادی‌حس نکرده‌نمیتواندبفهمدکه‌من‌چه میگویم‌وبرودت‌پنجاه‌درجه‌زیرصفرچیست، همانگونه‌که‌تاانسان‌گرسنگی لنین‌گراد را حس‌نکرده باشد نمی‌تواند بمفهوم گرسنگی پی ببرد.

خلبان‌هائی‌که‌امروزدرارتفاع‌چهل تا پنجاه هزار پا و بیشتر در

فضائی که برودت آن شصت درجه زیر صفر است پرواز مینمایند نمیتوانند بفهمند که برودت زمستان سالهای ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ میلادی در لنین‌گراد چگونه بود. زیرا آن خلبانها در یک اطاق بدون منفذ و گرم که فشار هوا هم در آن محاسبه و میزان شده نشسته‌اند و مثل این است که در خانه خود نشسته باشند.

جهانگردانی که برای اکتشافات جغرافیائی و مطالعات زمین شناسی بقطب شمال و جنوب می‌روند باز نمی‌توانند بفهمند که برودت پنجاه درجه زیر صفر چه کیفیتی دارد، زیرا همه دارای لباس مخصوص و وسائل گرم شدن هستند و غذای کافی میخورند. اگر یک نفر در برودت پنجاه درجه زیر صفر بسر ببرد و از سرما نمیرد و زنده بماند بعد از آن هرگز از سرما شکایت نخواهد کرد. نفوذ برودت پنجاه درجه زیر صفر بقدری زیاد است که وجود چند روزنه بوسعت یک ناخن در یک اطاق کافی است که برودت هوای اطاق مزبور را مانند هوای آزاد کند. آلمانیها که بدواً از بمباران لنین‌گراد خودداری می‌کردند تا اینکه آن شهر را بدون عیب و نقص بدست بیاورند بعد از اینکه از مقاومت مدافعین لنین‌گراد بخشم در آمدند با توپ‌های دورزن و سنگین خود لنین‌گراد را بباد گلوله گرفتند و قسمتی از ساختمانها ویران شد وقسمتی دیگر آسیب دید. در سنوات بعد وقتی محاصره لنین‌گراد ادامه یافت و آلمانیها بطور مرتب ساختمانهای شهر را ویران کردند آنهائی که زنده ماندند عادت به غارنشینی نمودند و توانستند در بیغوله‌ها بسر ببرند. ولی در اولین زمستان محاصره لنین‌گراد مردم هنوز عادات مدنیت را از دست نداده بودند و نمیتوانستند در غارها و بیغوله‌ها زندگی کنند و ترجیح میدادند که در اطاق‌ها بسر ببرند، و چون اطاق فاقد آتش و بعضی هم دارای روزنه بود یک عده که در آغاز شب طولانی

و تاریک‌لنین‌گراد می‌خوابیدند صبح روز دیگر از خواب برنمی‌خاستند ولی بعدازاینکه برودت آن‌ها را بی‌حس و حرکت میکرد بدون تحمل زجر جان دادن بدنیای دیگر میرفتند .

ساکنان شهر برای اینکه خود را از سرمانجات بدهند بوسائلی متوسل میگردیدند ، وسیله‌اول اینکه بعضی از آنها در خانه‌هائی که دارای چندین آپارتمان بود دورهم جمع میشدند و در یک جا آتش می‌افروختندوهمان جا می‌خوابیدند تا اینکه در سوخت صرفه جوئی نمایند ، بدین ترتیب امیدواری داشتند که درب و پنجره خانه آنها دیرتر به مصرف برسد و زیادتر زنده بمانند ، وسیله دوم این بودکه بعدازاینکه در اطاقی آتش هیزم می‌افروختند تمام روزنه‌های آن را می‌بستندتااینکه‌حرارت‌دیرتر از اطاق خارج شود و تا وقتی که چوب داشتندویا می‌توانستندحرارت اطاق را حفظ نمایند زنده میماندند و پس از آن‌جان می‌دادندو جنازه آنها در خانه ها میماند تا اینکه‌فصل‌سرمابگذردو بتوانند لاشه‌ها را از منازل خارج نمایند ،ویا اینکه‌خانه‌هابراثر شلیک توپ های آلمانی ویران میگردید و لاشه ها زیر آوار میماند و کسی هم در سالهای بعد در صدد بر نمی‌آمد که آنها را از زیر آوار خارج نماید .

بطورکلی‌ازهر هشت‌نفر که در شهر لنین‌گراد زندگی میکردند هفت‌نفر از گرسنگی و سرماو امراض ساری جان سپردند و آماری دردست نیست که‌نشان بدهد از این عده چند نفر در خانه‌ها جان باختند ، ولی‌بطورتخمین‌می‌توان‌گفت‌که‌شاید بین هفتصد تا هشتصد هزارنفرازساکنان ، بویژه اطفال‌در خانه‌ها زندگی را بدورد گفتند و محتاج‌به تفصیل نیست که فجیع‌ترین مرگها مرگ‌کودکان معصوم بود که‌نه‌میدانستندازکجاآمده‌اندونه میدانستند بکجا میروند ولی دائم

ازگرسنگی مینالیدندودرآغوش مادران گرسنه و لاغر اندام و ناتوان خود از سرما می‌لرزیدند ، بطوری که قبل ازوارد شدن در تفصیل، ضمن کلیات محاصره‌لنین‌گراد گفتیم جیره نان که روزی هفتاد و پنج گرم بودبروزی‌پنجاه‌گرم برای هر یکنفر تقلیل یافت. این پنجاه گرم نان برخلاف آنچه‌ممکن‌است تصورشودنانی بود مرغوب، برای اینکه حکومت‌لنین‌گراد که‌نان‌را توزیع میکرد چیزی نداشت که داخل‌آرد نمایدوآن‌رانامرغوب‌کندودر لنین‌گراد هیچ نوع ماده غذائی یافت نمی‌شدکه‌بتوان‌آنرا داخل‌نان کرد. شاید اگر نانی‌نامرغوب بدست مردم می‌دادندآرزوی‌خوردن‌نان با آن طرز که گفتیم در مردم وجود نمی‌داشت‌ولی‌چون‌مردم هر روز یک لقمه کوچک‌نان مرغوب و لذیذ می‌چشیدند نمی‌توانستند طعم نان را فراموش کنند.

درجنگ جهانی دوم تقریبا" تمام شهر های اروپا گرفتار کمی خواربار شدند و در تمام شهرهای‌مذکور بازار های سیاه برای فروش خواربار‌بوجودآمدوهرکس‌پول‌داشت می‌توانست‌بقدر احتیاج خود از بازار سیاه آذوقه خریداری نماید.

ولی‌لنین‌گرادجز در آغاز محاصره دارای بازار سیاه نبود زیرا چیزی‌وجودنداشت‌تادربازارسیاه‌فروخته‌شودو از این حیث‌لنین‌گراد نسبت‌به تمام شهرهائی‌که درجنگ جهانی‌دوم‌گرفتار کمبود خواربار شدندمزیت‌داردا‌گربتوان‌گفت که‌ساکنان‌شهرهای‌مذکورگرفتار مضیقه شده‌اند.

چون‌حتی درآخرین‌روزهای‌جنگ‌برلن‌که‌آن شهر تحت محاصره بودساکنان‌شهرجیره‌ای‌بالنسبه‌کافی دریافت میکردند و بهمین جهت کسی در برلن از گرسنگی نمرد.

شهراستالین‌گرادواقع درجنوب‌روسیه‌و در ساحل رود (ولگا)

براثرجنگ‌ویران‌گردید ، ولی‌در آنجا هم‌کسی از گرسنگی فوت نکرد .

وقتی‌جیره‌نان‌درلنین‌گراد به‌روزی‌پنجاه گرم رسید آدم‌خواری ازراه‌تاسیس رستوران‌هائی‌که‌گوشت‌آدم‌راطبخ میکردند و میفروختند شروع‌شدوشاید‌بتوان‌این‌رستوران ها را بازار سیاه لنین‌گراد نامید .

من‌بیکی‌ازاین رستوران‌ها راه‌یافتم و در آنجا برای اولین بار گوشت آدم‌را خوردم و بعد از آن ، برای خوردن گوشت انسان‌به‌آن رستوران می‌رفتم .

حکومت‌لنین‌گرادازوجودرستوران های مذکور آگاه بود بدلیل اینکه‌افراد‌پلیس‌هم‌آنجا‌میرفتندوگوشت‌آدم میخوردند ، ولی خوردن گوشت‌انسان ، علی‌الرسم ممنوع‌بود ، زیراهنوز حکومت بمردم خواربار می‌رسانیدو روزی پنجاه گرم نان بهر یک نفر میداد ، ولی روزی فرا رسیدکه‌درب‌دکان‌های‌نانوائی بسته شدو جیره پنجاه گرم نان که هر روز بمردم می‌دادند قطع گردید .

تاروزی‌که‌حکومت لنینگراد بمردم پنجاه گرم نان میداد هنوز یک صورت‌ظاهرازسازمان‌یک‌جامعه‌متمدن‌درلنین‌گراد وجود داشت . هنوزمردم‌وقتی‌بعداز یک‌شب منجمد کننده بر پا میخاستند ، امیدی نسبت‌بزندگی داشتند برای این که میدانستند که باید بروند پنجاه گرم‌نان‌دریافت نمایند . ولی وقتی جیره روزانه قطع شد آخرین رشته‌ای‌که‌مردم را بزندگی می‌پیوست و امیدوار شان میکرد که زنده بمانند قطع گردید .

فصل دوم

وقتی جیره نان قطع شد حکومت لنین‌گراد اعلامیه صادر نکرد و علت قطع جیره‌نان را نگفت، زیرا نه روزنامه وجود داشت و نه رادیو کارمیکردکه‌بتوان‌ضمن‌یک‌اعلامیه‌علت‌قطع جیره نان را بمردم گفت، ولی‌مردم فهمیدندکه‌جیره‌از این جهت قطع گردیده که دیگر در شهر آذوقه نیست.

قبل از اینکه‌جیره‌قطع شود من شروع به‌آدمخواری‌نموده بودم و لذا قطع جیره نان‌مرا ازگرسنگی معدوم نمیکرد، معهذا وقتی شنیدم که جیره‌نان‌قطع گردیده‌ودیگرحکومت بمردم نان نمیدهد با اینکه تحت تاثیر زهر پتومائین (۱) بودم و پیوسته حالی شبیه بمست‌هاداشتم بازاز این واقعه تکان خوردم.

در آنروز مثل‌ایام دیگر هوا سرد وفضا ابرآلود بود. من وقتی شنیدم که‌جیره نان قطع گردیده و دیدم که دکان نانوائی رابسته‌اند بخودگفتم اینک خویش رابرای‌مرگ‌آماده‌کن‌زیرانوبت رفتن تو نیز فرا رسیده‌است. اطمینان‌دارم‌آن‌عده از ساکنان لنین‌گراد که هنوز زنده بودندو حرکت می‌کردند مانند من فکر مینمودند و می‌اندیشیدند که بایدبمیرند. تاآن‌روزبخودمیگفتم‌آیا آفتاب خواهد دمید و مرتبه‌ای دیگرمن‌نورخورشیدرا خواهم دید و آیا ممکن است که اندام منجمد

---

۱ ــ زهری که از گوشت اموات وارد بدن انسان میشود.

من بازگرم شودوتابش اشعه آفتاب را روی بدن خود احساس نمایم . ولی درآن روز این تردید در ضمیر من مبدل به علم‌الیقین‌گردید و دانستم که دیگر خورشید طلوع نخواهدکردو اشعه گرم خود را بــه شهرلنین‌گرادنخواهدتابیدوتمام‌کسانی‌که در شهر لنین‌گراد زندگی میکنندوازجمله‌من، در تاریکی زندگی را بدورد خواهند گفت بدون این که یک وعده نان یا سیب زمینی سیر بخورند .

حکومت لنین‌گراد با قطع جیره نان بطور رسمی آدمخواری را تجویز کرد ،زیرابعداز اینکه جیره نان قطع شــد غیر از لاشه انسان چیزی وجود نداشت که مردم بخورند .

متاسفانه‌جیره‌نان‌هنگامی قطع شد که سوخت مردم نیز باتمام رسید و نمی‌توانستند گوشت اموات را بپزند و بخورنـــد و مجبــور بودندکه‌گوشت راخام صرف نمایند . طبخ گوشت انسان خوب است و هیچ نوع رایحه و طعم نامطلوب از آن بمشام نمیرسد و فقط قدری شیرین میباشد . من‌وصدهــاهزارتن از ساکنان لنین‌گراد این آزمایش مخوف را تحصیل کردیم که طعم گوشت انــسان ازگـوشت گـوسفند بالاخص‌گوسفندهای‌پیرکه‌طعم‌چربی‌آنـها زننده و گاهی مهوع میباشد بهتر است‌وازحیث‌سفیدی ، گوشت انسان بعداز اینکه طبخ شد چون گوشت گوساله سفید مینماید .

اگرموقعی‌که‌مردم‌لنین‌گرادسوخت داشتندو می‌توانستند گوشت انسان را بپــزند دستشان بــه لیموترش مــی‌رسید و بدان وسیلـه شیرینی گوشت‌انسان‌رااز بین‌میبردند ممکن بود که با گوشت آدمی ، غذاهائــی ماکول تــهیه نمایند . ولی هیچ چیز که بتوان با آن‌طعم گوشت را تغییر داد در شهر یافت نمی‌شد و مردم گوشت را چرخ می‌کردند و یا اینکه بشکل بیفتک می‌پختند .

وقتی جیره نان قطع گردید چون سوخت وجود نداشت مردم مجبور شدند که گوشت خام انسان را تناول نمایند و بمناسبت منجمد شدن لاشه‌ها و اینکه دندانهای مردم به مناسبت فقدان ویتامین لق شده و یا ریخته بود، به‌اشکالاتی برخورد کردند.

من قبل‌از اینکه جنگ لنین‌گراد شروع شود عضو هیئت تحریریه دو مجله هنری لنین‌گراد بودم و مثل تمام کسانی که در مجلات کار می‌کنند، تعداد زیادی روزنامه و مجله در منزل داشتم. بعداز اینکه زمستان شروع شد کاغذهای بی‌مصرفی را که من در خانه داشتم دارای ارزش گردید، زیرا میتوانستم بوسیله کاغذها خود را ازانجماد حفظ نمایم. در روزها و شب‌های سرد زمستان لنین‌گراد تمام بدن من مستور از کاغذ روزنامه و مجله بود و پاها را با کاغذ می‌پوشاندم و در یک جفت چکمه نمدی (۱) جامیدادم. ساق‌پا و ران و کمر و پشت من هم پوشیده از کاغذ بود و فکر می‌کنم از مسئله خوردن اموات گذشته آنچه مرا زنده نگاه داشت همان کاغذها بود که حرارت بدنم را حفظ میکرد و نمی‌گذاشت که منجمد شوم.

من قصد ندارم خودستائی کنم ولی میگویم قدری از کاغذ های خود را بهمسایگان دادم تا بدین وسیله خویش را گرم کنند.

اما تمام ساکنان لنین‌گراد نمی‌توانستند ازکاغذ استفاده نمایند و و بدان وسیله مانع از خروج حرارت بدن شوند و کاغذ باطله که در شهرها یکی ازبی‌ارزش‌ترین کالاها میباشد در لنین‌گراد نایاب گردیده بود.

---

۱ ـ تمام ساکنان لنین‌گراد قبل‌ازجنگ برای فصل زمستان چکمه‌نمدی داشتند.

آلمانیها بعدازقطع جیره‌نان، چند شبانه روز متوالی شهر را بتوپ بستندومثل این بودکه دقت میکردند که تمام محلات شهر را ویران نمایند.

بعدازاینکه‌سوخت‌تمام شدوجیره‌نان قطع گردید من که عادت کرده‌بودم‌گوشت‌پخته‌انسان‌رابخورم تادوشبانه روز از خوردن گوشت خام‌خودداری‌نمودم، چون‌نمی‌توانستم‌خودرامجبور به تناول گوشت خام کنم.

روزسوم‌که‌آلمانیهاشلیک‌توپها را تجدید کردند من با احساس گرسنگی‌شدیدچشم‌گشودم. بخودم‌گفتم که میروم و قطعه‌ای گوشت از لاشه‌یک‌مرده‌جدامینمایم‌و برمیگردم و با بقیه کاغذی که برایم باقی مانده است آنرا می‌پزم و می‌خورم.

من‌میدانستم‌که‌هرگاه‌بخواهم گوشت را بپزم ذخیره کاغذم از بین‌خواهدرفت‌وبرای‌پوشاندن‌بدن‌درشب‌های طولانی زمستان کاغذ نخواهم‌داشت، ولی‌فشارگرسنگی، مآل‌اندیشی را از بین برد و کارد منزل‌راجهت تهیه‌گوشت درجیب گذاشتم و از منزل خود خارج‌شدم موقعیکه‌ازراهروعبورمیکردم‌که‌بطرف‌پلکان بروم‌وازمنزل خارج شوم دیدم‌که‌درب‌اطاق‌یکی‌ازهمسایه‌ها باز است و قبل از این که همسایه راببینم‌یک‌جفت‌چکمه‌اورادر فضا دیدم و وارد اطاق شدم و مشاهده کردم‌که‌آن‌مردباطناب‌خود را از سقف آویخته است. من فهمیدم که علت‌خودکشی‌آن‌مردچیست؟تا روزی که در شهر بمردم روزی پنجاه گرم‌نان‌میدادندآنمردامیدواربود، ولی بعد از این که‌جیره نان قطع شدناامید گردید و براثر یاس بزندگی خویش خاتمه داد. من از خودکشی‌آن‌مردحیرت‌نکردم بلکه‌ازاین تعجب نمودم چرا درب‌اطاق اوبازاست، زیراکسانی که‌خودکشی میکردند درب اطاق رامی‌بستندو

اشخاصی هم که بمرگ طبیعی یعنی مرگ ناشی از گرسنگی و سرما میمردند بازدریک اطاق دربسته جان میسپردند ، چون سرما بقدری شدید بودکه کسی درب اطاق خودرا بازنمیگذاشت . وارد اطاق شدم که بدانم برای چه درب اطاق آن مرد بازاست و مشاهده کردم که درطرف راست بدن لباسش دریده به نظر میرسدوجلورفتم ودیدم که تمام گوشت ران راست اورا بریده‌اندوعلت دریدگی لباس همین میباشد که قسمتی از گوشت بدن آن مرد بمصرف تغذیه دیگری رسیده است . وقتی بریدگی ران آن مردرادیدم فهمیدم که یکی از همسایه‌ها از خودکشی آن مرد مستحضر گردیده وواردااطاقش شده و قسمتی ازگوشت ویرا برای تغذیه برده ، چون بعید می نمودکه شخصی از خیابان وارد آن خانه شود و از پله‌ها وراهروها بگذرد برای این که گوشت ران آن مرد را قطع نماید . کسانی که گرسنه بودند و می خواستند از گوشت اموات تغذیه کنند میتوانستند درخیابان از لاشه اموات استفاده نمایندوضرورت نداشت که وارد منازل شوند . بخودگفتم همانطورکه یکی ازهمسایه‌ها از گوشت این مرد تغذیه کرده من هم گوشت ران دیگر او را خواهم برید و به خانه خودخواهم بردو باکاغذ خواهم پخت. بعد تردید پیدا کردم چون متوجه شدم که آن مرد همسایه من بودو من اورامی شناختم وگاهی درموقع برخورد درراهروباوسلام میکردم وویجواب سلام مرامیدادو سزاوار ندانستم که گوشت مردی را که با من آشنائی داشته ازبدنش جدا نمایم و بمصرف تغذیه خودبرسانم . بعد بخودگفتم اگراین مردهمسایه من است دیگران نیزهمنوع من هستند ومن ازگوشت آنها تغذیه میکنم بدون این که احساس پشیمانی نمایم و لذا میتوانم ازگوشت این مرد هم تغذیه کنم . من اگر از گوشت این مرد استفاده کنم ضرری باو نخواهم زد برای اینکه مرده است و لاشه او اینجاخواهدماندتااین عمارت ویران گرددولاشه او زیر آوار عمارت

دفن‌شود یا این‌که بعداز گرم شدن هوا بپوسد و از بین برود . عاقبت نتوانستم خود را متقاعد کنم که با کارد قطعه‌ای از گوشت ران آن مرد را قطع نمایم و بمنزل خود ببرم و از خانه‌خارج گردیدم .

توپهای‌آلمانی می‌غرید و خمپاره های بزرگ آن از فضای شهر میگذشت‌و بمحلات مختلف لنین‌گراد اصابت میکرد و گاهی صدای فروریختن قسمتی از یک عمارت از دور بگوش میرسید . در قلب من کوچکترین هراس‌از خمپاره‌های آلمانی نبود و در قیافه کسانی که در خیابان‌حرکت‌میکردند‌اثروحشت‌خوانده‌نمیشد .آلمانیها ، لنین‌گراد را محاصره نمودند تا این که شهر را از پا در آورند و غافل از این بودند که محاصره شهر لنین‌گراد وحشت را بکلی از دلها برده و دیگر کسی از خمپاره‌های آلمانی نمیترسد .چون گرسنگی طولانی روحیه‌ای در مردم بوجودآورده که‌مرگ را بکلی بی‌اهمیت کرده‌بود .

درحالی که میرفتم تا اینکه یک قطعه گوشت بدست بیاورم در خیابان‌یک‌مردجوان‌وریشوجلوی‌مراگرفت‌و قدری مرا نگریست و گفت (آناتول)توهستی . من‌دوست وهمشاگرد خود (ساشا) را شناختم . او هم مثل من در دانشکده هنرهای زیبا تحصیل میکرد و بعد از اینکه ادامه‌جنگ و محاصره ، مدرسه را تعطیل کرد (ساشا) چون من بیکارشد .وقتی‌نظربررخسارآن جوان ریشو انداختم ویرا فربه یافتم ودانستم‌که‌اوهم مثل من با گوشت اموات بزندگی ادامه میدهد . از من‌پرسیدچه‌میکنی و کجا میروی ؟ گفتم میروم که قدری آذوقه فراهم نمایم . قدری مرا نگریست و گفت آیا آتش داری یا نه ؟ گفتم قدری کاغذپاره‌دارم‌و می‌توانم با آنها آتش بیفروزم و گوشت را روی آتش کاغذکباب‌کنم . (ساشا) گفت اگر بخواهی گوشت را روی آتش کاغذ کباب‌کنی‌بوی دود خواهد گرفت . گفتم بهتر ، چون در آن صورت

گوشت دودی خواهد شد. من این حرف را بشوخی گفتم و (ساشا) اظهار کرد چون میتوانی آتش بیفروزی من امروز میهمان تو خواهم شد. گفتم بسیار خوب بمنزل من بیا و میهمان من باش. آنوقت (ساشا) که‌از راهی مخالف خط سیر من می‌آمد بمن پیوست و براه افتادیم. از وقتی که وسائط نقلیه در لنین‌گراد از کار افتاده بود. بین پیاده‌رو و وسط خیابان فرق نمیگذاشتند و از همه جا میرفتندو چون برف در خیابان‌ها بود در همه‌جا لاشه اموات وجود داشت.

درآغازآدمخواری‌کسی جرئت‌نمیکردکه‌در حضور مردم مبادرت به‌مثله‌کردن‌جنازه‌ها نماید و این عمل از نظر قانونی هم جرم بود. ولی‌درآن روز که من و (ساشا) از خیابان عبور میکردیم می‌دیدیم که مردو زن، در این طرف و آن طرف و وسط خیابان مشغول مثله کردن‌لاشه‌ها هستندو با کارد و چاقو، قسمت‌هائی از گوشت مرغوب اموات‌راجدامیکنندو با خودمیبرند و بعضی که کاغذ روزنامه ندارند تااینکه‌گوشت‌رادرآن‌جا بدهند آن را زیر پالتوی کلفت خودپنهان میکردندو میرفتند و دوست من گفت (آناتول) آیا فکر نمیکنی که هموطنان‌ماهمانطورکه‌در فصل تابستان بر اثرتفریط، محصول سیب زمینی را از بین بردند در این موقع هم با تفریط ذخیره خواربار ساکنان شهرراازبین ببرند. این موضوع مرا متوجه موضوعی کرد که تاآن‌موقع حتی‌یک بار هم فکر آن را نکرده بودم، زیرا با آن‌ترتیب که‌من و دیگران‌گوشت‌اموات را بمصرف می‌رسانیدیم بیم آن میرفت که اموات هم مانند سیب زمینی براثر تفریط‌از بین برود. گفتم (ساشا) تو از یک جهت راست میگوئی و حکومت ما، همانطور که‌درتابستان‌قدرسیب زمینی و حبوبات راندانست و آنهمه محصول حیاتی را از دست داد، امروز هم قدر این اموات را برای ادامه

زندگی نمی‌داند وبا این ترتیب که مردم گوشت مردگان را مصرف می‌نمایندبزودی‌این‌گوشت‌تمام میشود. ولی در عین اینکه من متوجه ارزش‌این خواربار هستم فکری دیگرهم میکنم و آن این است که اگر مردم‌این‌گوشت را مصرف نکنند لاشه اموات باقی میماند و به محض اینکه‌هواقدری‌گرم شد تمام‌لاشه‌ها متورم و متعفن شده‌وآنگاه متلاشی میشودو نمی‌توان از مواد غذائی آنها استفاده کرد و سردخانه های لنین‌گراد هم به مناسبت قطع جریان برق کار نمیکنند تا اموات رادر سردخانه‌ها جا بدهند.

درروزهای‌بعد من متوجه‌شدم که ساکنین لنین‌گراد در صدد ذخیره‌کردن‌اموات‌برمی‌آیندومعلوم می‌گرددکه‌آنها نیز مثل (ساشا) دوست‌من‌فکرمیکنندومی‌اندیشندکه‌بعدازاین‌که‌هواگرم شد تمام اموات که‌طبقه‌طبقه‌درخیابانهای‌لنین‌گرادزیربرف و یخ قرار گرفته‌اند فاسد خواهندگردیدو زنده‌ها نخواهند توانست که از گوشت اموات تغذیه نمایند. ولی‌اگرزمین‌راحفر نمایند و اموات را در آن جا بدهندچون زمین لنین‌گراد سرد میباشد برودت زیر زمین مانع از فساد لاشه‌ها خواهد گردید و خواهند توانست‌که بعد ازگرم شدن هوا از گوشت آنها تغذیه کنند.

کسانی که‌این‌واقعه‌را می‌خوانند بخصوص اگر از ساکنین مناطق معتدل یا مناطق حاره زمین باشند حیرت خواهند کرد.

ولی‌درلنین‌گرادوسایرمناطق شمالی روسیه‌و بخصوص در شمال سیبری‌وسیله‌نگاه داری آذوقه در فصل تابستان همین است که آنها را در زیر زمین جا بدهند.

زیرزمین‌درشمال سیبری بقدری سرد است که گوشت در سراسر فصل تابستان در آن فاسد نمی‌شود و از یک زمستان برای زمستان

دیگر می‌ماندوبطریق‌اولی‌اگرزمین‌راحفرکنند و گوشت را در آن دفن نمایندوروی‌آن‌رابپوشانندبه‌مناسبت‌برودت زمین در فصل تابستان فاسد نخواهد گردید.

پیداکردن‌مکانی‌که‌بتوان‌لاشه های انسان را در آنجا زیر خاک قراردادتابرودت‌زمین‌مانع از فساد آن گردد برای من مشکل نبود، ولی‌بااین‌که‌گوشت‌انسان را میخوردم از ذخیره کردن آن‌درزیرزمین امتناع داشتم. تااینکه (ساشا) مرامجبور به‌این‌کارکردو گفت (آناتول) چون‌تو هنوز مقداری کاغذ داری بهتر این است که علاوه بر ذخیره کردن اموات‌درزیرزمین‌قسمتی از گوشت آن‌ها را نیز دودی کنی که فاسدنشود. گفتم‌سوخت‌من‌کفاف‌دودی‌کردن‌گوشت‌مردگان‌رانمیدهد.

ازبس‌زمین سخت‌بودوکندن‌اشکال داشت من و (ساشا) بعد ازتلاش زیادنتوانستیم بیش‌ازدو مرده را در زمین دفن نمائیم، ولی نه‌برای‌انجام‌یک خدمت‌بشری بلکه برای اینکه بتوانیم بعد از گرمای تابستان از گوشتشان تغذیه کنیم.

بعدازاینکه‌آدمخواری عمومیت پیدا کرد ازشماره کسانی که از گرسنگی‌وسرمابه هلاکت رسیدند کاسته شد. دیگر سرما مثل گذشته، مردم‌را در خانه‌هایشان هلاک نمیکرد زیرا حرارت گوشت، بدنشان راگرم‌مینمودومیتوانستنددر خانه‌هائی که هنوز درب و پنجره‌داشت مقابل‌سرما مقاومت نمایند. ازآن پس‌آنچه بیشتر مردم را بهلاکت میرسانید مرض حصبه و تیفوس و زهر (پتومائین) بود.

بیمارستانی وجود نداشت که بتوانند بیماران را در آنجا جا بدهند، زیراآلمانی‌ها قبل از اینکه برودت زمستان روسیه شروع شود تمام بیمارستان ها را ویران کرده بودند.

بفرض‌اینکه‌بیماران‌را درعمارات سالم شهر جمع میکردند دوا

و غذا موجود نبود که به‌آنها داده‌شود ، مگراین‌که به آن‌ها سوپ انسان بخورانند .

ولی با این که یگانه غذای شهر گوشت آدم بود حکومت لنین‌گراد نمیخواست خود اعتراف به‌آدم خواری کند و به بیماران سوپ انسان را بخوراند .

یکروز بر فراز شهر صدای هواپیما های دو موتوره روسی شنیده شد .

مدتی بود که ما صدای هواپیماهای مذکور را نشنیده بودیم ، سر رابلندکردیم که‌هواپیماهای‌خودمان‌راببینیم ، ولی بمناسبت ابرهای کم ارتفاع و مه نتوانستیم که آنها را مشاهده نمائیم .

درآنروز شنیدیم که هواپیماهای روسی بعد از آنکه بالای شهر پروازکردند مقداری‌آذوقه فرو ریخته‌اند ، ولی چون وسیله کسب خبر وجود نداشت نتوانستیم بفهمیم که هواپیماها در کجا آذوقه پیاده کرده‌اند .

روز بعد باز صدای هواپیماهای مذکور شنیده شد و معلوم گردید که دولت اتحاد جماهیر شوروی فرصتی بدست آورده تا اینکه کمکی به ساکنین لنین‌گراد بنماید .

ولی آذوقه‌ای که از راه هوا بوسیله چتر نجات بشهر می‌رسید چگونه میتوانست که کفاف همه مردم را بدهد .

روز بعد که روز بیست و نهم ماه مارس ۱۹۴۲ میلادی بود باز هواپیماهای روسی بر فراز شهر نمایان شدند و این بار اعلامیه‌هائی راازارتفاع کم برشهرفروریختند . مردم هجوم آوردند و اعلامیه‌هارا ربودند و در هر نقطه یک نفر که اعلامیه‌ای بدست آورده بود برای دیگران میخواند .

دولت اتحاد جماهیر شوروی در اعلامیه میگفت که ازوضع کمبود خواربار در لنین‌گراد آگاه است، ولی عدم مساعدت هوا از یک طرف وسختی جنگ در جبهه‌های دیگر مانع از این می‌گردد که بتواند کمکی ازنظر خواربار به مردم شهر بکند. ولی تصمیم دارد که از این پس از راه هوا برای ساکنین لنین‌گراد خواربار برساند.

بعدازمدتی طولانی که رادیو و روزنامه‌ها تعطیل شده بود مردم درآن روزبرای اولین بار از خارج خبری دریافت میکردند، ولی هنوز اطلاع نداشتند که دولت ژاپن علیه آمریکا و انگلستان وارد جنگ شده و در نتیجه آمریکا قدم بجنگ نهاده است.

تا آنروز سه ماه و سه هفته از تاریخ ورود ژاپن و امریکا بجنگ میگذشت وماهنوزازاین قضیه اطلاع نداشتیم و دولت اتحاد جماهیر شوروی هیچ متوجه نبودکه ماازاوضاع روسیه و دنیا بدون اطلاع هستیم و باید ما را مطلع کند.

مردم بدواً برای خواندن اعلامیه ها هجوم آوردند، ولی بعد از اینکه اعلامیه‌ها را خواندند مسرتی در آن‌ها بوجود نیامد زیـــــرا بدبختی وگرسنگی و آدم خواری مردم را بشکلی در آورده بودکه اگر درآن ایام مژده پیروزی کامل دولت روسیه را می‌شنیدند ومی‌فهمیدند که آلمان از پا در آمده باز عکس‌العملی در آنها بوجود نمی‌آمـــد. زیـــرا بدبختی وقتی از حد گذشت ریشه هر نوع عکس‌العمل روحی را در انسان خشک میکند و انسان مبدل به حیوان واقعی میگردد و هیچ فکری ندارد مگر خوردن و خوابیدن.

اگردرآن موقع من مطلع میشدم که آلمان از پا در آمده و روسیه فاتح گردیده تاثیرش در من فقط این بودکه امیدواری حاصل میکردم که ممکن است یک وعده نان یا سیب زمینی سیر بخورم.

در روز بعـــد ساکنیـــن لنیـــن‌گراد منتظر بودند که از آسمان مائده فرود بیاید، ولی صدای هواپیماهای روسی بگوش نـــرسیـــد. سپس تا روز سوم آوریل ۱۹۴۲ میلادی خبری از هواپیماهای روسی نشد و در آن روز باز صدای غرش موتور آنها شنیده شد. در آن روز هوا خیلی تاریک نبود و ما توانستیم پرواز یک دسته از هواپیماهای شکاری آلمان را هم بر فراز شهر ببینیم و گویا بین هواپیماهای ما و هواپیماهای دشمن زد و خورد در گرفت و آنگاه صدای هواپیماهـــا خاموش شد بدون اینکه بدانیم کدام یک از طرفین فاتح شده‌اند.

مسمومیت عمومی بدن ناشی از زهر (پتومائین) که در اموات بود، زن و مرد لنین گراد را شبیه به دیوانگان جلوه میداد.

انسان وقتی از خیابانهای لنین‌گراد عبور میکرد مشاهده مینمود که زنها و مردها با صورت‌های برافروخته و کثیف (و مردها با ریش انبوه) مثل مست‌ها بچپ وراست متمایل میشوند و گاهی چنان تنه آنها بهم میخورد که یکی بزمین می‌افتاد و آنوقت اگر شخصی که زمین خورده زن بود ناسزا میگفت و اگر مرد بود به دیگری حمله ور میشد و نزاعی مهیب در میگرفت و سایرین از کنار آنها عبور می‌کردند بدون اینکه در صدد بر آیند که بدانند علت نزاع چیست؟

صحبت کردن از کثافت خیابان‌ها و کوچه‌های لنین‌گراد تهوع‌آور است و بهتر آنکه این قسمت مسکوت بماند. خواننده خود میتواند حدس بزند شهری که مـــدت چند ماه آب نداشته و توالـــت‌های آن کـــار نمیکـــرده و مـــردم بدن را نمی‌شسته‌انـــد و هر چه بدست می‌آوردنـــد در خیـــابـــانها و کـــوچه‌ها می‌انداختند و معبـــر عمومی توالت خانه‌ها بوده و شهرداری بعلت نداشتن آب و وسائل کافی و عدم وجود کسانی که بتوانند کارکنند، بچه صورتی میباشد.

خیابانها و کوچه‌های لنین‌گراد زباله‌دانی و توالت خانه‌ها شده بود و شهری که آنرا (عروس شمالی) لقب میدادند و میگفتند یکی از نظیف‌ترین شهرهای جهان است، بصورت یکی از کثیف‌ترین شهرهای دنیا در آمد.

می‌گویند قبل از اینکه پطر کبیر مبادرت به تربیت ملت روسیه نماید روسی‌ها نیمه وحشی بودند. ولی من مطمئن هستم که در آن دوره که ملت روسیه دارای ریش‌های بلند بود، بیش از ادوار بعد ادب و نزاکت داشت و پس از پطر کبیر به دلیل این که ملت روسیه با ملل دیگر محشور شد و تمدن مغرب‌زمین را کسب کرد، قسمتی از آداب دانی و نزاکت فطری را از دست داد.

در آن آغاز بهار در سال ۱۹۴۲ میلادی مردان لنین‌گراد دارای ریش‌های بلند بودند بی‌آنکه مثل پدران خود رعایت رسوم و آداب را بنمایند.

قبل از جنگ در لنین‌گراد کسی بخاطر نداشت که یک مرد در خیابان رفع حاجت کند تا چه رسد بیک زن، ولی در آن موقع مردها و زنها از مبادرت باینکار در خیابان و در مقابل چشم عابرین ابائی نداشتند، ولی باید بگویم که هیچ یک در حال طبیعی نبودند و زهر (پتومائین) آنها را چون مست‌ها کرده بود و در آن حال مستی، خود را از قید رسوم و آداب نزاکت آزاد می‌دیدند.

یکی از آثار زهر مذکور این بود که حتی مادران را نسبت به فرزندان شیرخوار خود بی‌اعتنا میکرد، درصورتی که علاقه مادر نسبت به طفل شیرخوار یکی از قوی‌ترین پیوندهای زندگی در حیات انسان است.

مادرانی بودند که با تحمل هر نوع محرومیت و شکنجه و شاید

با داشتن قدری لوبیا و عدس در خانه توانسته بودند که خود را زنده نگاهدارند و به اطفال شیرخوارشان شیر بدهند و نگذارند که بمیرند. ولی همین مادران بعد از اینکه آدمخوار می‌شدند گرچه شیرشان افزون می‌گردید، ولی درعوض بمناسبت تاثیر زهر (پتومائین) طوری نسبت به فرزندان شیرخوارخود بی‌اعتناء میگردیدند که طفل خودرا گرسنه میگذاشتند تا از گرسنگی بمیرد.

اجساد اطفال مرده در خانه‌ها میماند و بعد از چند روز، مادر لاشه کودک خود را میگرفت و به خیابان پرتاب مینمود.

از نیمه‌اول آوریل به بعد هوا در لنین‌گراد تغییر کرد، گر چه هنوز بهار واقعی مثل بهار مناطق معتدله آغاز نگردیده بود، ولی برودت شدید زمستان از بین رفت و یخ و برف بتدریج آب میشد.

در آن موقع یک روز که از خیابان عبور میکردم دیدم زنی با موهای پریشان و صورتی بر افروخته از زهر (پتومائین) مشغول حرکت درخیابان است و یک طفل شیرخوار را بدست گرفته و طوری آن را تکان میدهد که انگار کیف دستی‌اش می‌باشد. کودک تکان نمیخورد و شیون نمیکرد و از وضع او معلوم بود که مرده است و آن زن در حالی که کودک را تکان میداد مثل این‌که زباله‌ای را دور بیندازد آن را دور انداخت. بدون تردید این عمل و اعمال دیگر از روی اراده نبود و زن‌هائی که مبادرت به آن وحشیگری می‌نمودند نمیدانستند چه می‌کنند وازلحاظ عقلی غیرمسئول بودند. زیرامحال است که یک مادر بتواند نسبت به فرزند خود آنهم یک طفل شیرخوارکه بیش از فرزندان دیگر مورد محبت مادرقرار میگیرد بی‌اعتناء باشد. ولی گرسنگی وآدمخواری آنهارا مبدل به حیوان کرده، آثار تربیت و تمدن چند هزار ساله را از بین برده بود.

گفتم که تا روز سوم آوریل صدای هواپیماهای روسی بگوش نرسید وبعدازآن درروزهای چهارم وپنجم و ششم و هفتم آوریل هواپیماهای روسی نمایان شدند و چیزهائی با چتر نجات فرو ریختند و یکمرتبه دیگراعلامیه‌های‌آنان بدست‌مارسید و معلوم شد که دولت از ساکنین لنین‌گراد می‌خواهد که چون فرودگاه بزرگ شهر در خارج از محوطه خندق‌قرارگرفته‌درخود شهریک‌فرودگاه‌احداث‌کنند تا اینکه‌هواپیماهای روسی بتوانند درآن فرودگاه برزمین بنشینندو برای مردم شهر آذوقه بیاورند .

بعداز اینکه هوا گرم شد یکمرتبه فضای شهر لنین‌گراد متعفن گردیدو بیش‌ازسه‌میلیون جنازه در خیابان ها و خانه‌ها و زیر آوارها قرار گرفته بودکه قسمتی را مردم خوردند و بخوردن‌قسمتی دیگرادامه می‌دادند و هر قدر هوا گرم تر می‌گردید مسمومیت مردم از زهر (پتومائین) زیاد تر می‌شد و وسیله‌ای هم نبود که بتوانند مردم را از خوردن اموات منصرف کنند .

آذوقه‌ای‌که‌ازطرف‌هواپیماهای‌روسی بشهرمی‌رسیدکفایت توزیع خواربار بین مردم را نمی‌کرد و نانوائی ها شروع بکار ننمودند و غذای دیگری‌هم وجود نداشت که بین مردم توزیع نمایند .

مشکل خواربارلنین‌گراد با پائین فرستادن آذوقه بوسیله چتر نجات حل‌نمی شد ، چون‌قسمتی‌ازمحفظه‌های‌خواربارکه‌بوسیله هواپیماها فرستاده‌می‌شدبطرف جبهه‌آلمانیها می‌رفت‌وبفرض‌اینکه‌مجموع محفظه‌ها به‌لنین‌گرادمی‌رسیدبازنمی‌توانستندکه با آن آذوقه مردم لنین‌گراد راتامین نمایند .

راه‌حل‌مشکل‌خواربارلنین‌گراد همان بودکه در شهر فرودگاهی بوجودبیاورند ، تااینکه‌هواپیماهای‌حامل‌خواربار در آن فرود بیایند

ولی ساکنان شهر در عین اینکه میباید فرودگاه بسازند مکلف بودند که خود را از خطر تعفن و میکروب لاشه‌ها حفظ نمایند .

اما تا روزی که خواربار بشهر نمیرسید چاره‌ای نداشتند جز اینکه از همان لاشه‌های پر از میکرب و متعفن بخورند .

در سراسر فصل زمستان ما متوجه نبودیم که شب و روز در کنار اموات هستیم و از گوشت آنها تغذیه مینمائیم و از فضای شهر بوی نامطلوبی استشمام نمی‌شد . ولی همین‌که بهار فرارسید و هوا یکمرتبه گرم شد بوی عفونت طوری هوارا اشباع کرد که رایحه متعفن مانند یک شیئی برنده یا سوراخ‌کننده در ریه و مغز انسان فرو میرفت و برای فرار از تعفن راه گریزی وجود نداشت ، زیرا بهر نقطه که میرفتیم آن رایحه غیر قابل تحمل را استنشاق می‌کردیم .

تا آنروز ما گرفتار زهر پتومائین بودیم که بر اثر خوردن لاشه اموات به بدن سرایت می‌نمود و بعد از اینکه هوا گرم شد سه خطر جدید باقی مانده ساکنان شهر را تهدید می‌نمود .

اول بیماری مخوف و کشنده (سپ تی‌سمی) یعنی عفونت عمومی بدن که بر اثر خوردن لاشه گندیده اموات در انسان تولید میشود ، دوم خطر گرسنگی و سوم خطر تشنگی .

تا روزیکه اموات متعفن و متلاشی نشده بودند فقط زهر (پتومائین) را به بدن ما منتقل میکردند ، ولی بعد از این که لاشه مردگان بر اثر حرارت فصل بهار متعفن گردید کسانی که از آن اموات میخوردند مبتلا بمرض کشنده (سپ تی سمی) میشدند .

مرض (سپ تی سمی) چند نوع است در یکی از انواع این مرض آثار موضعی بنظر نمی‌رسد و پزشک وقتی بیمار را معاینه مینماید در هیچ جای بدن او اثری نمی‌بیند که نوع بیماری را در نظرش آشکار کند .

بهمین جهت شناختن این مرض از طرف اطباء دشوار می‌باشد و در مواقع عادی و در شهری که آب جاری و خواربار و سوخت موجود است، یک طبیب نمیتواند مرض (سپ تی سمی) را بسرعت بشناسد.

ولی در لنین‌گراد همه این مرض را می‌شناختند و هر کس دچار تب شدید می‌شد و بدون عــوارض ظاهری از پا در می‌آمد مــی فهمیدند که او براثر مرض (سپ تی سمی) مرده است.

از خطر مرض عفونت عمومی بدن گذشته، خطر دوم بطوری که گفتم گرسنگی بود.

قبل از فصل بهار آنهائی که در لنین گراد زنده ماندند آدمخوار شدند و گوشت اموات را میخوردند و از گرسنگی رنج نمی‌بردنـــد. ولی بـــعـــد از اینکه هوا گرم شد و لاشه امــوات دچــار فساد و تعفن گردید خوردن گوشت متعفن برای مردم مشکل بود و بعضی از اشخاص که نمیخواستند دچار مرض عفونت عمومی بدن شوند از خوردن گوشت فاسد اموات خودداری میکردند و دچاررنج گرسنگی می‌شدند.

ممکن است بپرسید که تو در آن موقع چه میکردی و آیا گرسنه میماندی و یا از گوشت متعفن تناول میکردی؟

در جواب میگویم که من و (ساشا) از لاشه هائی که دفن کرده بودیم (وآنهم مبتنی به مآل اندیشی ساشا بود) استفاده میکردیم و هرروز قدری از آن‌ها را میبریدیم و بمصرف میرسانیدیم و بقیه را همچنان دفن میکردیم تا اینکه برودت زمین مانع از فاسد شدن آن ها گردد.

خطر سوم که مردم شهر را تهدید می‌کرد خطر تشنگی بـــود.

تاآنموقع ما برای رفع عطش از برف استفاده میکردیم و آن‌را دردهان میگذاشتیم تا ذوب شود، ولی بعد از این که بهار فرا رسید و برف و یخ ذوب شد، ما نمی‌توانستیم که از برف استفاده نمائیم.

در مدت دو سه روز خیابانهای لنین‌گراد که پر از برف و یخ و اجساد مردگان و زباله بود مبدل به دریاچه هائی شد که اجساد اموات و زباله در آن شناور بود و ما آن آب کثیف و متعفن و سیاه رنگ را نمی‌توانستیم بنوشیم .

آب رودخانه (نوا) هم که از شهر می‌گذشت بر اثر گرم شدن هوا جاری گردید ولی رود مذکور مثل تمام رود هائی که از کنار یا وسط آبادیها و شهرها می‌گذرند آلوده به کثافات مجاری فاضل آب و کارخانه‌ها می‌شد و آب آن قابل آشامیدن نبود .

طبق قاعده کلی که در تمام اروپا جاری است انتهای مجاری فاضل آب قراء و قصبات و شهرها ، متصل به رودهای مجاور می‌شود و رود نوا از این قاعده مستثنی نبود و اگر ما آب رودخانه را می‌نوشیدیم مسموم می‌شدیم .

معهذا خود من چند مرتبه ظروف خانه را با آب رودخانه نوا پر کردم و از آن آب می‌نوشیدم ، زیرا فکر می‌کردم از آبی که در خیابانهای شهر جاری می‌باشد (و بعد از چندین روز خشک می‌شود) بهتر است .

*

فصل سوم

امروز وقتی به آن ایام فکر میکنم حیرت می‌نمایم که چگونه ما ، یعنی ساکنان شهر ، موفق شدیم که لاشه‌ها را از لنین‌گراد خارج کنیم و خیابانهای شهر را رفت و روب نمائیم ؟

چگونه ما مردم لنین‌گراد که همه بر اثر خوردن لاشه اموات چون مست‌ها بودیم توانستیم آن کار لازم و حیاتی را بانجام برسانیم و مستی یا جنون ما را از کار باز نداشت .

من فکر میکنم تنها چیزی که توانست ما را بکار وادارد وطن‌پرستی جبلی ملت روسیه بود و ما بعد از اینکه فهمیدیم که فداکاری ما بی‌فایده نبود و توانسته‌ایم که نقشه دشمن را برای تصرف لنین‌گراد نقش برآب نمائیم و نیز بعد از اینکه دانستیم که از محاصره بیرون خواهیم آمد و دولت روسیه از راه هوا ، برای ما خواربار خواهد فرستاد ، قوت گرفتیم و کمر بر میان بستیم و مصمم شدیم همانگونه که در تابستان گذشته هنگام حفر خندق نشان دادیم که می‌توانیم کارهای بزرگ را از پیش پا برداریم یک مرتبه دیگر همت و لیاقت خود را به ثبوت برسانیم .

ناگفته نماند آنچه سبب گردید که ما خود را برای دور کردن جنازه اموات آماده کنیم همان بود که با خوردن گوشت اموات بزندگی ادامه دادیم و قوت گرفتیم .

اگر ما با گوشت مردگان تغذیه نمیکردیم محال بود که بتوانیم

در فصل بهار خیابان‌های لنین گراد را از لاشه اموات و زباله‌ها پاک‌نمائیم ، برای اینکه ساکنان شهر قبل از خوردن گوشت اموات و هنگامیکه هنوز جیرهٔ نان داده میشد آن قدر توانائی نداشتند که در صف بایستند و جیره نان خود را دریافت کنند و همانجا میافتادند و میمردند .

ولی خوردن گوشت انسان مردم را قوی و فربه و سرخ و سفید کرد و بهمین جهت بعد از این که هواپیماهای روسی (بطوری که خواهیم گفت) وارد شهر شدند از قیافه‌های سرخ و سفید مردم حیرت میکردند ولی می‌گفتند ما شنیده‌ایم که مردم لنین‌گراد از گرسنگی می‌میرند و اینک می‌بینیم که تمام مردم ، فربه و سر حال هستند .

ولی روزی که هواپیماهای روسی وارد شهر شدند از چهار میلیون ساکنان لنین‌گراد پانصد هزار تن باقی مانده بود یعنی هفت هشتم از مردم شهر بر اثر گرسنگی و سرما و امراض عفونی مثل مرض حصبه و تیفوس و بعد از آن در فصل بهار از مرض (سپ تی سمی) (۱) زندگی را

---

۱ ــ در این کتاب چندین مرتبه کلمه (سپ‌تی سمی) تکرار شده و بی‌فایده نیست که توضیحی راجع به آن بدهیم (سپ تی‌سمی) از دو کلمه یونانی مشتق گردیده و آن دو کلمه به معنای عفونت خون است ووقتی حمله میکروبهای خارجی بخون طوری شدید و وسیع بود که نیروی مدافع بدن نتوانست دفاع و مقاومت کند خون بدن عفونت پیدا می‌نماید ، یعنی تمام بدن دچار عفونت میشود و بطوری که نویسنده این سرگذشت اشاره نموده مرض مزبور جز در یک مورد دارای علائم موضعی نیست و بهمین جهت در بدو امر ، شناسائی آن تقریبا " امکان ندارد ــ م

بدرود گفتند.

وقتی مقرر شد که جنازه‌ها را از شهر خارج کنیم این سئوال پیش‌آمد که آنها را چه بایدکرد و در کجا میباید دفن نمود؟

ما نمیتوانستیم که بوسیله ماشین های حفاری برای اموات قبر حفرنمائیم چون‌ماشینهای حفاری مته‌های‌خودکار مابعلت عدم سوخت کار نمیکرد.

اگر میخواستیم زمین را با بیل و کلنگ حفر نمائیم چون هنوز قشرزیرین خاک، بر اثر برودت زمستان گذشته سخت بود، مواجه با اشکال‌می‌شدیم. لذا مصادر امور تصمیم گرفتند که لاشه‌ها را از شهر خارج‌نمائیم‌وببریم‌ودرخندق‌انداخته‌وروی‌آنهاخاک‌بریزیم‌وبرای‌اینکه خندق‌شهر درهیچ نقطه پر نشود مقرر گردید که‌لاشه‌ها را در سراسر خندق متفرق نمایند تا اینکه در یک منطقه بخصوصی انبوه نشود.

درشهر وسائل نقلیه موتوری برای حمل اجساد وجود نداشت یعنی‌اتومبیل‌وکامیون‌بود اما نمیتوانستیم از آن استفاده کنیم چون سوخت‌نداشتیم، وسائل‌نقلیه‌حیوانی‌هم به مناسبت عدم وجود چهار پا قابل‌استفاده‌نبودو چاره نداشتیم جز اینکه اموات را بازور بازوی خودمان از شهر بیرون ببریم و در خندق بیندازیم.

تمام‌ارابه‌های‌موجوددرشهربرای این منظور مورد استفاده قرار گرفت‌ونیزعده‌ای از مکانیسین‌ها از اتومبیل‌ها و کامیون‌های قدیمی وغیرقابل‌استفاده، ارابه‌های‌جدیدوبزرگ برای حمل اجساد ساختند یعنی چهارچرخ اتومبیل را جدا میکردند و ازبیشه‌ای که هنوز مردم درخت های آن را نینداخته بودند (۱)، و جنگلی دست نخورده

---

۱ ــ گفتم‌که‌قسمتی‌ازبیشه‌های‌اطراف‌شهرلنین‌گراد اختصاص به‌سوخت نانوائی‌ها داشت‌و بهمین جهت ازتعرض مردم مصون ماند.

بود ، الوار می‌آوردند و روی چرخها میانداختندویک‌ارابه‌چهار چرخ بزرگ‌بوجودمی‌آمد .آنگاه‌مردم‌اموات‌را از زمین بلند می‌کردندو در ارابه می‌نهادند و مثل هیزم آنها را روی هم میچیدند .

بـــوی جنازه‌های‌متعفن‌آن‌چنان زننده بود که بعضی از زن‌ها ومردها ، درحال‌بلندکردن‌و نهادن‌آنها در ارابه‌ها یا کشیدن چهار چرخ ها بسوی خندق ازهوش میرفتند و بزمین میافتادند .

ارابه‌هابعدازاینکه‌ازجنازه‌انباشته‌میشد طوری سنگین می‌گردید که حتی پنج شش نفر هم قادر بکشیدن آن نبودند .

آنوقت مردم لنین‌گرادمثل کسانی که‌زورق‌هــای رود (ولگا) را بوسیله‌طناب میکشند خود را در دو ردیف بطنابی محکم که متصل به‌ارابه‌بودمی‌بستند ، یک‌ردیف‌درطرف راست و ردیف دیگر در طرف چپ و اکثرا " در هر ردیف پنج نفر قرار می‌گرفتند . بعد ارابه را بحرکت درمیآوردند و بطرف خندق می‌بردند .

درنخستین‌روزهای‌حمل‌اجساد ، معلوم شدکه باید اول اجساد خیابان‌های‌خارجی شهر را حمل و خارج کرد تا اینکه راه برای عبور ارابه‌ها گشوده شود .زیرا اجساد کف خیابان‌ها را پوشانیده بود و ارابه‌هائی‌که‌ازخیابان‌های‌داخلی شهرمیآمدند نمیتوانستند عبور نمایند و خود را بخندق برسانند .

پس‌ازاین‌که‌خیابانهای‌خارجی شهر از جنازه ها پاک شد و راه بازگردید به‌تصفیه‌خیابان‌های‌داخلی شهر پرداختیم و تمام مردم ، زن‌ومرد ، در این کار بزرگ شرکت کردند و بوی لاشه اموات طوری بما چسبیده بودکه بعد از مراجعت بخانه از بین نمیرفت و اگر حمل به‌اغراق‌نکنید میگویم که هنوز من گاهی در اطراف خود بوی مکروه لاشه‌های‌متعفن‌رااستشمام مینمایم . طوری بوی تعفن اجساد درمشام

ما جا گرفته بود که تا چندین ماه بعد از اینکه لاشه‌ها را بیرون بردیم ازفضا بوی اموات را استشمام مینمودیم.

ستون حمالانی که خود را بارابه‌ها می‌بستند در خیابانهای لنین گراد، ستون باربران رادرسواحل رود (ولگا) بخاطر میآورد، بااین‌تفاوت‌که‌باربران‌سواحل‌رودولگاکه‌دریک ستون خود را بزورق‌ها میبستند و کناررودخانه براه‌میافتادند تا زورق را روی آب بکشند نشاط داشتند و آواز میخواندند، ولی ما دارای نشاط نبودیم و آواز نمیخواندیم‌وبه جرئت‌میگویم از روزی که قحطی در لنین‌گراد شروع شد تا روزی که جیره نان تجدید گردید (بطوری که بعدا " خواهیم گفت) در شهر لنین‌گراد یکنفر هم‌آواز نخواند.

بعدازاینکه‌ارابه‌هارادرخیابانهای‌لنین‌گراد میکشیدیم و بخندق میرسیدیم اجسادرادر خندق میانداختیم ومقداری خاک روی لاشه‌ها میریختیم‌که‌بطورموقت از توسعه‌بوی تعفن جلوگیری نمائیم. سپس با ارابه خالی مراجعت می‌نمودیم و کار را تجدید میکردیم.

گاهی و به ندرت در موقع بلند کردن لاشه یکی از ما جسد آشنائی را مشاهده میکردیم، ولی‌ازدیدن او حیرت نمی‌نمودیم و متاثر نمی‌شدیم. چون مرگ برای همه آنقدر عادی بود که کسی از مشاهده یک‌جنازه‌آشنا حیرت‌نمیکرد. ولی همانطور که گفتم یافتن‌یک جنازه‌آشنا نادر بشمار میآمد چون برودت شدید زمستان گذشته و ماندن جنازه‌ها دربرف و یخ، قیافه‌ها را تغییر داده، شکل امواترا تغییر داده، شکل اموات را طور دیگری کرده بود.

خیابان‌های‌شهرتاآخر ماه‌آوریل‌سال ۱۹۴۲ میلادی از لاشه‌ها پاک‌گردیدوهرچه جنازه در شهر بود به خارج برده شد و در خندق انداخته‌وروی‌آنها خاک ریخته شد و بعدازآن باران‌های فصل بهار

خاکهائی راکه‌روی لاشه‌ها ریخته بود مبدل به یک نوع سمنت کرد و جنازه‌ها را بکلی پوشانید.

ولی با این‌که خیابانها را پاک و تمیز کردیم بوی لاشه اموات از شهر دور نمی‌شد زیرا لاشه‌های بسیار زیر آوار عمارات وجود داشت و برای این که آنها را بیرون بیاوریم می‌باید آوار را زیر و رو کنیم و این کار از ما ساخته نبود.

بیرون بردن نعش‌ها سبب شد که خیابانها تمیز شود، ولی با انتقال‌جنازه‌هابخارج‌ازشهرذخیره‌بزرگ خواربار مردم از بین‌رفت.

بعضی از مردم که مثل من و (ساشا) لاشه‌ها را در خاک دفن کرده بودند توانستند از گوشت آنها تغذیه نمایند ولی آنهائی که این‌موضوع‌راپیش‌بینی‌نکردندگرسنه ماندند و در شب‌های بهار سال ۱۹۴۲، جان کسانی که از خیابان‌های لنین‌گراد عبور میکردند در معرض‌خطر قرار میگرفت، زیراافراد گرسنه به مردم حمله ور می‌شدند و آنان‌را به‌قتل‌میرسانیدندو ازگوشتشان تغذیه می‌کردند و همانها که‌شب‌درخیابان‌هابه‌عابری‌حمله‌می‌نمودندوگوشتشان را میخوردند، روز مثل دیگران جهت احداث فرودگاهی که میباید هواپیماها روسی درآن‌فرود بیایندو برای مردم آذوقه بیاورند کمک میکردند.

فرودگاهی که‌میباید هواپیماهای روسی در آن فرود بیایند در وسط شهر ساخته می‌شد.

توپهاوبمب‌های هوائی قسمتی از عمارات شهر را ویران کرده بودوقرار شد که فرودگاه در یکی از مناطق ویران شده که وسعت آن بیش از سایر مناطق ویران است بوجود بیاید.

تمام ارابه‌هائی که‌تاآخر ماه آوریل ۱۹۴۲ نعش کشی میکردند ولاشه‌ها را بخارج‌از شهر میبردندو درخندق می‌ریختند شروع به خاک

کشی نمودند و خاک های منطقه‌ای را که میباید فرودگاه گردد بخارج بردند .

ساختمان فرودگاه مزبور بدوی بود و هیچ یک از وسایل فرودگاه‌های جدید را نداشت و ما فقط دو باند طولانی و عریض برای فرود آمدن هواپیماها در آن فرودگاه احداث کردیم و دو آشیانه هم کنار فرودگاه بوجود آوردیم که هرگاه ضرورت ایجاب کرد هواپیماها در آشیانه جا بگیرند .

فرودگاه مانه برج فرماندهی داشت ، نه مخزن سوخت و نه وسیله‌ای برای مرمت هواپیما و شارژ کردن باطریها .

چون روزهای بهار بلند است مردم شهر میتوانستند روزی چهارده ساعت در آن فرودگاه کار کنند و زمین را مسطح نمایند ، ولی گرسنگی و تشنگی اکثر کسانی را که در فرودگاه لنین‌گراد کار میکردند بشدت رنج میداد .

ما یقین داشتیم که اگر هواپیماهای روسی بتوانند خود را به فرودگاه برسانند و به زمین بنشینند برای مردم شهر آذوقه خواهند آورد ، ولی آیا هواپیماهای ما می‌توانستند از هواپیماهای شکاری آلمان بگریزند و خود را به لنین‌گراد برسانند و روی باند فرودگاه بنشینند .

گرچه چند مرتبه هواپیماهای روسی بر فراز لنین‌گراد دیده شدند ولی آنها هواپیماهای شکاری بودند ، نه هواپیماهای حمل و نقل .

اخطاریه‌های چاپی را هم هواپیماهای شکاری که سرعت دارند ، و می‌توانند پیکار کنند و یا بگریزند برشهر فرو ریختند .

ولی هواپیماهائی که میباید آذوقه حمل نمایند چون سنگین میباشد و سرعت ندارند ، نمیتوانند از شکاریهای دشمن بگریزند و هدف گلوله‌های آنان قرار میگیرند و سرنگون می‌شوند.

ما فکر میکردیم که دشمن نخواهد گذاشت که هواپیماهای حامل آذوقه روسیه خود را به آسمان لنین‌گراد برسانند و در فرودگاه شهر فرود بیایند. چون اگر هواپیماهای روسی می‌توانستند در آسمان لنین‌گراد رفت‌وآمد کنند و در فرودگاه بنشینند و از آنجا برخیزند دولت روسیه میتوانست از راه آسمان سرباز و اسلحه ومهمات وارد لنین‌گراد کند.

مصالح نظامی دولت آلمان اقتضا میکرد که نگذارد هواپیماهای حمل‌ونقل وارد آسمان لنین گراد گردد و در آن شهر به زمین بنشینند.

ماکه‌وسیله‌ای‌برای‌کسب‌خبرهای‌مطمئن نداشتیم شایعاتی شنیده بودیم که در آن‌هنگام چند بار هواپیماهای‌روسیه‌برفراز لنین گراد آشکار شدند، قربانیهای سنگین و دریک‌مورد دوازده هواپیمای‌روسی سرنگون شدند فقط برای اینکه بتوانند اخطاریه بر شهر بریزند.

مافکرمیکردیم که‌اگرهواپیماهای‌حمل‌و نقل روسی بتوانند خود رابشهربرسانندو در فرودگاه بنشینند چون نظارت‌بر هوا به عهده آلمانیها می‌باشد هواپیماهای ما تلفاتی سنگین خواهند داد.

باوجودگرسنگی‌وتشنگی‌مردم‌لنین‌گرادطوری‌با سرعت وجدیت کار میکردند که فرودگاه شهر روز سیزدهم ماه مه برای پذیرفتن هواپیماهای روسی آماده شد.

ولی‌نه‌روزسیزدهم ماه مه هواپیماهای روسی آمدندونه روز بعد ماوسیله‌ای‌نداشتیم‌که دولت شوروی را از خاتمه یافتن فرودگاه شهر آگاه نمائیم و تصور می‌نمودیم‌که هواپیماهای اکتشاف روسی از آسمان شهر عبورمی‌نمایند و خاتمه یافتن فرودگاه را می‌بینند.

ولی در روزهای‌سیزدهم‌وچهاردهم و پانزدهم ماه مه ماحتی

صدای یک هواپیمای روسی را نشنیدیم .

در روز شانزدهم ماه مه سه هواپیمای بزرگ که معلوم بوداز نوع هواپیماهای حمل و نقل است بر فراز شهر نمایان گردیدند و یک دسته هواپیماهای شکاری روسی از آنها حمایت می‌نمودند .

در آسمان لنین‌گراد یک جنگ سخت بین هواپیماهای روسی و هواپیماهای آلمانی درگرفت و چند هواپیمای روسی سرنگون گردید ولی در وسط پیکار هواپیماهای شکاری روسیه و آلمان یکی از هواپیماهای حمل و نقل موفق گردید که در فرودگاه بنشیند .

می‌توانم بجرئت بگویم که اگر در آن روز یکی از سکنه کره مریخ بطوری که در افسانه‌ها نوشته شده بر زمین می‌آمد و در آن فرودگاه مینشست و مردم یقین حاصل می‌کردند که وی از سکنه مریخ می‌باشد برای دیدنش آنطور هجوم نمی‌آوردند .

از مردها و زنهای جوان گرفته تا پیر مردان و پیر زنان بطرف هواپیمای مزبور میدویدند .

در آن موقع کسی در فکر این نبود که هواپیمای مزبور چه آورده است بلکه فقط میخواستند که خلبانان آنرا ببینند و مشاهده کنند که افرادی که در آن طرف خط محاصره زندگی مینمایند چه شکلی دارند .

یکی از آنهائی که بطرف هواپیما میدوید من بودم . یک بار گفتم که آخرین مرتبه که من ریش خود را تراشیدم در آغاز ماه اکتبر سال قبل بود و تا آن روز هفت ماه و نیم از آخرین بار که ریشم را تراشیدم میگذشت . لباسی که در برداشتم همان لباسی بود که در پائیز گذشته در برکرده بودم و تمام فصل زمستان با همان لباس خوابیدم و هنگام پخت و پز (تا موقعی که سوخت داشتم) همان لباس را میپوشیدم . طوری لباس من آلوده به لکه‌های چربی و خون و

هم چنین آلوده بخاک شده بود که پارچه آن تشخیص داده نمیشد و ازلباسم بوی لاشه اموات به مشام میرسید . موهای سرم انبوه شده بود و گاهی که درآئینه ، چشمم به موی سروریشم می‌افتاد حیرت زده از خویش میپرسیدم که آیا من همان مرد هستم که قبل از جنگ لنین‌گراد روزی یکمرتبه ریشم را می‌تراشیدم وهرچندروز یکبار به سلمانی میرفتم و هر روز لباسم را عوض می‌کردم !

سایر مردانی که بطرف هواپیما می‌دویدند مانند من بودند و صورت و بدن ما مدت چندین ماه رنگ آب را ندیده بود .

خلبانانی که درهواپیمابودندوقتی ما را دیدند و غوغای مردان ژولیده‌را شنیدندومشاهده‌نمودند که چشم ها برق میزنندو اکثر مردان وزنان مست هستندترسیدندکه‌درب هواپیمارا بگشایندوفرود بیایند .

من تصورمی‌کنم آن‌طور که ما از دیدن هواپیما حیرت کردیم ، بومیان آدمخوار جزایر اقیانوسیه که برای اولین مرتبه ، کشتی های اروپائی رادیدند و سفید پوستان را در آن سفاین مشاهده کردند ، آنچنان حیرت ننمودند .

هواپیماوخلبانان آن ، در نظر ما طوری بعید العهد بودند که انگار ما آخرین مرتبه آنها را در هزار سال قبل دیده بودیم ، چون اگر بگویم که هر یکاز روزهای محاصره در فصل زمستان لنین گراد بر ما مردم شهر ده سال گذشت اغراق نگفته‌ام .

خلبانان طوری از مشاهده‌ما ترسیدند که جرئت نکردند درب هواپیما رابگشایند و فرود بیایند .

آنهادریافتندکه‌ماافرادی متمدن نیستیم بلکه به‌وحشیان آدم خوار جزایر اقیانوسیه شباهت داریم و شاید فهمیدند که اگراز هواپیما بیرون بیایند ممکن است به قتل برسند .

ما که اطراف هواپیما فریاد میزدیم چند دقیقه صبر کردیم که آنها درب هواپیمارا بگشایندوفرود بیایند و ما را از وضع دنیای خارج مستحضر کنندو بما بگویند که‌آیا در جهانی که در ماورای لنین‌گراد وجود دارد نان و آب یافت می‌شود و مردم چیزی دارند که با آن آتش بیفروزند و خود را گرم کنند و غذا بپزند.

ولی‌آنهابیرون‌نمیامدند و از غوغای ما می‌ترسیدند و من بعد فهمیدم که اگر هنوز خطر هواپیماهای شکاری آلمان در هوا وجود نداشت مراجعت می‌نمودند و خود را از شهر وحشیان دورمیکردند.

اماچون‌هواپیماهای‌شکاری‌آلمان در فضا پرواز می‌نمودند آنها میدانستندکه‌اگرمراجعت‌نمایندسرنگون‌خواهند شد و به قتل خواهند رسید.

وقتی ما دیدیم که خلبان‌ها حاضر نیستند که از هواپیما فرود بیایندمابسوی‌هواپیما حمله‌بردیم و طوری هجوم ما وحشت‌آور بود که‌آنهاازفرط‌وحشت‌هفت‌تیرهای‌خودراکشیدندوآماده دفاع شدند.

ما نسبت به آنها قصدی‌نداشتیم‌و نمیخواستیم آنها را به قتل برسانیم و فقط تشنه خبرهای تازه بودیم و میخواستیم از اوضاع آن طرف خط محاصره، مستحضر شویم.

ولی‌آنهاتصورمیکردندکه‌ماقصد داریم آنان را به قتل برسانیم ووقتی دریافتندکه‌اگردرب هواپیما را باز نکنند هواپیما بر اثر هجوم مادرهم شکسته‌خواهد شد، درب هواپیما را گشودند و یک مرد جوان که‌خلبان‌هواپیمابودبانک‌زدچه خبراست؟... این چه وضعیت؟.. چراآرام نمی‌گیرید؟

روح‌انضباط درملت‌روسیه‌طوری‌قوی‌بودکه آن گروه وحشی‌وقتی صدای‌آن مرد را شنیدند سکوت کردند و آنها که به هواپیما چسبیده

بودند آن رارها نمودند .

آن مرد فریاد زد شما اهل کجا هستید و چرا دارای این شکل میباشید ؟

مردم با تعجب یکدیگر را نگریستند ، چون از سئوال آن مرد حیرت کرده بودند .

دوتن دیگر ازخلبانان به آن مرد ملحق شدند ، ولی آنها هم مثل خلبان هواپیما هفت تیرهای خود را مقابل مردم گرفته بودند و از مردم میترسیدند .

ما سکوت کردیم زیرا نمیدانستیم به آن مرد چه جواب بدهیم . مگراو نمیداند که ماجزو ملت روسیه می‌باشیم ؟ مگر اطلاع ندارد که ما از ساکنان لنین‌گراد هستیم ؟

خلبان هواپیما دوباره بانگ‌زد شما که هستیدواهل کجا میباشید ؟

یکی ازما فریادزد ما روسی هستیم و اهل لنین‌گراد میباشیم .

خلبان هواپیما پرسید پس چرا اینطور شده‌اید ؟

همان‌مردکه‌برای‌جواب‌دادن به خلبان نماینده مردم شده‌بود گفت برای‌اینکه‌ماچند ماه‌است نان نخورده‌ایم و آب نداریم و تمام خویشاوندان و دوستان مامرده‌اند .

خلبان‌هواپیماپرسیدبرای‌چه‌خویشاوندان‌ودوستان‌شمامرده‌اند زیرابطوری‌که‌من‌میبینم‌لنین‌گرادازبمباران زیاد آسیب ندیده‌است ؟

آن‌مرد گفت خویشاوندان و دوستان ما همه از سرما و گرسنگی و مرض مردند .

سه خلبان درون هواپیما قدری با هم صحبت کردند ولی ما نشنیدیم چه می‌گویند و یک خلبان گفت اکنون که هوا سرد نیست .

مردی‌که‌نماینده جمعیت شده بود بانگ زد من سرمای حالا را

نمیگویم بلکه منظورم سرمای فصل زمستان است و اگر در فصل زمستان به‌این‌جا میآمدی می‌فهمیدی‌که چگونه‌انسان از سرما میمیرد .

یک دسته‌از پلیس‌های شهری هواپیمارا دربرگرفتند ، افراد پلیس بین هـــواپیما و مردم فاصله بوجود آوردند و قرار شد که خلبانان از هواپیما پائین بیایند و نزد اولیای امور شهر بروند .

خلبان هواپیماپرسید که بکجا باید رفت؟

وقتی مقصدش را گفتنـــد نظری باطراف انداخت و پرسید که اتومبیل کجاست ؟

معلوم میشد که آن مرد بوضع شهر لنین‌گراد آشنا است و میداندکه‌عمارت بزرگ شهر در کجا قرار گرفته و باید راهی طولانی را بپیماید تابه آنجا برسد .

ولی باوگفتندکه درلنین گراد ماشین یعنی اتومبیلی که بتوان از آن استفاده کرد وجود ندارد .

عده‌ای‌از افراد پلیس اطراف هواپیما بجا ماندندودسته دیگر آن سه نفر را در بر گرفتند و بردند و ما یعنی مردم شهر در فرودگاه ماندیم ولی‌چون غرش‌موتورهواپیماهای‌آلمانی از فضا بگوش میرسید و ممکن بودکه‌هواپیماها فرود بیایند و مردم را به مسلسل ببندند یا اینکه بر سرمان‌بمب‌فروبریزند به مردم گفتند که متفرق شوید و ماهم متفرق شدیم .

مادرآن‌روزنفهمیدیم که‌مذاکراه‌خلبانانی که‌وارد شهرشده‌بودند با مصادر امورچگونه بوده ،ولی بعد از دو روز معلوم شد که خلبانها هر گز تصور نمیکرده‌اند که مردم شهر لنین‌گراد دچار آن سرنوشت فجیع شده‌باشند ویگانه‌خواربار مردم‌را گوشت اموات تشکیل بدهد .

آنهاگمان نمی‌بردند که در شهر سوخت و دوا نباشد ووقتی

دریافتند که اهالی لنین‌گراد بکلی از وضع دنیای خارج بی‌اطلاع بودند در شگفت شدند.

آنها میاندیشیدند که اهالی شهر لنین‌گراد بوسیله بی سیم ورادیو با دنیای خارج ارتباط دارند و می‌دانند که در روسیه وسایر قسمت‌های دنیا چه‌می‌گذرد. وبعدازاینکه فهمیدند که مردم این شهر کوچکترین اطلاعی از اوضاع خارج نداشته‌اند خلاصه جریان حوادث داخلی روسیه و وقایع خارج را برای اولیای امور حکایت کردند.

گفتم که درلنین‌گراد برق‌وجود نداشت و لذا ما نه فقط از اوضاع کشورهای خارج بدون اطلاع بودیم بلکه از اوضاع داخل روسیه نیز هیچ اطلاع نداشتیم.

آخرین اطلاع ما راجع باوضاع روسیه و اوضاع جهان مربوط بود بماه اکتبر سال گذشته، ولی بر اثر ورود خلبانان روسی، از اوضاع دنیا آگاه شدیم و دانستیم که دولت ژاپن به آمریکا حمله کرده و درنتیجه دولت آمریکا وارد جنگ شده و درخاور دور، دول آمریکا و انگلستان از دولت ژاپن ضربات شدیدی خورده‌اند ما شنیدیم که دولت ژاپن گرچه با دول آمریکا و انگلستان وارد جنگ شده، ولی بروسیه حمله نکرده وبا این که دولت ژاپن متحد نظامی دولت آلمان است، نخواسته که با روسیه وارد جنگ شود..

طرز تفکر دولت ژاپن اینطور بودکه اگـــر در این موقع که دولت آلمان با روسیه میجنگید بروسیه حمله کند دولت روسیه از پا در خواهد آمد و سراسر اتحاد جماهیر شوروی از طرف دولت آلمان اشغال خواهد شد و دولت ژاپن یک همسایه قوی و ناراحت کننده مثل آلمان پیدا خواهد کرد، پس بهتر این است که با دولت روسیه دشمنی نکند وبه اتحاد جماهیر شوروی حمله ننماید تااینکه وسیله موفقیت آلمان را

فراهم نکند .ولی‌ژاپن غافل‌ازاین‌بودکه‌روسیه‌ازپادرنمیآید و بفرض‌این که‌دولت‌ژاپن‌باتحاد جماهیر شوروی حمله میکرد ، باز روسیه مقاومت مینمود .

درتمام مدتی‌که‌اهالی لنین‌گراد با گوشت پخته یا خام انسان تغذیه‌می‌کردندهرفکر بخاطر مردم آن شهر که من یکی از آنها بودم خطور میکرد جز اینکه برای غذا خوردن تسلیم آلمانیها شوند .

ما درآن موقع برای خوردن یک وعده نان سیر حاضر بودیم که جان بدهیم ولی‌حاضرنبودیم که تسلیم آلمانیها شویم .

خلبان‌های‌روسی بعدازاینکه از وضع وخیم و وحشت آور مردم لنین‌گراد مستحضر شدند در صدد بر آمدند که با استفاده از بی‌سیم هواپیما ، وضع شهررا باطلاع دولت شوروی برسانند تامسکو بداند که موضوع کمی خواربار در لنین‌گراد خیلی مشکل‌تر از آن است که در مسکو تصور میکردند .

ولی ازاین تصمیم منصرف گردیدند ،زیرا ممکن بود که تلگرام هواپیما را آلمانیها ضبط‌کنند و از وضع شهر آگاه شوند .

ولی‌اگربطورسربسته‌وکلی وضع خوار بار شهر را باطلاع دولت روسیه‌میرسانیدندعیب‌نداشت‌و لذا چند تلگرام پیاپی برای دولت روسیه مخابره‌کردند و در آن گفتند که در حال حاضر لنین گـــراد به‌سه‌چیزاحتیاج فوری دارد اول خواربار ، دوم سوخت‌وسوم دارو

هواپیمائی‌که‌درفرودگاه‌شهربرزمین نشست ، سیب زمینی وقند و چای آورده بود .

اولیای‌شهراز توزیع سیب زمینی بین مردم خود داری کردند وبهترآن‌دانستندکه‌سیب‌زمینی کاشته شود خاصه آنکه در فصل بهار وضع طبقات‌سطحی اراضی لنین گراد برای کشت سیب زمینی مناسب

است.

اولیای امور متوجه شدند تا وقتی که نیروی آلمان لنین‌گراد را محاصره کرده و نیروی هوائی آلمان بر آسمان لنین‌گراد مسلط است نمیتوان از راه هوا، بقدر کافی گندم و جو و خواربار وارد لنین‌گراد کرد و آذوقه مردم را تامین نمود.

منطقه لنین‌گراد هم برای کشت گندم و جو مناسب نیست، ولی سیب زمینی خوب در آن بعمل میآید و هر گاه دولت شوروی بتواند مقدار زیادی سیب زمینی بشهر برساند و در اراضی اطراف شهر سیب زمینی بکارند، در پائیز و زمستان آینده مردم از حیث آذوقه وضعی قابل تحمل خواهند داشت.

این پیشنهاد از طرف دولت روسیه پذیرفته شد و مقرر گردید که در درجه اول هواپیماهائی که از خط محاصره عبور می‌کنند و در فرودگاه لنین‌گراد به زمین می‌نشینند، سیب زمینی بیاورند.

نکته‌ای که باید تذکر بدهم این است که وقتی بین لنین‌گراد و دولت روسیه رابطه برقرار شد و طرفین توانستند بوسیله بی‌سیم گفتگو کنند دولت روسیه اطلاع داد که برای تقویت مردم شهر قصد دارد که مقداری گوشت به لنین‌گراد برساند.

ولی اولیای امور لنین‌گراد پیشنهاد دولت را نپذیرفتند و گفتند طوری گوشت از نظر مردم افتاده که بعید است اهالی این شهر تا چندسال دیگر بتوانند گوشت بخورند و بجای آن گندم وجو و سیب زمینی و شیر و تخم مرغ و کره و انواع حبوبات را برای ما بفرستید.

هواپیمائی که برای لنین‌گراد سیب زمینی و قند و چای آورده بود، هنگام شب پرواز کرد و مراجعت نمود و معلوم شد که بمقصد رسیده زیرا از دو روز بعد، هواپیما های حامل سیب زمینی و مواد

خواربار دیگرکه با حمایت هواپیماهای شکاری پرواز می‌کردند در فرودگاه لنین‌گراد بر زمین نشستند ولی بطور متوسط از هر پنج هواپیما کـه خواربار بشهر می‌آورد دو هواپیما سرنگون می‌شد.

هواپیماها بعد از اینکه در فرودگاه لنین‌گراد به زمین می ـ نشستند و بار آنها خالی می‌شد بوسیله بی سیم به شکاریها اطـلاع می‌دادند که بیایند و آنها را تحت حمایت بگیرند و ببرند و از ماه ژوئن، ۱۹۴۲ به بعد بمناسبت اینکه حملات شدید ارتش آلمان در سایر جبهه‌های روسیه شروع شده بود و نیروی هوائی آلمان در آن جبهه‌ها فعالیت می کردند، قسمت اعظم شکاریهای آلمان که در جبهه لنین‌گراد برای هواپیماهای ما تولید اشکال می‌نمودند به جبهه‌های مرکزی و جنوبی روسیه منتقل شدند و فعالیت هوائی آلمان در جبهه لنین‌گراد خیلی کم شد و هواپیماهای حامل خواربار بعضی از روزها بدون دادن تلفات وارد شهر می‌شدند و در فرودگاه می‌نشستند، ولی پیوسته تحت حمایت هواپیماهای شکاری بودند.

همان فعالیتی که از طرف مردم شهر برای حفر سنگر و خندق و انتقال لاشه‌های اموات بخارج شهر ابراز شد برای کاشتن سیب زمینی نیز ابراز گردید.

آزمایش تلخ تابستان گذشته که با ازبین بردن محصول سیب زمینی بدست آمده بود بما فهمانید که مسئله سیب زمینی برای ادامه بقای ما یک موضوع حیاتی است.

هرروز به محض اینکه هوا روشن میشد از شهر بیرون میرفتیم و در اراضی اطراف، زمین را شخم می‌زدیم، ولی از حیث آب در مضیقه نبودیم زیرا بارانهای بهاری مزارع را مرطوب می‌کرد.

ما برای کاشتن سیب زمینی وسائل مکانیکی نداشتیم و فاقد تراکتور

بودیم و می‌باید زمین را با گاو آهنی که بوسیله خودمان کشیده میشد شخم کنیم. اهالی لنین‌گراد مثل بار بران رودخانه (ولگا) خود را به طناب بستند و گاو آهن‌ها را بحرکت در آوردند. در آوردند.

وقتی هواپیماها آذوقه بشهر رسانیدند آشپزخانه‌های عمومی بکار افتاد. در آن آشپزخانه‌ها یک نوع (کاچا) یعنی آش طبخ میشد که مواد آن عبارت بود از حبوبات و سیب‌زمینی، بهریک از ما یک ظرف از آن غذا را میدادند که مثل نشاسته غلظت داشت ولی درکام ما از بهترین غذاها لذیذ تر بود.

یک روز هم بهریک از ما یک قالب صابون و یک تیغ برای تراشیدن ریش دادند، ولی هنوز ما آنقدر حوصله نداشتیم که بتوانیم ریش خود را بتراشیم.

در آخرین روز ماه ژوئیه سال ۱۹۴۲ میلادی یعنی موقی که تابستان لنین‌گراد رو بـه اتمام بـود، و اولین نسیم خنـک پائیزی وزیدن می‌گرفت واقعه‌ای در لنین‌گراد اتفاق افتاد که اثر روحی آن خیلی بیش از اثر مادی آن بشمار میآمد زیرا در آن روز برای اولین بار بهر یک از اهالی لنین‌گراد یکصد گرم نان دادند بدون اینکه تضمین کنند که در آینده خواهند توانست مرتب بما نان بدهند.

مصرف نـان لنین‌گراد در آنـروز پنجاه تن شد، زیرا مردم لنین‌گراد پانصدهزار نفر بودندوسه میلیون و نیم از مردم لنین‌گراد تا آن موقع بر اثر سر ما و گرسنگی و بیماری مرده بودند.

آن روز وقتی من جیره نان خود را دریافت کردم و شروع به خوردن نمودم نتوانستم آن را بجوم زیرا دندان‌هایم لق شده بود و نان را مثل پیر مردها میمکیدم.

امروز من دندان مصنوعی در دهان دارم و دندان‌های خود را

در دوره محاصره لنین‌گراد بر اثر مرض اسکوربوت یعنی بیماری ناشی از فقدان ویتامین از دست دادم در صورتیکه بیش از بیست و دو سال نداشتم . با اینکه نان خود را نمیتوانستم بخوبی بجوم در آنروز متوجه‌شدم که‌آفتاب مرتبه‌ای دیگر در لنین‌گراد طلوع کرده‌است.

اخبار جنگ در آن‌روز و روزهای دیگر خیلی بد بود و ما می شنیدیم که‌قشون آلمان درجنوب روسیه با سرعت یک قطار راه‌آهن بطرف رود (ولگا) و قفقازیه جلو میرود.

ولی درقلب ما خرسندی وجود داشت چون به مردم لنین‌گراد نان داده بودند و بکار افتادن نانوائی آشکار میکرد که‌وضع عادی تجدید میشود.

درروزهای بعد، جیره نان مرتب نبود و بعضی از روزها بما نان نمیدادند ولی مانگرانی نداشتیم چون میدانستیم که دارای سیب زمینی و لوبیا هستیم .

لازمه دادن روزی یکصد گرم نان بهر یک از اهالی لنین گراد این‌بود که هر روز بیست و پنج تن گندم وارد شهر شود.

درآن موقع دولت روسیه هواپیما های بزرگ حمل و نقل امروزی را نداشت و تولیدات هواپیما در شوروی از آخر سال ۱۹۴۲ میلادی بر اثر اینکه تولیدات کارخانه‌های هواپیماسازی به حد نصاب رسید وسعت یافت.

امروز در روسیه هواپیماهائی وجوددارندکه می‌توانند با هر پروازازسی‌تاپنجاه‌تن بار حمل کنند ،ولی در آنموقع این طور نبود ورسانیدن‌روزی‌بیست‌وپنج تن گندم به لنین‌گراد احتیاج به‌تعدادی هواپیما داشت و هواپیماهای مزبور می‌باید که از خط محاصره نیروی زمینی و هوائی آلمان بگذرند و متحمل تلفات شوند.

این بود که اولیای امور گفتند که قول نمی‌دهند بتوانند در آینده به مردم شهر مرتب نان برسانند ، ولی خواهند کوشید که سیب زمینی و لوبیا و حبوباتی که از خارج میرسد در دسترس مردم قرار بگیرد .

لنین‌گراد شهری است صنعتی و قبل از جنگ جهانی اخیر یکی از مراکز صنایع شیمیائی و کاغذ سازی و صنایع دیگر روسیه بود ، ولی چون کارخانه ها سوخت نداشتند کار نمی‌کردند .

علاوه بر موضوع لزوم تهیه سوخت برای کارخانه‌ها ، می باید در فکر زمستان آینده بود .

وضع جنگ نشان میداد که لنین گراد تا زمستان آینده از محاصره نجات نخواهد یافت .

مردم آنچه سوخت داشتند در زمستان گذشته بمصرف رسانیدند و سوخت زمستان آینده چیزی جز بیشه های دولتی نبود که از قطع اشجار آن جلوگیری می‌شد ، برای این که یگانه منبع سوخت شهر برای طبخ نان بود .

اگر از خارج سوخت بشهر نمی‌رسید ممکن بود بقیه ساکنان شهر که زنده مانده‌اند در زمستان ۱۹۴۳ — ۱۹۴۲ از گرسنگی بمیرند .

اگر دولت از خارج خط محاصره را نمی‌شکافت و بما سوخت نمیرسانید یگانه راه تحصیل سوخت این بود که با یک حمله شدید آلمانیها را عقب برانند و بیشه‌هائی‌را که تحت اشغالشان میباشد بگیرند و درختان آن بیشه‌ها را بیندازند تا این‌که مردم زمستان آینده از سرما نمیرند و بتوانند غذا طبخ نمایند .

روز پانزدهم ماه اوت ۱۹۴۲ میلادی یک حمله متقابل سخت از طرف مدافعین لنین‌گراد علیه آلمانیها شروع شد و این حمله طوری شدید بود که آلمانیها در یک موضع چندین کیلومتر عقب نشینی

کردند و بیشه‌های اشغال شده را رها نمودند.

ساکنان لنین‌گراد بدون اینکه بگذارند وقت بگذرد و فوت‌شود تا می‌توانستند درخت‌ها را انداختند و بداخل شهر منتقل نمودند.

گر چه درختان‌مزبور جزو جنگلهای لنین‌گراد بود و انداختن درختان جنگل پسندیده نیست.

ولی همه می‌دانستیم که اگر لنین‌گراد باقی بماند مردم آن خواهند توانست که جنگل کاری کنند و بجای هر درختی‌که‌می‌افتد دو درخت را پرورش بدهند و برشد برسانند، ولی اگر روسیه و لنین‌گراد بدست دشمن بیفتد همه چیز روسیه از بین خواهد رفت.

اولیای‌امورشهر استفاده از بیشه‌هائی را که بتازگی اشغال‌شده بود برای همه آزاد گذاشتند و هر کس می‌توانست بهر میزان که در توان داشت هیزم از بیشه‌ها به شهر منتقل‌کند.

آنوقت برای چهارمین مرتبه مردم شهر مبادرت به یک اقدام دسته جمعی جالب توجه نمودند که همانا‌تأمین سوخت برای فصل زمستان بود.

ساکنان‌شهربه دسته‌های یکصد نفری تقسیم شدند و در هر دسته، کار تقسیم گردید.

بعضی‌ازآنها‌عهده‌دار‌اره‌کردن درخت و انداختن آن بودند و بعضی دیگر تنه درخت را قطعه قطعه میکردند و بقیه، قطعات هیزم را در‌ارابه‌ها قرار میدادند و به شهر حمل می‌نمودند و برای این که کار یکنواخت‌سبب خستگی نشود در داخل‌هر دسته افراد شغل خود را عوض میکردند و آنهائی که درخت می‌انداختند عهده دار حمل هیزم می‌شدند و حاملین هیزم جای آنان را می‌گرفتند.

تا روزسی‌ام ماه اوت آنقدر هیزم بشهر منتقل گردید که برای

مصرف زمستان کافی بنظر رسید ووقتی معلوم شد که در زمستان آینده مردم از سرما نخواهند مرد بفکر افتادند که بعضی از کارخانه‌ها راهم با هیزم بکار اندازند.

قبل از اینکه استفاده از ذغال سنگ و نفت برای بکار انداختن کارخانه‌ها متداول شود، کارخانه‌ها را با هیزم بکار می‌انداختند و لذا ممکن بود که مرتبه‌ای دیگر برای براه افتادن کارخانه‌ها از هیزم استفاده نمایند، منتها میبایدکه کوره بعضی از کارخانه‌ها تغییر نماید تا اینکه بتوان در آن هیزم سوزانید.

بعضی از اوقات من فکر میکنم که اگر در تابستان سال ۱۹۴۲ میلادی وضع خواربارما خوب نشده بود آیا می‌توانستیم علیه آلمانیها مبادرت بحمله متقابل نمائیم و یک بیشه وسیع را از آنها پس بگیریم تا بتوانیم بدان‌وسیله سوخت فصل زمستان آینده را تامین کنیم.

آیا نه این است که بر اثر بهبود وضع خواربار روحیه ما طوری خوب و قوی گردید که موفق شدیم آلمانیها را چندین کیلومتر عقب برانیم وگرچه حلقه محاصره را نشکافتیم، ولی سوخت زمستان آینده را تامین کردیم. پس اگر چنین نیست پس چرا ما نتوانستیم در فصل زمستان گذشته مبادرت بحمله متقابل کنیم و آلمانیها را عقب برانیم؟

من فکر میکنم که سرما و گرسنگی مانع از این بود که ما در فصل زمستان گذشته مبادرت بحمله کنیم و تقویت روحیه مدافعین لنین‌گراد بر اثر بهبود وضع خواربار در موفقیت حمله متقابل موثر بوده است.

در اولین زمستان جنگ، ما گرفتار حمله سرما و گرسنگی بودیم، ولی در زمستان دوم موردحمله آلمانیها قرار گرفتیم.

هنوز من نفهمیده‌ام که آلمانیها بچه دلیل فصل گرم تابستان را با این روزهای بلند برای حمله به لنین‌گراد مورد استفاده قرار

ندادندو در فصل پائیز هنگامی که روزها کوتاه شد مبادرت به حمله کردند .

بهترین موقع برای حمله آلمانیها به لنین‌گراد موقعی بودکه ما درگرسنگی بسر میبردیم ولی‌آنها آن فرصت را از دست دادند و هنگامیکه‌وضع خواربار شهر تقریبا " خوب شدسیب‌زمینی‌ولوبیافراوان گردید دست به حمله زدند .

فصل چهارم

وقتی حمله آلمانیها شروع شد تمام مردان سالم لنین‌گراد از جمله من، برای دفاع آماده شدیم.

بعضی از ما درسنگرهائی که این طرف خندق لنین گراد در داخل شهر قرار داشت جا گرفتیم و بعضی دیگر، مبادرت بایجاد سنگرها و استحکامات جدید کردیم.

مابراثرآزمایش‌سال‌گذشته‌فهمیده‌بودیم‌که‌ارتش آلمان‌نمیتواند از خندق‌بگذرد و وارد شهر شود معهذا احتیاط‌را از دست ندادیم وداخل‌شهرسنگرهاواستحکاماتی بوجود آوردیم که اگر آلمانیها وارد شهر شدند قدم بقدم جلوی آن‌ها را بگیریم. زیرا ما نمیخواستیم تسلیم شویم واگرتمام مردم بقتل میرسیدند و فقط یکنفر باقی‌میماند آن یکنفر هم تسلیم نمیشد وآن قدر مقاومت میکرد تا بقتل برسد.

مردم لنین‌گراد که خود را ساکنان پایتخت واقعی روسیه میدانستند، می‌خواستند بآلمانیها بفهمانند که یک روسی واقعی تسلیم نمیشود و از مرگ هم بیم ندارد.

خمپاره‌هائی‌که‌آلمانیها بسوی‌ما میفرستادند ما را نمی‌ترسانید، چون دو چشم ما در لنین‌گراد چیزهائی را دید که انفجار خمپاره ومرگ آنی نسبت به‌آن کم اهمیت بود.

میتوانم بدون اغراق بگویم که در تمام مدت یک هفته‌ای که

آلمانیها حمله میکردند ، روسی‌ها حتی یک گام عقب ننشستند وهر کسی درهر نقطه‌که‌بود آن قدر مقاومت میکرد تا بقتل برسد یا اینکه بتواند دشمن را عقب براند .

هر روزچند مرتبه‌آلمانیها می‌کوشیدندکه‌بتوانندازخندق عبور نمایند و خود را بداخل شهر برسانند ولی مدافعین ما ، اقدامات آنها رانقش بر آب مینمودند .

من در دومین زمستان جنگ لنین‌گراد متوجه شدم آنهائی که می‌گفتند که خندق شهر نباید آب داشته باشد نظریه‌ای درســـت داشتند ، چون‌علاوه‌براینکه در فصل زمستان‌آب یخ می‌بست و عبور ارتش‌آلمان‌را تسهیل می‌نمود ، قبل از اینکه آب یخ ببندد آلمانیها ممکن‌بودکه‌روی‌آب‌خندق‌پل بوجود بیاورند و از آن بگذرند و خود را به داخل لنین‌گراد برسانند .

ارتش آلمان دارای قایق‌های متعددی بود ومی‌توانست‌که آن قایقها راواردخندق‌نماید و روی‌آنها‌تخته بیندازد تا اینکه وسائل موتوریزه آلمان از روی پل عبور کنند و وارد شهر گردند .

ولی‌چون‌خندق آب نداشت آلمانیها نمیتوانستند که روی آن تخته پل بوجود آورند و نه می‌توانستند که وسائل موتوریزه خود را از خندق بگذرانند .

چند مرتبه درشب تاریک سربازان آلمان خواستند که از خندق عبور نمایندوخودرا بداخل شهر برسانند ، ولی ما آنان را کشتیم و لاشه‌هایشان‌رابه‌خندق‌انداختیم وبعداز اینکه دو کارخانه برق‌شهر را بوسیله هیزم بکار انداختیم ، توانستیم که برای کشف جنازه‌های سربازان آلمانی حتی از روشنائی‌نور افکن هم استفاده نمائیم .

آلمانیها مدت یک‌هفته ، روز و شب حمله میکردندویا مبادرت

به شناسائی و اکتشافات مینمودند .

دو مرتبه‌هم در صدد برآمدند که نیروی چتر باز خود را بشهر برسانند و ما هر دوبار چتربازان آلمانی را کشتیم و چند نفر از آنها را اسیر نمودیم و از اسرای آلمان اطلاعات مفیدی‌راجع به میزان قوائی که آلمانیها اطراف لنین‌گراد داشتند گرفتیم .

بطوری‌که اسیران می‌گفتند سال گذشته وقتی آلمان مبادرت به حمله علیه لنین‌گراد کرد با سی‌لشکر آماده حمله گردیده بود . ولی بعد مقتضیات جنگ او را واداشت که قسمتی از نیروی خود را به جبهه‌های دیگر منتقل نماید .

در آغاز زمستان سالهای ۱۹۴۳ ــ۱۹۴۲ آلمانیها و فنلاندیها بیش از بیست لشکر در پیرامون لنین گراد نداشتند که چهار لشکر آن فنلاندی‌وشانزده لشکر آلمانی بود .

متاسفانه در داخل لنین گراد ما دارای نیروی موتوریزه و زره‌پوش نبودیم و گرنه‌می‌توانستیم که‌ازشهرخارج‌شویم‌وخط محاصره‌را بشکافیم وخود را به قوای روسیه در آن طرف خط محاصره برسانیم .

یک‌روزدرجنگ‌که من مشغول تفتیش جیب‌های یک سرباز مقتول آلمانی بودم از جیب وی یک شیشه کوچک بیرون آوردم و بوئیدم و متوجه شدم که یک‌نوع‌مشروب‌الکلی است لیکن نه ودکا میباشدو نه کنیاک و نه سایر مشروبات الکلی آلمانی است و چون بیش از یکسال بودکه‌من‌مشروب‌نیاشامیده‌بودم شیشه‌را بلب بردم تا جرعه‌ای بنوشم ولی‌یادم‌آمدکه‌میگفتندآلمانیها اغذیه و مشروبات را مسموم مینمایند و بین مردم شهرهای قحطی زده تقسیم می‌کنند تا همه را با زهر بهلاکت برسانند .

بهترآن دیدم که شیشه مشروب را در جیب بگذارم و به (ساشا)

نشان بدهم و بدانم که نظریه او چیست و آیا وی تصور می‌نماید که آن مشروب آلوده بزهر هست یا نه؟

ولی بعداز ساعتی از این تصمیم هم منصرف گردیدم و بخود گفتم یا این مشروب آلوده بزهر هست یا نیست.

اگر آلـــوده بزهـر باشد بـاید آنرا دور ریخت و هرگـاه آلوده به سم نباشد باز دور ریختن آن بهتر از نوشیدن مشروب می‌باشد. زیرا من بمناسبت محرومیت طولانی از نوشیدن هرنوع مشروب الکلی، عادت نوشیدن مشروب را از دست داده بودم و نمی‌توانستم آن را تحمل‌کنم و اگر آن مشروب را می‌نوشیدم بعید نبود کـه مست شوم و از پا درآیم. لذا درب شیشه را گشودم و مشروب را برخاک ریختم و شیشه را نگاهداشتم‌که شاید در خانه مورد استفاده قرار بگیرد.

در زمستان دوم جنگ‌لنین گراده‌ما علاوه بر اینکه غذا و سوخت داشتیم از یک مزیت دیگرهم بهره‌مند می‌شدیم و آن استفاده از رادیو بود.

بطوری‌که‌گفتم دوکارخانه‌برق‌لنین‌گرادرا با هیزم بکار انداختیم و می‌توانستیم از رادیو استفاده کنیم.

اخباررادیوی مسکو و سایر رادیوهای روسیه و همچنین رادیوی کشورهای دیگراز جمله‌رادیوی‌لندن که برنامه‌ای طولانی بزبان روسی داشت برای ما لذتبخش بود و ما را از جریان حوادث روسیه و دنیا آگاه میکرد،

ما بوسیله‌رادیوی‌لندن‌فهمیدیم که‌متفقین در آفریقا نیرو پیاده کـرده‌اند و جبهه دوم را درآنجا بوجود آورده‌اند، و نیز بوسیله رادیوی‌لندن‌از بمباران‌های‌شدید شهر های آلمان غربی و بخصوص

شهرهای صنعتی آن آگاهی پیداکردیم .

وصول‌خبربمباران‌ها ، مارا حیرت زده‌میکرد زیرا رادیو لندن میگفت‌که‌بعضی‌ازشبها نیروی هوائی انگلستان با هفتصد یاهشتصد و گاهی باهزار هواپیمای بمب‌افکن‌چهارموتوره شهرهای آلمان غربی‌را میکوبد .

ما بخود می‌گفتیم از این قرار دولت‌های سرمایه‌داری مثـل انگلستان‌آنطورکه‌ماتصور میکردیم ضعیف نیستند و از بین نرفته‌اند ، زیرا دولتی‌که‌بتواند در یک‌شب ، هزارهواپیمای بمب‌افکن‌چهارموتوره را بآسمان دشمن بفرستد دارای قوای نظامی و صنعتی‌نیرومندی می‌باشدو دولت اتحاد جماهیر شوروی هنوز نتوانسته‌هزار هواپیمای بمب‌افکن یا شکاری را در یک منطقه متمرکز نماید .

ایستگاه‌فرستنده‌لنین‌گراد ، مثل‌ایستگاه‌فرستنده مسکو و لندن ، بدون‌ترس‌از آلمانیها با مسکو مکالمه مینمود و اخبار شهر را باطلاع دولت روسیه می‌رسانید و دستور دریافت می‌نمود .

میگویندکه در موقع جنگ ایستگاه های فرستنده‌نباید مبادرت بمخابره کنند که مبادا نیروی هوائی‌دشمن آن را کشف نماید ولـی این دستور موقعی باید رعایت شود که شهری که ایستگاه فرستنده رادیو در آن قرار گرفته بر دشمن پنهان باشد . وقتی دشمن بخوبی از محل شهرهائی چون مسکو و لنین‌گراد و لندن آگاه است ومیداند که در کجا واقع شده و محال می‌باشد که این شهرها را با شهرهای دیگر اشتباه نماید خودداری ایستگاه‌های فرستنده در این شهرها از مخابره‌تلگراف‌وپخش‌اخبارکاری‌است بی‌فایده چون اثری در مصونیت شهر نخواهد داشت .

نیروی هـوائی دشمـن که برای بمباران شهری چون مسکو و

لنین‌گراد پرواز میکند خوب میداند که آن شهر در کجاست و اگر ایستگاه رادیوئی شهر مشغول مخابره‌نباشد نیروی هوائی دشمن گم نخواهد شد و اگر به پخش اخبار ادامه بدهد بر معلومات خلبان دشمن‌چیزی نخواهد افزود.

این‌بودکه‌هم‌رادیومسکوهرروزبرنامه عادی خود را پخش میکرد و هم رادیو لنین‌گراد. بااین تفاوت که رادیوی لنین‌گراد نوازنده‌و خواننده نداشت، برای اینکه تمام خوانندگان و نوازندگان هنرمند شهر در زمستان و بهار سال گذشته از سرماو گرسنگی و مرض مرده بودند. لذا رادیوی لنین‌گراد برنامه موسیقی و آواز را بوسیله یک عده آماتور (۱) که‌همه تازه کار بودند اداره میکرد و یکی از آن آماتورها من بودم که آکوردئون مینواختم.

من نمیتوانستم بیش‌از دو آهنگ را بوسیله آکوردئون بنوازم و آن دو آهنگ را هم خوب نمی‌نواختم، اما رئیس‌رادیوی لنین‌گراد مرا عضو دسته ارکستر کرد و من هفته ای دو مرتبه در برنامه موسیقی رادیو لنین‌گراد شرکت میکردم.

خوانندگان مادر خوانندگی همپایهٔ من در نوازندگی‌بودند و نه آنهاازنوازندگی من گله داشتند و نه من از خوانندگی آنها. در زمستان سالهای ۱۹۴۳ــ۱۹۴۲ میلادی ارتش آلمان چند بار بشدت

---

۱ ــ آماتور کسی است که برای تفریح و سرگرمی خود را مشغول بیک کار هنری یا صنعتی یا ادبی میکند و از آن کار استفاده مادی‌نمینماید ولی اگر مزد بگیرد ولو قلیل باشد دیگر نمیتوان او را "آماتور" دانست بلکه یک هنرمند یاصنعتگر یا ادیب صنفی بشمار میآید ــ م.

لنین‌گراد را بمباران کرد، ولی همانطورکه حمله شدید آلمان نتوانست که مقاومت مدافعین لنین‌گراد را از بین ببرد، بمباران‌های شهر از طرف نیروی هوائی آلمان نیز اثری در روحیه مردم نکرد.

فرماندهی نیروی آلمان در روسیه و منطقه لنین‌گراد که قصد داشت با حمله آن شهر را تصرف نماید و یا بوسیله بمباران روحیه مردم شهر را متزلزل کند، آب در هاون میکوبید و نمیدانست که ساکنان لنین‌گراد و مدافعین پایتخت واقعی روسیه دارای روحیه‌ای شده‌اند که شکست ناپذیر است.

اگر محاصره (لنین‌گراد) باندازهٔ محاصره شهر (تروا) طول می‌کشید باز مدافعین آن شهر از پا در نمی‌آمدند و آلمان موفق به تصرف لنین‌گراد نمیشد، مگر بعد از قتل آخرین مرد یا زنی که در لنین‌گراد باقی میماند.

در زمستان سالهای ۱۹۴۳–۱۹۴۲ میلادی که ما سوخت فراوان داشتیم و شاید بهمین جهت که از حیث سوخت خیالمان آسوده بود هوا خیلی سرد نشد و برودت از بیست درجه زیر صفر تجاوز نکرد.

در آن سال در لنین‌گراد کسی از گرسنگی و سرما نمرد، ولی از حیث آب در مضیقه بودیم و مثل گذشته از برف استفاده میکردیم و میتوانستیم که برف را ذوب کنیم و غذا را طبخ نمائیم، زیرا هیزم داشتیم.

غذاهائی که ساکنان لنین‌گراد طبخ می‌کردند اغذیه نباتی بود و مواد اصلی آن را سیب زمینی و نمک تشکیل میداد.

هواپیماهای روسی در تابستان گذشته برای مردم شهر مقداری هم نمک آورده بودند و ما غذای خود را لذیذ میکردیم.

در لنین گراد یک علف بطور طبیعی در صحرا میروید که از

نوع خزه است و علف مزبور در فصل پائیز تغییر رنگ میدهد و زرد میشودو در زمستان زیر برف میروید . این علف در برزخ (کارلی) بین کشور روسیه و فنلاند به مصرف تغذیه گوزن میرسد و گوزنهای سرد سیری در زمستان باسم خود برف را عقب میزنند و خزه مزبور را که‌زردو چون چوب شده اززیر برف خارج می‌نمایند و میخورند . اگر این علف را در فصل تابستان که هنوز سبز است بچینند و آن را خشک نمایند می‌توانند علف خشک را در زمستان برای تهیه سوپ و آش مورد استفاده قرار بدهند .

ما هم هنگامی که سیب‌زمینی و لوبیای خود را می‌پختیم از آن علف‌دردیگ‌میریختیم‌وچیزی چون آش یا سوپ غلیظ بدست می‌آمد و میخوردیم و شکایتی نداشتیم .

رادیو مسکو بویژه بعد ازاین‌که یکی از ارتشهای‌آلمان در جنوب روسیه در آغاز ماه فوریه سال ۱۹۴۳ میلادی تسلیم گردید به مردم لنین‌گراد بشارت دادکه در تابستان آینده تمام مواد غذائی بقدر کافی به‌لنین‌گراد خواهد رسید و نظر باین که مردم شهر مدتی‌مدید در محرومیت بسر برده‌اند بجبران گذشته درآینده لنین گراد تا چندی دارای‌وضعی استثنائی خواهد بود و مردم آن بیش از مردم سایر شهرهای‌روسیه خواربار دریافت خواهند کرد تا این که سلامتی ساکنین شهر تامین گردد .

لازمه رسانیدن خواربار کافی به لنین‌گراد این بود که شهر رااز محاصره در بیاورند و نیروی آلمان را از اطراف دورنمایندچون تاوقتی که شهر در محاصره بود دولت روسیه نمی‌توانست‌از راه هوا بقدر کافی خواربار بشهر برساند .

مافکر میکردیم که دولت‌روسیه تصمیم دارد که درتابستان آینده

شهر را از محاصره نجات دهد.

وضع جبهه‌های روسیه در همه جا جز در جبههٔ لنین‌گراد خوب شده بود.

ازجنوب روسیه ارتش آلمان در (استالین گراد) نابود شد و بازماندگان آن ارتش تسلیم گردیدند.

درمرکزروسیه ارتش شوروی توانست که آلمانیها را عقب براند. لذا ما امیدوار شدیم که تابستان آینده تابستان رستگاری لنین‌گراد خواهد بود و می‌توان انتظار داشت که مردم آن یک وعده نان سیر تناول نمایند.

دربهار و تابستان سال ۱۹۴۳ میلادی برنامه کار ما مثل سال گذشته بودوسیب زمینی و لوبیا میکاشتیم، تا اینکه برای فصل زمستان آذوقه داشته باشیم و نیز هیزم جمع میکردیم تا در فصل زمستان از آتش محروم نباشیم.

درفصل تابستان یک خبر خوب دیگر بما رسید و آن این بود که حمله بزرگ ارتش آلمان درجبهه مرکزی روسیه یعنی در جبهه‌ای که یک طرف آن شهر (کورسک) و طرف دیگرش شهر (بیلگورود) بود متوقف گردیده است.

این آخرین حمله ارتش آلمان در خاک روسیه محسوب می‌شد و بعداز آن لشگریان آلمانی نتوانستند به روسیه حمله نمایند و دائم عقب می‌نشستند تااینکه شهر (برلین) بدست ارتش روسیه سقوط کرد.

آلمانیها درحمله تابستانی سال ۱۹۴۳ میلادی در جبهه (کورسک و بیلگورود) چهار هزار تانک بکارانداخته بودند که هزار و پانصد عدد آن از نوع تانک های موسوم به (ببر) بشمار میآمد، یعنی سنگین‌ترین تانک آلمان در آن عصر.

معهذا ارتش روسیه حمله‌آنها را در هم شکست و عقب نشینی عمومی قوای آلمان در جبهه مرکزی شروع شد.

لنین‌گرادکماکان‌تحت‌محاصره‌بودو ممکن‌است گفته شود که در سالهای محاصره لنین‌گراد سربازان و افسران ارتش سرخ چگونه در آن شهر زندگی میکردند، در جواب میگوئیم که درآغاز محاصره لنین‌گراد آن قسمت از سربازان و افسرانی که مامور دفاع از شهر بودند ،آذوقه داشتند وخواربارآنها از طرف ارتش توزیع میکردید. ولی بعد ازاینکه خواربار تمام شد سربازان و افسران ارتش هم گرفتاروضع مردم غیر نظامی‌شهر شدندو ذخیره‌ای که بآنها میدادند کفاف‌آنان‌رانمی‌نمودو ناگزیرآنها هم مثل‌ساکنان‌غیر نظامی و پلیس شهرمبادرت‌به خوردن اموات کردند و با خوردن گوشت مردگان توانستندکه وظیفه دفاع از شهر را بخوبی بانجام برسانند.

مانتایج‌نظامی‌جنگ (کورسک ـ بیلگورود) راکه‌منتهی‌به‌شکست آلمان‌درآن‌جبهه‌شدوقوای‌آلمان‌درسراسر جبهه مرکزی مجبور گردید عقب‌نشینی‌کنداز رادیو لندن که بزبان روسی صحبت‌میکرد شنیدیم ورادیومسکوراجع به نتایج نظامی آن جنگ توضیحی که برای ما قابل استفاده باشد نداد.

بطورکلی‌رادیومسکوراجع به‌پیروزیهای‌ارتش‌سرخ‌درخاک‌روسیه، بااحتیاط صحبت‌میکردونتایج‌نظامی آن را مورد تحلیل قرار نمیداد و شاید فکر میکرد که ممکن است حمل بر خود پسندی شود.

ما روزنامه‌های مسکو را نمیدیدیم که بدانیم راجع به نتایج مانورهای‌جنگی‌چه‌می‌نویسند، زیراجراید مسکوبه‌لنین‌گرادنمیرسیدولی ازگفتار نظامی رادیولندن، بزبان‌روسی خیلی چیزها می‌فهمیدیم.

نتایج شکست ارتش آلمان و ایتالیا در کشور تونس هم بوسیله

رادیو لندن باطلاع ما می‌رسیدوآنگاه‌فعالیت‌نیروی هوائی آلمان در منطقه لنین‌گراد خیلی‌سست شد .

دولت اتحاد جماهیر شوروی وعده داده بودکه در تابستان سال ۱۹۴۳ میلادی‌بما خواربار خواهد رسانید و ما مترصد بودیم که حمله‌عمومی ارتش‌شوروی علیه‌نیروی‌آلمان در لنین‌گراد شروع شود و شهر از محاصره درآید .

ما میدانستیم سربازروسی که‌ارتش‌آلمان را در (استالین‌گراد) ازبین بردو در جبهه مرکزی روسیه حمله چهار هزار تانک آلمانی را در هم شکست،خواهد توانست که لنین‌گراد را از محاصره نجات بدهد مشروط بر اینکه حمله نماید .

من‌از ماه مارس ۱۹۴۳ بر حسب پیشنهاد خود منتقل به سنگر شدم و در دفاع از شهر شرکت کردم .

در تابستان آن سال‌آلمانیها دو مرتبه بشدت به لنین‌گراد حمله کردند ولی باز نتوانستند وارد شهر شوند .

درگذشته‌هر دفعه‌که‌به شهر حمله می‌کردند نیروی‌زمینی آنها ازحمایت نیروی هوائی برخوردارمیشد ،ولی در آن دو حمله نیروی زمینی‌آنهاازحمایت‌موثر نیروی هوائی برخوردار نگردید و ماحملات آنها را عقب زدیم .

بعد روزهای بلندتابستان‌سپری شد و روزهای خنک پائیز که بزودی‌سرد گردید فرا رسید .

قبل‌ازرسیدن‌فصل‌بهاروتابستان‌مردم‌شهر توانستندکه قسمتی از لوله‌های‌آب‌را مرمت کنند ، و به بعضی‌از محلات لنین‌گراد آب برسانند .

در چند نقطه‌از شهر هم برای رفع حوائج اهالی چاه کندند و

تلمبه‌دستی نصب کردندومردم بنوبه تلمبه میزدند و حوض‌هائی را که کنار تلمبه‌ها بوجودآمده بود پر از آب میکردند و اهل محل با سطل و دیگ و غیره ازآن حوض‌هاآب بر میداشتند.

غذای ما در آن فصل مانند گذشته سیب زمینی و لوبیا بود، ولی همه حس میکردیم که دوره مضیقه سپری خواهد گردید.

زمستان سالهای ۱۹۴۴ - ۱۹۴۳ مثل زمستان سال قبل سخت نبود و ما چون سوخت داشتیم از سرما خیلی رنج نمی‌بردیم.

شب عیدنوئل سال ۱۹۴۳ مثل شب عید نوئل سال قبل، مردم لنین‌گراد وسیله برپائی جشن نداشتند و بعد از گذشتن عید نوئل روزعیداول سال نیز منقضی گردید و در یک روز که برف میبارید ما از طرف مشرق شهر صدای شلیک توپهای زیادی‌را شنیدیم و رادیو مسکو اطلاع داد که ارتش سرخ از امتداد دریاچه (لادوگا) واقع در مشرق شهر برای نجات لنین‌گراد مبادرت به حمله کرده است.

وقتی ماشنیدیم که ارتش سرخ از طرف مشرق برای شکافتن خط محاصره مبادرت بحمله میکند تصمیم گرفتیم که ما نیز باآلمانیها در مشرق شهر حمله نمائیم و آنها را بین دو آتش قرار بدهیم.

دراولین روزهای سال ۱۹۴۴ میلادی ارتش سرخ از طرف مشرق و ماازداخل شهرمبادرت بحمله کردیم و آن قسمت از نیروی آلمان که درمشرق شهربود در قبال فشار ارتش سرخ و ما مجبور گردید که عقب نشینی نماید و بعد از سه سال چشم ما بواحدهای ارتش روسیه افتاد و مرد و زن، سربازان ارتش را در بغل میگرفتند و میبوسیدند.

ارتش روسیه‌کهازدریاچه (لادوگا) مبادرت‌بحمله کرد دارای یک نوع‌وسیله‌موتوری‌نقلیه‌بودکه‌روی برف حرکت می‌نمود و مثل هواپیما پروانه داشت.

ماسم آن وسیله نقلیه را از رادیو مسکو شنیده ولی خود آنرا ندیده‌بودیم وباآن وسیله وهمچنین بوسیله سورتمه هائی که با گوزن کشیده میشد برای ماگندم وجوو قند و چای آوردند و بزودی بین مردم نان توزیع کردند و بهر نفر در روز دویست گرم نان دادند و در روزهای بعد این جیره بروزی سیصد و آنگاه چهار صد گرم رسید.

آلمانیها هنوز از جهات دیگر شهر را تحت محاصره داشتند ولی مشرق شهر از مزاحمت آزاد شده بود و دولت روسیه از آن راه برای مردم لنین‌گراد آذوقه و جهت دفاع مهمات میفرستاد.

تا آن موقع ما مجبور بودیم که در مصرف مهمات صرفه جوئی نمائیم برای اینکه فقط از ذخیره شهر استفاده میکردیم. ولی بعد از اینکه راه مشرق شهر باز گردید، دولت شوروی بما مهمات زیادی رسانید و ما توانستیم بدون صرفه جوئی بر سر آلمانیها آتش و پولاد بباریم. یک روز بهر یک از ما سربازان که در سنگر پیکار مینمودیم نیم قالب کره دادند ووقتی طعم نان و کره به ذائقه ما سربازها رسید چشم بعضی از افراد از جمله چشم من از تاثر پر از اشک گردید.

ما مطمئن بودیم که دیگر ارتش آلمان در پیرامون لنین گراد قادر به مقاومت نیست و اگر عقب نشینی نکند نابود خواهد گردید.

ما میدانستیم که باحتمال قوی ارتش روسیه تاآخر تابستان یا پائیز سال ۱۹۴۴ میلادی ارتش آلمان را از پیرامون لنین‌گراد خواهد راند و شهر از هر طرف آزاد خواهد شد.

ارتش روسیه تصمیم گرفت سربازانی را که در دفاع از لنین‌گراد شرکت کرده بودند برای مرخصی بتدریج به مناطق دیگر بفرستد و بجای آنها از سربازان تازه نفس یا سربازانی که در جبهه‌های دیگر بوده‌اند استفاده کند.

دولت شوروی هم تصمیم داشت که مردم‌لنین‌گراد را بتدریج برای‌استراحت به‌مناطق دیگر اعزام بدارد ،ولی همه می‌دانستند که موضوع رفع خستگی بهانه‌ایست برای دور کردن مردم لنین‌گراد از آن شهر .

دولت شوروی اطلاع داشت که بر اثر سه سال محصور بودن و بالاخص‌بر اثر خوردن اموات در سال اول محاصره و تحمل گرسنگی دائمی در سالهای دوم و سوم جنگ، ساکنان لنین‌گراد مبدل به ـ مردمی‌نیمه‌وحشی‌شده‌اندوروحیه آنهااز حال اعتدال خارج گردیده و باید مدتی از آن شهر دور باشند تا اینکه تعادل روحیه خود را احراز کنند و آنگاه به لنین‌گراد برگردند .

ما که در لنین‌گراد زندگی می‌کردیم‌و گاهی در سنگرها و زمانی‌خارج‌ازاستحکامات‌بسرمی‌بردیم‌خودمتوجه‌نبودیم‌که‌آدمخواری و تحمل سه سال گرسنگی‌و محرومیت و از این قبیل در روحیه ما چه اثری‌بوجود آورده است .

ولی‌سربازان‌وافسران‌ارتش روسیه‌که‌ازخارج‌وارد شهر ما شدند متوجه تغییر حال ما گردیدند و دریافتند که ما مردمی‌شده‌ایم که نمیتوان ما را متمدن نامید .

ولی‌همین‌افرادغیرمتمدن بودند ،که قبل ازورود ارتش روسیه از راه مشرق لنین‌گراد مدت سه سال مخوف ترین رنجهای جسمی و روحی راتحمل کردند و شهر خود را که زمانی پایتخت روسیه بود تسلیم دشمن ننمودند .

بعد از اینکه ارتش روسیه وارد لنین‌گراد گردید من بیش از چهار هفته در آن شهر نبودم و جزو اولین دسته از سربازان ارتش روسیه‌بودم که‌برای‌مرخصی مرااز‌لنین‌گرادازراه‌مسکو‌به‌قفقازیه‌فرستادند

تا درآنجا استراحت کنم و از وقایعی که بعد ازمن در آن شهر اتفاق افتاد اطلاع ندارم ، مگر از اخبار جراید و رادیوها .

ولی در روزنامه خواندم که آلمانیها مجبور شدند که پیرامون لنین‌گراد را تخلیه کنند و بروند و طوری رفتند که نتوانستند حتی یک لحظه توقف کنند و رو برگردانندو بدانند از چه راه طولانی مراجعت کرده‌اند .

"پایان"